

سی و هفتمین سالگرد درگذشت زنده‌یاد صمد بهرنگی

دربارهٔ جنبش زنان، مناظره‌ی فمینیستی

سانسور و آزادی انتشار افکار

تاباهی محیط‌زیست، جلوه‌یی از تباہی جامعه

میزگرد: جهان بحران‌زده و تدبیر ایران

آرمان شهر سوسياليستي

طرحی تحقیق‌پذیر یا روایی دوراز دسترس

تگاهی جامعه‌شناختی به شعر م. امید

گرنیکای پیکاسو

۱۴ رُوْ

ماهنشانه‌ی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی

سال سوم، شماره‌ی ۱۴، شهریور و مهر

صفحه، ۱۰۰۰ تومان

با مطالبی از:

مازیار سمیعی

محمدعلی شاکری یکتا

احمد شایگان

خرسو صادقی بروجنی

آدوین صداقت کیش

منوچهر صفرزاده

خ. فولادی

حسید کریم خانی

نیما کوهبنانی

رضا لواسانی

لوبا لوکووا

منا متاجی

عباس محمدی

رضا مرادی اسپلی

ستاره معصوم یگی

کیومرث منشی‌زاده

منیژه نجم عراقی

کمال الدین ندیمی

پویا ولی‌زاده

داود هرمیداس باوند

حسام ابوطالبی

باربارا اپستاین

رحیم ارزنگی

ثمیلا امیر ابراهیمی

یونس اورنگ خدیوی

استی芬 بزرگچا

هاشم بن‌پور

حیب‌الله پیمان

مسرور تنکابنی

ابوالفضل جلیلی

حسین حضرتی

احمد حیدریگی

رضا خندان (مهابادی)

علی اشرف درویشیان

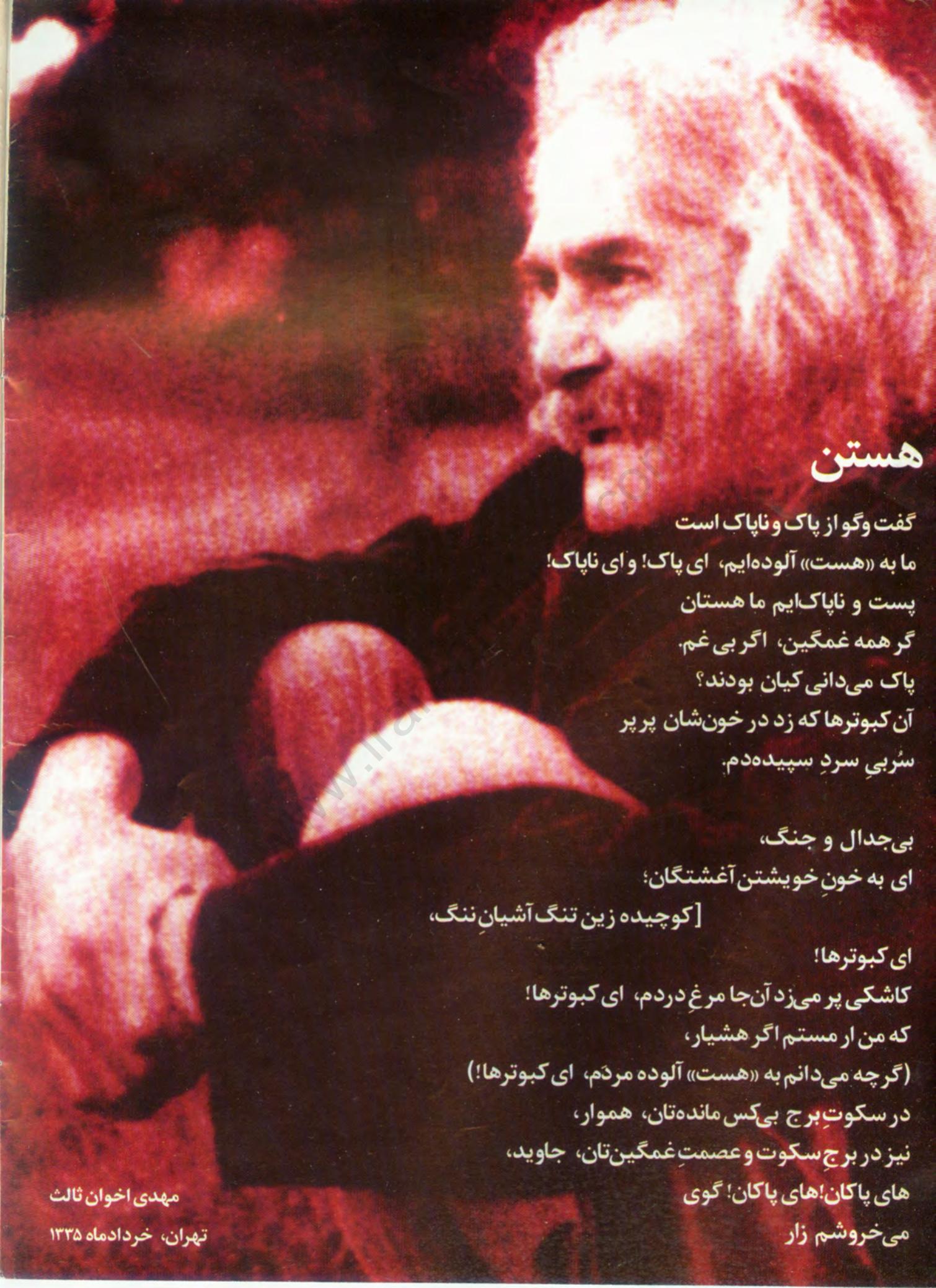
انت راینسون

رحیم رحیم‌زاده اسکویی

ساغر ساغریانی

عزت‌الله سحابی





هستن

گفت و گواز پاک و ناپاک است
ما به «هست» آلوده‌ایم، ای پاک! و ای ناپاک!
پست و ناپاک‌ایم ما هستان
گر همه غمگین، اگر بی غم.
پاک می‌دانی کیان بودند؟
آن کبوترها که زد در خون‌شان پر پر
سربی سرد سپیده‌دم.

بی‌جدال و جنگ،
ای به خونِ خویشن آغشتگان؛
[کوچیده زین تنگ آشیانِ تنگ،
ای کبوترها!

کاشکی پر می‌زد آن جا مرغ دردم، ای کبوترها!
که من ار مستم اگر هشیار،
(گرچه می‌دانم به «هست» آلوده مردم، ای کبوترها!)
در سکوتِ برج بی‌کس مانده‌تان، هموار،
نیز در برج سکوت و عصمتِ غمگین‌تان، جاوید،
های پاکان! های پاکان! گوی
می‌خروشم زار

مقدمه

۱۴

۴ سوچاله

۵ اخبار ماه

میزگرد

۱۰

جهان بحران زده و تدبیر ایران (پخش دوم و پایانی)

عزت‌الله سجایی، حبیب‌الله پیمان، هرمیداوس باوند، احمدشایگان،
رحیم رحیم زاده اسکویی

سیاستی

۱۶

تبیان آن من: سرکوب خلق، به نام خلق / مازیار سمعیعی

آذدیشه

۱۸

آرمان شهر سوسیالیستی، طرحی تحقیق‌بذری

یا روایی دور از دسترس؟ / برگردان: سروور تنکابنی

اقتصادی

۱۹

عادالت اقتصادی، بهترین نوع درمان / استینن بزرگچاکا /

اجتماعی

۲۱

درباره‌ی چنیش زنان، مناظره‌ی فمینیستی! (پخش یکم)

باریا اپستینی/ میزگرد نجم عراقی

۲۴

تباهی محیط زیست، جلوه‌ی از تباہی جامعه / عباس محمدی

۲۶

کودکان خیانی کامبوج / ستاره معصومه‌یگی

فرهنگی

۲۷ طرح

لوبا توکووا

۲۸

سانسور و آزادی انتشار افکار / کمال الدین ندیمی

۳۲

آزادی اندیشه و بیان (نگاهی به میزگرد نقدنو / رضا خندان (مهابادی)

۳۶

هنرنمندان درباره‌ی سانسور (بررسی نامه) / علی اشرف درویشیان، تمیلا

امیرآبراهیمی، ابوالفضل جلیلی، متوجه صفرزاده، رضا واسانی

۴۰

گزارش مرگ / رضامرادی اسپیلی

۴۱

تفقیش عقادت در دوران عین القضا / هاشم بنایور

۴۲

نگاهی به سانسور موسیقی در ایران / ازوین صداقت‌کیش

۴۳

به مناسبت سی و هفتمین سالگرد درگذشت زنده یاد صدمبهونگی

۴۴

علی اشرف درویشیان

۴۵

سلام، عموم‌صد! / خسرو صادقی بروجنی

دوبلژر عاشق / یونس اورنگ خدیبوی

دانستان

۴۶

ماه‌ماهی و سوچی / یونس اورنگ خدیبوی

۴۷

بی‌اسم یک / منانچی

۴۸

روزهای برفی / حسین حضرتی

شتر

۵۲

کیومرث منشی‌زاده، احمد حیدری‌یگی، رحیم ارزنگی، محمدعلی شاکری‌یکتا

پویا ولزاده، خ. فولادی

۵۴

خوابگرد قصه‌های شوم و حشتناک

۵۷

(نگاهی جامعه‌شناسی به شعر «ایمید») / ساغر ساغری‌نا

۵۷

گنگای ییکاسو / انت راینسون / حمیدکریم خانی

تقد کتاب

۶۳

نگاهی به کتاب سانسور و آزادی مطبوعات / نیما کوهنیانی

۶۵

نامه‌های رسیده



طرح روی جلد: سمیرا قاسمی

ماهnamه‌ی اقتصادی، سیاستی، فرهنگی

سال سوم / شهریور و مهر ۱۴۰۸ / صفحه ۱۰۰۰ تoman

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: دکتر رحیم رحیم زاده اسکویی

زیرنظر شورای نویسندهان

فرهنگی: رضامرادی اسپیلی

اقتصادی و اندیشه: رحیم رحیم زاده اسکویی

کارگری: مریم محسنی

زنان: نازی اسکویی

دانشجویی: مازیار سمعیعی

گرافیست و صفحه‌آرا: سمیرا قاسمی

همکاران این شماره: زهرا جلالی، میثم روایی دیلمی

احمد زاهدی لنگرودی، سهند سرحدی، نیما فرهی

عباس محمدی، هانیه مهاجری، نزهت زمان نراقی

حروف نگار: بهنوش شادکام

نشانی: تهران، میدان هفت تیر، خیابان بختیار، شماره‌ی ۳، طبقه‌ی همکف

صندوق پستی: ۱۵۷۴۵ - ۴۵۴

تلفن: ۸۸۸۴۷۵۸۵

E-mail: info@naghdeno.com

Website: www.naghdeno.com

شماره حساب: بانک ملت شعبه‌ی سازمان گسترش، کد ۶۵۶۰/۷

حساب جاری الکترونیک ۳۹۷۰۴۱۹، به نام رحیم رحیم زاده اسکویی (نقندو)

مطلوب نقندو نمودار آرای نویسندهان آن است.

●

نقد نوادر کوتاه‌کردن مطالب آزاد است.

●

نقل مطالب با ذکر مأخذ مجاز است.

●

نقد نواز بازگرداندن مطالب رسیده معدوم است.

●

خواهشمند است مطالب خود را تحد امکان تایپ شده و یا با خط خوانان، درشت، با فاصله و بریک روی کاغذ بنویسید.

●

مقالات های طولانی را در دو یا چند قسمت تنظیم کنید.

●

اگر مقاله ها حاوی عکس، نمودار و گراف است آنها را به پیوست مقاله‌ی فرستید.

●

هرماه مقاله های ترجمه شده کپی اصل مقاله را نیز بفرستید.

سافسور و خودسافسوری در فرهنگ ما

پانزدهمین شماره‌ی نقدنویش روی شماست. از انتشار شماره‌ی صفر در مرداد ۱۳۸۲ دو سال می‌گذرد و نقدنویش وارد سومین سال حضورش در عرصه‌ی رسانه‌های کشور شده است. نامه‌ها و تلخن‌های شما ما را در ادامه‌ی راهی که برگزیده‌ایم، دل‌گرمتر و مصمم‌تر می‌کنند، هرچند هنوز تا رسیدن به مقصد و راه درازی در پیش است و ما در این مسیر به تقدّه‌های سازنده بیش از هرچیز نیاز داریم.

شرایط موجود در کشور تحلیل‌گران اجتماعی - سیاسی را با چشم‌مان نگران منتظر نگه داشته است. پانزده - بیست روز بیش از چاپ این شعاره، چهار نشیره از خانواده‌ی مطبوعات کشور توقيف شدند، حرکتی آشنا که در زبان مردم به «بستان فله‌ی مطبوعات» معروف شده است. به نظر می‌رسد مردم دیگر به چنین رفتارهایی عادت کرده باشند و این از جمله کارکردهای سانسور است: عادت دادن مردم به ناملایمت‌ها به گونه‌یی که آن‌ها را اموری عادی و طبیعی بیندارند. سانسور حکایت آشنای دردهای دیرینه‌یی است که به آن‌ها خوگرفته‌ایم و ساخت دیرینه‌یی دارد که حذف ذهنی و فیزیکی را امری طبیعی می‌یندازد. در فرهنگ‌های استبدادی، سانسور از محیط خانواده آغاز می‌شود، در مناسبات پدرسالارانه موجود کودک و زن حق ابراز وجود و عقیده ندارند. در نتیجه خود، خود را سانسور می‌کنند و خودسافسوری امری درونی می‌شود. بعدها که کودک به مدرسه می‌رود، نظام آموزشی نیز با بازتولید این مناسبات، نه به قدرت تحیل اولیه به خودسافسوری و سترونی او میدان می‌دهد.

در چنین فرهنگی است که «خواهی نشوی رسو همزنگ جماعت شو» از ضرب المثل‌های مشهور مردمی است و همزنگی با جماعت به معنی حذف ذهنی هرگونه استقلال رای و دیگراندیشی است. هنرمند در چنین جوامعی کاری سترگ بیش رو دارد. اگر بپذیریم که هنرمند انسانی است که از بازدارندگی‌های درونی و بیرونی رهایی یافته است آن‌گاه به تضاد و ناسازگاری آشتبایی ایجاد این انسانی است. سانسور به عنوان سازوکار بیرونی محدود کننده‌ی آزادی خلاقیت او، و خودسافسوری به متابه سازوکار درونی این محدودیت که تا سنگین ترین مجازات‌ها بیش می‌رود: ستونی و مسخ‌شدگی و بیگانگی از خود که با نفس هنر تضاد دارد. اگر سانسور پذیده‌یی غیرانسانی است، خودسافسوری که فرزند خلف آن است پذیده‌یی ضدانسانی و بزرگ‌ترین خیانتی است که هنرمند بر خود روا می‌دارد. فرهنگ سرمایه‌دارانه موجود دست به کار سطحی کردن هنر است و برای این کار از تبلیغات رسانه‌یی سود می‌جوید. در این فرهنگ ساختن یک تابلو، کشیدن یک تابلو، نوشتن یک داستان... خود به خود، حتا بدون ذره‌یی خلاقیت هنر پذیداشته می‌شود، به ویژه اگر از بینش طبقاتی تهی باشد، اما صرف فعالیت در زمینه‌ی هنر، اثر را به مرحله‌ی ارزش هنری نمی‌رساند بلکه وجود عنصر آفرینندگی و نیاز مبرم هنرمند به خلق اثر هنری، نیازی که از مشت آزاد هنرمند نشات گرفته و تنتها به این دلیل توانا به آفریدن هنر فردا است، هنرمند می‌آفریند. چنین هنرمندی تن به همچ‌گونه بازدارندگی چه در درون و چه در بیرون خود نمی‌دهد. هنرمند اصول نسبت به کار خود آگاهی دارد و در پی برقراری توازی منطقی میان ارزش‌های هنری و زندگی فرهنگی مردم‌اش است. او با دقیق و مطالعه در زندگی غنی و سوشار مردمان در پی بنیادگذاری هنری نوین است، هنری که شکاف اقتصادی مردم را آشکارا مشاهده می‌کند و در نتیجه موضع طبقاتی صریحی دارد و هر آن‌چه را می‌آفریند از مناسبات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مردم‌اش گرفته است. اما دستگاه سانسور در پی ایجاد هنری فرمایشی و تکمیل‌پذیر است. هنری تابع که با منافع طبقاتی هیات حاکم هم‌سویی کامل داشته باشد. در چنین هنری است که واژه‌ها از معنای خود تهی می‌شوند یا در بهترین حالت از فروط تکرار لوث شده، کلام را اخته و مناسبات انسانی را بی معنی کرده، به ریا و تزویر میدان می‌دهند. در چنین فرهنگی است که هر کس به راه خود - نه به راه خود که به راه از پیش تعیین شده و از بالا تجویز شده - می‌رود و فردگرایی افسارگسیخته و حذف دیگری در جزیی ترین رفتار آدمی شکل می‌گیرد، هر کس به فکر «زیرآب زدن» دیگری است.

سانسور در فرهنگ استبدادی از دایری واهمه یا بی تفاوتی فردی فراتر می‌رود بلکه نهایان گر دستگاه معرفتی معتقد به حذف دیگراندیش و نامعتقد به اصل آزادی و اختیار انسانی است. در چنین سانسوری اصل بر خشونت و حذف است. فرهنگ حذف دیگراندیش و خشونت در تاریخ جامعه‌ی طبقاتی این مرزبوم، پیشینه‌یی دیرینه دارد، از نزعهای خانواده‌های سلطنتی برای قدرت گرفته تا «از کشته پشته ساختن» های حاکمان تا بردار کردن حلاج‌ها و عین القضاط‌ها... اما سانسور مردم که با اختراع دستگاه چاپ در اروپا شکل گرفت در ایران از دوره‌ی قاجاری پدید آمد و تا به آمروز به حیات خود ادامه داده است و جامعه‌ی ایرانی گیر افتاده در چنبره‌ی التقاط سنت و مدرنیت‌ها با مفهوم مبهمی از آزادی و انتخاب و استقلال رای به نفی نفس آزادی و انتخاب و استقلال رای می‌پردازد.

هنرمند این جایی می‌تواند با وام گرفتن مناسبات زندگی مردم و با حفظ استقلال رای خویش یا به میدان آفرینش هنری بگذارد. صدمیه‌ونگی نمونه‌ی واقعی و راستین چنین هنرمندی است. در آثار او زندگی واقعی و تضاد طبقاتی با همه‌ی بی‌رحمی‌ها و فجایع اش به چشم می‌خورد. او که سرخوردگی و حرمان مردم را در پیش از آن‌ها را از حق مسلم شان بی‌تصیب می‌دید، معتقد شده بود باید از همان آموزش ابتدایی به کودک اختلاف طبقاتی را آموزاند و او را با زندگی واقعی آشنا کرد. این کار او که جنبشی در زمینه‌ی ادبیات کودک پدید آورد، در اساس و سرشت خود با سانسور مخالف بود.

شهریور ماه هم‌چنین باد آور شاعرگران قدر، مهدی اخوان ثالث است. اخوان ثالث از تبار شاعرانی بود (فروغ، شاملو، سهراب سمه‌بری و...) که چنان بر شعر و ادب زمانه‌ی خود اثر گذاشتند که در نسل‌های بعد تا به امروز مشکل بتوان هم‌سنگی برای شان یافت.

شورای نویسنده‌گان

قابل توجه همکاران و خوانندگان محترم
نقدنود را نظر دارد برای شماره‌های آینده به موضوع‌های زیر پردازد:

صلاح

جهانی شدن

کودکان کار و خیابان

آمریکای لاتین

منتظر مطالب شما هستیم.

می‌رود. هم‌چنین عزیز الله حاجی مشهدی از روی همین رمان، فیلم‌نامه‌بی نوشته که سفارت پرتوغال از آن حمایت کرده است.

نمایش «گوشه‌نشینان آلتونا» نیز از ۲۲ شهریور ماه به کارگردانی مریم معترف در تالار چهارسوس اجرا می‌شود. نمایش «تصویر ماه در آب» نیز به کارگردانی محمد یعقوبی است که در تالار سالیه اجرا می‌شود، و نمایش «طناب» به کارگردانی علی مصطفوی رحیمی نیز احرای خود را در تالار سالیه ادامه می‌دهد.

بر اساس این خبر، نمایش «ادب افغانی» به کارگردانی احمد مهران فر در تالار نو اجرآخواهد شد و از تاریخ ۲۶ شهریور نیز نمایش «شهادت خوانی» به کارگردانی روح الله جعفری در تالار قشقاچی به روی صحنه می‌رود و سرانجام نمایش «فرزند» به کارگردانی سیمین امیریان از ۲۲ شهریور ماه در تالار کوچک اجرامی شود.

درگذشت نجیب محفوظ

تجیب محفوظ معروف ترین و تنها نویسنده‌ی
جهان عرب که موفق به دریافت جایزه‌ی ادبی نوبل
شده است در ۹۵ سالگی چشم از جهان فروپست. اودر
سال ۱۹۱۱ در قاهره به دنیا آمد. کار نویسنده‌ی را با
روزنامه‌نگاری آغاز کرد و پس از سقوط رژیم سلطنتی در
مصر با انتشار رمانی که نوعی «اتوبوگرافی» و
یکی از کندنده‌ی واقعی منجر به سقوط پادشاهی در مصر
بد شورت یافت.

نجيب محفوظ



شده. از این نویسنده‌هی چیگران‌آثاری در قالب ۵ رمان، چندین مجموعه داستان، پنج نمایشنامه و نوشته‌های پراکنده‌ی دیگر بر جا مانده است. وی زیر فشار گروه‌های تندری داخلی مجبور شد یکی از شاهکارهایش به نام پچمه‌های محلی ها را دور از وطن در لیستان، به چاپ رساند.

سیک داستان نویسی این نویسنده را لایسم بود و قهقهه‌مان داستان‌های اش مردم عادی، کلگران، زنانه خانه‌دار، پیچه‌های محله، پیدوان مستند و مانند این‌ها بودند. نجیب محفوظ پدر رمان عرب، پیس از حدود ۸۰ سال فعالیت ادبی در سن ۹۵ سالگی در حالی که دخترش بر بالین اش حضور داشت بالینخدی زندگی را بدورد گفت.

این نویسنده‌ی چپگرا با آثار خود تعادلی میان دنبای سنتی و مدرن با ترسیم رآلیسم مصری خیرکننده‌ی خود به وجود آورد.

ناصر زرافشان: راز ماندگاری صمد بهرنگی،

مردمی بودن است
اصمدم بازگوکننده رنج‌ها و روایاهای مردم بود و از آن جاکه مردم خود ماندگارند، صمد نیز ماندگار شد.^{۱۰} ناصر زریف‌شان در گفت‌وگو با ایلنا با بیان این مطلب، افزود: «راز ماندگاری صمد بهرنگی رازی ساده است که با بهمه‌ی سادگی اش، باورکردن آن، و به ویژه کاربرد آن در عمل و زندگی اجتماعی برای خیلی هاساده نبوده است. در طول تاریخ حکومت‌های بسیاری آمده و رفته‌اند، اما مردم تداوم تاریخی دارند و از این رسانان که نام و آثارشان با حکومت‌ها بیوند خورده باشد.

ذوق ادبی خوانندگان را موجب خواهد شد؛ کاری که در دوره‌ی ما توسط دیرین ادبیات انجام می‌شد. متساقن‌های امروز چنین معلماتی در آموزش و پرورش موجود ندارند اخیلی در اقلیت هستند.

دایی جان ناپلئون، و افسای شهرت صادق هدایت
کانون اندیشه‌ی حوان، به تازگه، کتاب، از شهرت

میگویند: «این بخشی بود که رئیس شرکت میرزا کاظم شاهزادی صادق هدایت نوشته است. محمد رضا سرشار را روانهی بازار کتاب کرده است. سرشمار در این کتاب عامل اصلی شهرت هدایت را استعماز انگلیس و عوامل داخلی آن در ایران می داند. سرشمار پیش تر نیز در سخنرانی های خود این ادعای امطرانگر کرده بود. مشخص نیست کاتانوں اندیشه هی جوان که یک نهاد وابسته است، با چه انگیزه هی اقدام به انتشار این کتاب نموده. گویا دایی جمل سپاهون ها هنوز هم علت مخالفت دکراندیشان را هم آوازی آن ها با دولت استعماری انگلستان در قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی می دانند. با همه می این احوال باید گفت که باین گونه تحریف ها هیچ گاه نمی توان از أهمیت این برگشته ترین نویسنده تأثیر ممکن نباشد.» صلاحداد کرد.

افتتاح سایت اینترنتی احمد محمود

سایت اینترنتی احمد محمد محمود افتتاح شد. با این که سایت مذکور کامل نشده است، اما همین تلاش و لولکوچ گردانندگان آن به معروفی یکی دیگر از توییستندگان ایرانی به وسیله‌ای اینترنت، جای قدردانی دارد. در بالای این سایت یک تعریف از داستان آمده: «داستان تعریف حرکت نیست، تعریف است در حرکت». همچین در بخش «عکس‌ها» می‌توانید چند عکس ناب از دوره‌های مختلف زندگی خالق همسایه‌ها ببینید و در بخش کتاب‌ها علاوه بر دسترسی به فهرست و تصویر چند تامکتاب‌های احمد محمد محمود می‌توانید باکلیک روی جلد کتاب‌ها قسمتی از آن هارا روی سایت مطالعه کنید. شانسی سایت احمد محمد محمود: <http://www.ahmadmahmoud.com>

جنجال بر سر عضویت گونتر گراسن در اس اس
گونتر گراسن، برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات،
شخصی که برای دهه‌ها راهنمای معنوی
جامعه‌اش به حساب می‌آمد، در یک مصادیه که
در ماه گذشته منتشر شد، تاییدکرد که در ۱۷ سالگی
عضو اس اس بوده است. تویستنده ۷۸ ساله
می‌گوید که جزیيات گذشته‌ی شرمآورش را در
اتوبوگرافی اش به عنوان بوسټ کنند پیاز
که به زودی منتشر خواهد
شد، فاش خواهد کرد و از این افشاگری دچار
احساس گناه می‌شود. گونتر گراس در پاسخ به این
سوال که چرا حالاً و بعد از گذشت بیشتر از «عسل»،
سکوت خود را شکسته گفته است: «بالآخره باید
آشکار می‌شد. این موضوع لکه‌ی ننگی بر روی من
برای همیشه باقی می‌گذارد.» اس اس که
دست چینی از اعضای اش در دادگاه نورنبرگ
محکوم شدند، در هولوکاست شرکت داشته و نیروی
غالب در تشكیلات نازی بوده است. اعضای اس اس
در ابتدا برای عضویت در آن، داوطلب می‌شدند،
ولی بعد از سال ۱۹۴۴ به موازات ضعیف شدن نیروی
ارتشر آلمان، اعضای اس اس به صورت تصادفی از
میان مردان آلمانی انتخاب می‌شدند.

«کودی» در تاتو شهر

به گزارش خبرنگار فارس، مجموعی تأثیر شد، بعد از تمام شدن یازدهمین جشنواره بین المللی تاتر عروسکی، میزان شش نمایش جدید است. براسان خبر اعلام شده از سوی روابط عمومی تاتر شهر، نمایش «کوری» به کارگردانی منیژه محامدی از ۲۶ شهریور در تالار اصلی روی صحنه

پنجه‌هاین سال مرد پرست
خبرگزاری صدای آلمان: ۱۴ اوت پر ایر است با
پنجه‌هاین سال گرد مرگ بر تولت برشت. آوازه‌ی
برشت به عنوان یکی از بزرگترین انیدیه‌های پردازان
اذبی، نمایشنامه‌نویسان و شاعران آلمانی سده‌ی
پیش‌تئیت شده است. نمایشنامه‌های برشت، که



نکره بود، در سال ۱۹۲۱ از دانشگاه اخراج شد. برشكه که باندیشه پردازان مارکسیست و هنرمندان چپ زمانه خود در ارتباط تنگاتنگ و تبادل نظر بود، سازجام دست به طراحی تئاتر احتماسی - دی بالکنیکی «زد و در همین راستا در سال ۱۹۲۶ قطعه ایرای سه پولی را با موزیک کورت واپسی به روی صحنه برد. با آغاز جنگ جهانی دوم برشت به آمریکا رفت و در آنجا «کمیته فعالیت‌های ضد آمریکائی» در اکتبر ۱۹۴۷ برتوت برشت را به دلیل فعالیت‌های کمونیستی برای بازجویی احضار کرد. برشت پک روز پس از این خاک آمریکا را ترک و به زورخانه رفت و سپس در پاییز ۱۹۴۹ دعوت اتحادیه‌ی فرهنگی شرق آلمان را بدیرفت و در بریلن شرقی ساکن شد. در آن جاتا بیان عمر خود در سال ۱۹۵۶ به کار تائز پرداخت. در عین حال، برشت همواره موضوع مستقل و انتقادی خود را نسبتی به رهبران کمونیست آلمان شرقی حفظ کرد. برتوت برشت تائز خود را نقطه‌ی مقابل تائز پرروزایی می‌دانست. وی معتقد بود که تائز می‌باشد است از توهجه زدایی کند و در مرکز برای اگاهی باشد. زیبایی شناسی در ادبیاتیک برشت ناظر بر تحولات اجتماعی به مفهوم مارکسیستی آن بود. او از از جهانی برشت به عنوان نظریه‌پرداز تائز، شاعر و نویسنده هم چنان بیدار است. حق مقدان و مخالفانی که جهان نگری اورالعن و نفرین می‌گردند، جیگانه اندی او را به عنوان یکی از تائیرگذارترین نمایشنامه‌نویسان آلمانی سده‌ی بیستم به رسیتی شناخته‌اند.

با ادبیات جدی برخورد درستی نمی‌شود
علی اشرف درویشیان معتقد است: هر چه فشار بر
ادبیات جدی زیادتر شود، بازار ادبیات عامه پسند و
سطح پایین رو به کمری می‌رود. درویشیان در
گفت و گوایستا اعلام کرد: در ادبیات داستانی جدی
مسایل جدی جامعه تصور می‌شوند و این به مذاق
کسانی که می‌خواهند محدودیت‌هایی برای این نوع
ادبیات ایجاد کنند. خوش‌نمی‌اید. وی با میان این
مطلب که حتی با محدود کردن ادبیات عامه پسند نیز
مخالف است، یاد آور شد: من به طور کلی با سانسور،
حتا در زمینه ادبیات عامه پسند مسائل
معتقدیم هر کسی می‌تواند افکار و آرای خود را به
صورت‌های مختلف و در سیکاهی مختلف بیان
کند. ضمن آن که معتقدم ادبیات عامه پسند نیز
می‌تواند علاقه به خواندن و کتاب را در نوجوانان و
جوانان ما افزاید که تازه شروع به مطالعه می‌کنند.
زیاد کند. درویشیان در عین حال متذکر شد: اگر در
جامعه‌ای ما در آموزشگاه‌ها و مدرسه‌ها، معلمان
ادبیات آنقدر از ارادی داشته باشند که دانش آموزان و
عالماً قدمان به ادبیات را هنمایی، و آن‌ها را مرحله
به مرحله از ادبیات عامه پسند به سوی ادبیات
جدی ترو و سطح بالاتر راهنمایی کنند، رشد فکری و



خود نیز با زوال آن حکومت‌ها زوال می‌یابند، اما آنان که تام و آثارشان با مردم پیوند یافته باشد، ماندگارند.»
ناصر رزاقشان که دوران مرخصی استعلال‌چی خود را از زندان اوین می‌گذراند خاطرنشان کرد: «صد مدت به دامان پوپر و هایدگر نمی‌شد، بلکه این شناخت را از بطن زندگی خود مردم به دست می‌آورد و این را رابطه‌ای او با آنان، رابطه‌ی طبیعی و اثرگذار بود. و چون صمد در جمهوری مردم بود، ناچار با قدرت حاکم که در برابر مردم قرار داشت، رو در رومی شد و صمد جوهر و شجاعت این رو در روبی را داشت. او به قدرت حاکم و نمایندگان آن، نه گفت و با آن به مبارزه برخاست؛ ضمناً چون صاحب استعداد و قدرت خلاقه‌ی هنری بود، نیازی نداشت با تکیه‌ی عصای حاکمیت خود را سرپانگه دارد.»



اما آن چه نام او را سر زبان‌ها انداده است، گفت و گوهای جنجالی او با سران سیاسی جهان بود، پرسش‌های از از این روزگار می‌گذارد. فلاچی که هرگز ازدواج نکرد و فرزندی نداشت جزو نسلی از

روزنامه‌نگاران بود که در بین‌گاه‌های تاریخی دوران ساز، واقعیت‌های اراده‌معرض دید مردم قرار داده و به اعتلای این حرفة کمک کردند.

ریاست یک ایرانی در حیله‌ی جهانی هانس کریستین اندرسون

پس از گذشت ۵۰ سال از برگزاری جایزه جهانی روزنامه‌نگاران ایران، توقيف تعداد سیاری از هانس کریستین اندرسون که به نوبت کوچک در حوزه‌ی ادبیات کودکان شناخته شده است، برای تحسین‌پاریک غیر‌آمریکایی – اروپایی به ریاست هیات داوران این جایزه بزرگ برگزیده شد. هرمه ریاضی سرپرست گروه پژوهش موسسه‌ی قایمی‌نی پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان و یکی از نویسنده‌ان کتاب‌های مرجع تاریخ ادبیات کودکان ایران از سوی هیات مدیره دفتر بین‌المللی کتاب برای نسل جوان IBBY برای سال ۲۰۰۸ به این سمت برگزیده شد. پیش از این زهره قایمی‌نی برای این قماش تاکون چه اثری در تاریخ به برآورده است؟

وی با بیان این مطلب که صمد نیازی نداشت که با ضرب و زور تبلیغاتی ضعف خود را جبران کند، گفت: «از این دیدگاه صمد به معنای واقعی کلمه، روشنفکر بود زیرا رو در روی قدرت حاکم قرار داشت. گمان می‌کنم این ویزگی ذاتی روشنفکری است که بدو آن هر اپراتور عمله‌ی فکری رانمی‌توان روشنفکر داشت.» عضو کانون نویسنده‌ان ایران با این این مطلب که نظام حاکم در هر جامعه‌ی نگهبان وضع موجود و قانون موجود است، افزود: «عملکرد دستگاه قدرت حفظ وضع موجود، و رسالت روشنفکر باز کردن چشم‌اندازهای آینده در برای جامعه است، از این رو روشنفکر ذاتی در برای نظم مستقر قرار می‌گیرد و صمد به این معناوار این گونه روشنفکر بود.»

رازشان یاد آور شد: «اطاعت کوتوره از باورهای

۱۴

۱۳

۱۲

۱۱

۱۰

۹

۸

۷

۶

۵

۴

۳

۲

۱

۰

گزارشی از توقيف تازه‌ی مطبوعات

هیات ناظر بر مطبوعات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، روزنامه‌ی شرق را به استناد تصویری ماده‌ی ۱۲ و برا ساس پندهای ۱ و ۴ و ۸ و پیزه بند ۸ ماده‌ی عقایون مطبوعات توقيق و پرونده‌ی آن را به دادگاه ارسل کرد. هم‌چنین در ماه‌گذشته ماهنامه‌ی کارنامه که پیشتر توقيق شده بود، به طور کلی لغو امضا کرده بودند و نشریات نامه، حافظه و خاطره نیز به استناد تصویری قانون مطبوعات توقيق و یا الغ مجوز شدند. پرونده‌ی نشریه‌ی نامه برای اقدام مقتضی به دادگاه ارسل شده است. این ماهنامه به صاحب امتیازی و مدیر مسؤولی کیوان صمیمی بهبهانی و سردبیری مجید تولایی منتشر می‌شود و پیشتر در حوزه‌ی تئویری سیاست، اندیشه و اقتصاد فعالیت می‌کرد. روزنامه‌ی شرق تیز بزای دومنی پاره‌رد مدت فعالیت خود توسط هیات ناظر بر مطبوعات به دلیل چاپ یک کارکاتور و با اتهام انتشار مطالب الحادی در این روزنامه، انتشار مطالب تفرقه‌ای می‌شتمان بر توهین به شخصیت‌های دینی، سیاسی و ملی و انتشار مطالب مغایر با صوبات شورای عالی امنیت ملی توقيق شد. با توجه به این که قانون موارد توقيق نشریات را برای هیات ناظر بر مطبوعات مشخص کرده است، واکنش در مورد کارکاتور جزو وظایف هیات ناظر بر مطبوعات نیست و نمی‌تواند به این دلیل روزنامه‌ی را توقيق

درگذشت اوریانا فالاچی

اوریانا فالاچی، روزنامه‌نگار کنهنکار و نویسنده‌ی آثاری چون به کودکی که هرگز زاده نشد و زندگی، مرگ و دیگر هیچ روز جمعه ۲۴ شهریور (۱۵ سپتامبر) در ۷۶ سالگی در زادگاه اش فلورانس، ایتالیا براثر ابتلاء به سرطان در گذشت. او که تومور سرطانی را «یگانه» می‌دانست که در او لانه کرده، درست چند روز پیش از مرگ‌اش، خانه‌اش در نیویورک را واگذارد و راهی فلورانس شد، گویی بیگانه او را به زادبوم اش بازگرداند. این مدافعان آزادی بیان، ضدقاشیست و عضو جنبش مقاومت در سال‌های جنگ دوم جهانی، کار خبرنگاری خود را از نوجوانی

لغو امتیاز کارنامه

شعبه ۷۶ دادگاه کیفری استان تهران، نشریه‌ی کارنامه را لغو امتیاز و مدیر مسؤول آن را به حبس تعیقی محکوم کرد. به گزارش خبرنگار «ایران‌آنلاین»، قضایی صاریعی پس از برگزاری دادگاه این نشریه و با توجه به اعلام نظریه‌یات منصفه‌ی مطبوعات، نگار اسکندر قرق مدیر مسؤول نشریه‌ی کارنامه را به یک سال حبس که به مدت سه سال به حالت تعليق درمی‌آید، محکوم کرد. دادگاه هم چنین امتیاز نشریه‌ی کارنامه را لغو کرد. پیش از این نشریه‌ی کارنامه از سوی هیات ناظر بر مطبوعات توقيق، و پرونده‌ی آن را به دادگاه ارجاع شده بود، اتهام رسیدگی به دادگاه ارسل نهاده است. این پرونده‌ی نشریه‌ی کارنامه از اعتراف مدیر مسؤول آن برای رسیدگی به دیوان عالی کشور ارجاع شده است.

کارگری

جمع‌گرایان ریسندگی سیمین نو اصفهانی در مقابله مجلس در اعتراف به دریافت نکردن پنج ماه حقوق و اگذاری کارخانه خود به بخش خصوصی حدود ۲۰۰ نفر از کارگران کارخانه‌ی ریسندگی و بافتگی سیمین نو اصفهانی در مقابله مجلس شورای اسلامی تجمع کردند. کارگران معترض که پارچه‌نوشته‌هایی در دست داشتند، اعتراض خود را تسبیت به دریافت نکردن دستمزدهای خود از اسفند ۱۴۸۲ تاکنون وهم چنین تسبیت به وگذاری واحد تولیدی خود به بخش خصوصی بدین وسیله ابراز کردند.

رفتگران و کارگران شهرداری قائمشهر در مقابل ساختمن شهرداری، تجمع کردند.
۶- نفر از کارگران و رفتگران شهرداری قائمشهر به دلیل دریافت نکردن مطالبات قانونی خود از قبلین کارگری و حق اولاد دستمزد واقعی از طرف شرکت پیمانکاری طرف قرارداد با شهرداری، مقابل شهرداری قائمشهر تجمع کردند. کارگران مطرح می‌کردند: «از ساعت ۴ صبح الی ۶ غروب باکرهای سخت و زیان اور دست و پنجه نرم می‌کنیم، اما شرکت پیمانکاری از پرداخت دستمزد واقعی مخدوداری می‌کند.»

۸۵/۵/۲

تحصین ۴۰۰ کارگر کارخانه‌ی چینی همگام شهرکرد در مقابل استانداری

حدود ۴۰۰ نفر از کارگران چینی همگام در مقابل استانداری چهل محله بختیاری دست به تحصین زدند. کارگران متخصص اظهار می‌داشتند: «۴ ماه است حقوق نگرفته‌اند. لازم به ذکر است پیچال سازی لرسن با ۳۲۰ کارگر در سال ۸۳ به بخش خسته شده واگذار شده که شش ماه پس از آن، این واحد تعطیل و از آن تاریخ حقوق و مزایای کارگران به مدت ییست می‌گردید.»

۸۵/۶/۷

دریافت نکردن پیست ماه حقوق کارگران پیچال سازی لرسن

استاندار لرسن اعلام کرد پس از خصوصی سازی در این کارخانه، کارگران این واحد تولیدی ییست ماه حقوق نگرفته‌اند. از آن تاریخ ۴ ماه است حقوق نگرفته‌اند. لازم به ذکر است پیچال سازی لرسن با ۳۲۰ کارگر در سال ۸۳ به بخش خسته شده واگذار شده که شش ماه پس از آن، این واحد تعطیل و از آن تاریخ حقوق و مزایای کارگران به مدت ییست می‌گردید.»

۸۵/۶/۷

طرح مدیریت ایران خودرو دیزل برای پیش‌آوردن میزان هزینه‌ها: کاهش دستمزد کارگران ۶۰٪، هزار تومان و کاهش دستمزد مدیران صد هزار نفر از کارگران شرکت ایران خودرو دیزل در روزهای متوالی مفهنه دم مردانه ضمیمه برپایی اعتصاب و اعتراض دست از کارکشیده و مراتب اعتراض خود را به کاهش ۳۰٪ تا ۴۰٪ هزار تومانی دستمزد خودرو افزایش داشتند. یکی از کارگران در روز ۱۰ امرداد بازدست دادن تعادل حضصی و روحی خود در بی و پیضی م وجود قصد خودکشی داشت که کارگران او را از مرگ نجات دادند. پس از بالاگرفتن و شدت اعتصاب و اعتراضات کارگری در این واحد تولیدی کارشناسان روابط عمومی این شرکت تصمیم مبنی بر اخراج ۱۵ نفر از کارگران ایران خودرو را تکذیب کرد و علت نازاری اخیر و خودکشی یکی از کارگران راعقب افادگی حقوق اعلام کرد. روابط عمومی شرکت ایران کتریک در مقابل اخبار مربوط به اعتراضات های گسترده‌ی کارگران در این شرکت را تکذیب کرد و این در حالی است که گزارش‌های خبری و تصویری این اعتراضات های بازتاب وسیعی در خبرگزاری هاداشته است.

۸۵/۵/۲

وضعیت بهداشتی کارگران واحد تنظیف کشتارگاه صنعتی دام گرمان و تجمع اعتراض آمیز آنان تعدادی از کارگران واحد تنظیف کشتارگاه صنعتی کارگران به دلیل دریافت نشدن پنج ماه دستمزدشان در مقابل درب ورودی شهرداری کرمان تجمع کردند. کارگران اعلام کردند: آب آشامیدنی آنان از استخر رواز محظوظه تامین می‌شوده که به حلاظه آلوگی آب تعدادی از آنان چندین بار دچار مسمومیت شده‌اند. آنان گفتند: به دلیل وضعیت نامناسب بهداشتی محیط کار و نداشتن دستکش، دسته‌های مان دچار قارچ پوستی شده و بهمین علت دونفر از همکاران ما مبتلا به پیماری تب مالت و بدون دریافت هیچ‌گونه خسارتی خانه‌نشین شده‌اند. یکی از این کارگران می‌گفت: «آقای ریسجمهور فقط شعلم می‌نهد از عدالت دم میزند و می‌خواهد از حقوق کارگران دفاع کند پس چرا وضع ما این‌گونه است. این کجا ایش عدالت است. ریسجمهور می‌گوید: دفتر کار میران من به روی مردم باز است پس چرا جلوی در رودی شهرداری کرمان نگهبان گذاشته‌اند و مازاره‌نمی‌دهند تامشکلات‌ملن را بامسؤولان در میان بگذاریم؟»

۸۵/۵/۲

منصور اسالو آزاد شد

منصور اسالو، ریس هیات مدیری سندیکای شرکت واحد توانوس زانی تهران در تاریخ اول بهمن ماه سال گذشته به دلیل اعتراض و اعتراضات های کارگران شرکت واحد دستگیر شد. اعتراضات های وسیع و گسترده‌ی نسبت به دستگیری اسالو صورت گرفت که

منجر به آزادی او در تاریخ ۱۸ مردادمه سال جاری ایشان با ویژه‌ی ۱۵ میلیون تومانی شد.
پس از دستگیری آقای اسالو بازداشت سه روزه‌ی ۱۲ نفر از اعضای هیات مدیره‌ی مفعالان سندیکای کارگران شرکت واحد، بخش زیادی از رانندگان شرکت واحد در تاریخ ۸/۱۱/۲ دست به اعتراض یک روزه‌ی زندگه شدند. یکی از رانندگان معتبر گفت: در حالی که رانندگان پرخی شرکت‌ها ساعتی ۴۰۰ تومان در رفاقت می‌کنند، چرا ما باید ساعتی ۱۲۰۰ تومان بگیریم؛ این رانندگان تاکید کردند تا زمانی که به مشکلات شان رسیدگی نشود، به اعتراض خود لامه خواهند داد.

۸۵/۶/۵

از آن تاریخ تاکنون برها کارگران اخراجی و مفعالان سندیکای شرکت واحد برای گیری مطالبات خود، تجمعات اعتراضی برگزار کرده‌اند.

مدتی است پیش نویس اصلاحیه‌ی قانون کل از سوی وزارت کار و امور اجتماعی به دستگاه‌های ذیرپوش ارایه شده تا پس از رفع نواقص و تصویب نهایی به اجر آگذاشته شود.
در حالی که مفعالان کارگری جنبه‌ی حملیتی قانون کل فعلی راضی‌فمی می‌دانند و به دلیل برخی ازمواد آن، این قانون را غیر دموکراتیک ارزیابی کرده و از این جهت خواهش تغییر قانون کل را هدف پرورنگ شدن مواد حملیتی و دموکراتیک کردن آن هستند پیش‌نویس اصلاحیه‌ی قانون کل، ناظر بر تغییراتی است که منتظر متعقدند این تغییرات موجب موقع کل و از این جهت خواهش تغییراتی که شرکت‌های موقت کل و از این رفق امنیت شغلی بطور کامل خواهد شد.

تغییرات پیشنهادی در این اصلاحیه مورد انتقاد شدید مفعالان کارگری، شماری از کارشناسان حقوق کل، مدرسان دانشگاهی حقوق کل و برخی اقتصاددانان را دیگر مدافع حقوق کارگران و صاحب‌نظر در مورد قانون کل قرار گرفت. به طوری که ریسجمهور در مصاحبه‌ی مطبوعاتی خود به تاریخ ۷ شهریور ماه در جمع خبرنگاران، اعلام کرد: اصلاح قانون کل در دستورکار دولت نیست و اگر قرار بر اصلاح باشد، اعلام عمومی خواهیم کرد.

در این رابطه یکی از خوانندگان محترم نقدنو مقاله‌ای فرموده‌اند که در آن ضمن انتقاد به پیش‌نویس اصلاحیه‌ی قانون کار، ضمن بررسی مشکلهای انسانی مواد پیشنهادی برای تغییر و قانون، این پیش‌نویس را نه تنها اشتغال را ندانسته بلکه موجب پیکری پیش‌تر کارگران دانسته‌اند و سپس در پیکر ۱۵ اینسانهاد اصلاحی خود را ارایه کرده و مطرح کرده‌اند اگر و زیرکار خواهش اصلاح ساختارها، رشد اقتصادی و اشتغال و تولید می‌باشند، توجه به این موارد اصلاحی می‌تواند مفید باشد برخی از این اصلاحی در ذیل آورده می‌شود:

- اصلاح در ساختهای اقتصادی و نظام اداری کشور از طریق اصلاح قانون تجارت و مقررات دست و پایگردی اداری.

- جلوگیری از ورود بی‌رویه کالاهای مصرفی و قاچاق کالا.

- مبارزه با رانت خواری و فساد اقتصادی و انحصار طلبی و معرفتی آنان به جامعه.

- منطقی کردن دریافت مالیات به نسبت درآمد از افراد جامعه و تزییق آن به جامعه.

- ایجاد تشکل‌های صنفی مستقل از قبیل کلگری - کارفرمانی و سلیمان و مسؤولان و پیشبرد اهداف موردنظر دولتمردان و مسؤولان دخالت دولت.

در حالی که پیش‌نویس اصلاحیه‌ی قانون کار، تاکنون، مورد انتقادات شدید واقع شده و اجزای آن صاحب نظران در مورد عوایق تصویب و اجرای آن هشدار داده‌اند، جمهوری وزیر کار در تاریخ ۸/۶/۱۲

احتساب سنتات صادر شده است، گفت هدف از این کار ایجاد ترس و کنترل فضای دانشگاه در آغاز سال تحصیلی جدید است. وی افروز: پس از تخریب ساختمن انجمن اسلامی، آکتون با این قبیل احضاریه‌ها رد صندوق رساندن دانشجویان هستند.

پیش از این، در ابتدای تابستان و در شروع موج برخورد سنگین با دانشجویان، کمیته‌ی ناظر بر نشریات دانشجویی، حکم توقیف و لغو امتیاز ۱۱ نشریه‌ی منتقد را صادر کرد که آن جمله‌ی متوان به نشریات واژه، سحر، کیمیا، آفتاب... اشاره کرد.

تشدید احکام کمیته‌ی انصباطی از سوی وزارت علوم خبرگزاری ایلنا گزارش داد: کمیته‌ی انصباطی مرکزی وزارت علوم، حکم تعليق آرش خاندل، سیامک نادعلی و محمد جواد دردکشان، سه عضو انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه لرستان را که توسط کمیته‌ی انصباطی دانشگاه به دو ترم محرومیت از تحصیل محکوم شده بودند، تشدید کرد. آرش خاندل با اعلام این خبر گفت: کمیته‌ی انصباطی مرکزی وزارت علوم حکم دو ترم محرومیت از تحصیل بدون احتساب سنتات کمیته‌ی انصباطی دانشگاه را به دو ترم محرومیت از تحصیل با احتساب سنتات تبدیل کرده است. خاندل ادامه داد: هم چنین در حکم صادره ترم دوم سال تحصیلی ۸۵-۸۶ و ترم اول سال ۸۵-۸۶ به عنوان ترم‌های اجرایی حکم در نظر گرفته شده است در حالی که دانشگاه در ترم اول ۸۴-۸۵ از ورود ما به جلسه‌ی امتحانات جلوگیری کرد و کمیته‌ی انصباطی از سوی توضیحی در این باره ندانده است. وی افزوه: در حکم ما ذکر شده است که با توجه به رافت اسلامی حکم محرومیت از تحصیل ترم اول سال ۸۵-۸۶ به صورت معلم در دانشگاه تهران سلسه جلسه‌های تربیت فلسفه‌ی غرب در دانشگاه تهران را برگزار می‌کند. تکرار شود، حکم محرومیت ماجراجویی می‌شود.

محیط زیست

آودگی هوای تهران

هوای تهران، دیگر فقط در پاره‌ای از روزهای سرد و بی‌بادکه وارونگی هوای inversion (پیدید می‌آید، آکوده نیست: در بهار و تابستان گذشته هم روزهای آوده – تا حد خط‌رنگ و مرگلر – داشتایم. شهرام جباری زادگان، کارشناس برنامه‌ریزی شهری در اوخر مرداد گفت که «به دلیل گرما و آودگی هوای ورزش کردن در فضای آزاد شهر تهران نه تنها مفید نیست، بلکه برای سلامت عموم شهروندان، به ویژه کودکان و سالمندان مضر است» (روزنامه‌ی همبستگی ۸۵/۸/۲۴).

در هفته‌ی اول شهریور هم کارشناسان سازمان حفاظت محیط زیست، آودگی هوای تهران را خط‌رنگ دانستند و اعلام کردند که کودکان، بیماران و مادران باردار بهتر است که در خانه بمانند. (اعتماد ملی ۹/۶/۸۵) این گفته‌های در حالی است که نخست معلوم نیست هوای درون خانه‌ها پاک‌تر از هوای بیرون باشد (و در مواردی به علت «اپن» بودن آشپزخانه، نداشتن تهویه‌ی خوب...) ممکن است آوده‌تر هم باشد. دوم این که، کودکان، بیماران و بارداران، بیش تر به تحرک و ورزش نیاز دارند.

کوتاه شدن چشم‌گیر قد کودکان ایرانی در دو سه دهه‌ی اخیر، گذشته از آن که می‌تواند به علت کمیود تقدیه باشد، به احتمال زیاد ریشه در آودگی هوای کم تحرک بجهة‌های دارد. در شرایطی که بیش از هفتاد درصد آودگی هوای تهران، به علت رفت و آمد خودروها است، ومرگ و میر

سیاسی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، با بیان این مطلب افزو: عمران پرندخ و علیرضا مرادی دو دانشجوی سابق رشته حسابداری دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی که به دلیل شرکت در اعتراضات دانشجویی در سال ۸۲ مدتی در زندان دیزل آباد بازداشت بودند، در حال حاضر در همان زندان به سرمی برند.

وی ادامه داد: در سال ۸۴ حکم تجدیدنظر این دو عضو سابق انجمن اسلامی دانشجویان که شامل ۶ ماه زندان و ۳۰۰ هزار تومان جریمه‌ی نقدی برای پرندخ و سه ماه و ۳۰۰ هزار تومان جریمه‌ی نقدی برای مرادی بود، به آنان ابلاغ شد و به دلیل آن که پرونده‌ی آنان در حال بررسی بود به نیمه‌ی دوم سال تحصیلی کشیده شد. میرزا بیگی اتهام این دونفر را اقدام علیه امنیت ملی و توهین به مقامات عنوان کرد.

حمله به استاد فلسفه‌ی غرب ادوارنهوز: دکتر حمیدرضا نامازی مدرس فلسفه در دانشگاه تهران از سوی تعذیلی از افراد دانشناس و لیلیں شخصی مورد ضرب و شتم قرار گرفت. به گزارش خبرنگار ادوارنهوز، دکتر نمازی پس از خروج از دانشگاه تهران از سوی سه فرد دانشناس که با موتورسیکلت وی را تعقیب می‌کردند، در تقطیع خیابان فلسطین و انقلاب مورد هجوم قرار گرفت و از ناحیه سرو صورت به شدت مجرح شد. این گزارش می‌افرادی هوتی این افراد مشخص نشده و جراحت وارد به رچشم چپ دکتر نمازی از سوی پیشکشان و خطرناک توصیف شده است.

گفتنی است دکتر نمازی به دعوت انجمن اسلامی دانشگاه تهران سلسه جلسه‌های تربیت فلسفه‌ی غرب در دانشگاه تهران را برگزار می‌کند.

تعطیلی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه اصفهان

انجمن اسلامی دانشگاه اصفهان پس از یک سال کشمکش میان دانشجویان و مسوولان دانشگاه بر سر برگزاری انتخابات، رسم‌آورانه‌ی اعلام شد. متعاقب دستور معاونت دانشجویی دانشگاه اصفهان تبلوی انجمن اسلامی اصفهان و علوم پژوهشی از بالای دفتر پلین کشیده و اموال آن نیز به محلی دیگر منتقل شد. گفتنی است که در سال تحصیلی گذشته دفاتر انجمن‌های اسلامی در دانشگاه اصفهان بدون حضور اعضا تخلیه و اموال آن مصادره شده بود. این قلعه‌ای عضو انجمن دانشگاه اصفهان در این خصوص به خبرنگار ادوارنهوز گفت: این اقدام در حقیقت خلف و عدمی است آشکار از سوی مسوولین دانشگاه اصفهان که گفته بودند تا زمان برگزاری انتخابات انجمن اموال آن به شکل دست نخوردده در دفتر پلی خواهد ماند.

احضار گسترده دانشجویان به تکنیک به کمیته انصباطی

۲۵ نفر از اعضای فلی و ساقی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر به کمیته‌ی انصباطی این دانشگاه فراخوانده شدند. علی عزیزی، عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیرکبیر با اعلام این خبر به خبرنگار ایلنا گفت: تعدادی از دانشجویانی که به کمیته‌ی انصباطی فراخوانده شده‌اند، اعضای فعلی شورای مرکزی انجمن اسلامی هستند و برخی از اعضای ساقی انجمن هستند که در حال حاضر فراغ التحصیل شده‌اند و همکاری دانشگاه شهرکرد بود. مهندس جمال ظاهرپور، دبیر پیشین انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه خواجه نصیر تصریف و عضو ساقی شورای مرکزی دفتر تحکیم نیز بازداشت شده است. وی فراغ التحصیل رشته عمران از دانشگاه خواجه نصیر در مقطع فوق لیسانس است. دبیر انجمن اسلامی دانشگاه رازی که ماتله هم از اجرای حکم زندان دو عضو ساقی انجمن اسلامی دانشجویان این دانشگاه خبر دارد. سالار میرزا بیگی در گفت و گو با خبرنگار

اعلام کرد: پیش‌نویس قانون کار اوایل مهرماه امسال با دریافت نظرات جامعه‌ی کارگری و کارفرمایی نهایی می‌شود.

دانشجویی

ریپس دانشگاه تهران با انتقاد از شفاف نبودن مواضع تشكیل‌های دانشجویی گفت: «به عنوان یک معلم معتقد هنوز تشكیل‌های دانشجویی به جایگاه مناسب خود دست نیافرماند.» عباسعلی عبیدزنجانی در خصوص وضعیت و چشم‌انداز ایندهی تشكیل‌های دانشجویی اظهار داشت: «در شرایط کنونی یک شفاف نبودن این دانشگاه باعث ایجاد نیافرماند.» بهتر است تشكیل‌های دانشجویی یک‌صدای شووند؛ چراکه هم صدایی تشكیل‌های دانشجویی در حال حاضر تضمین‌کننده امنیت کشور است.» وی افزود: «در شرایط کنونی با توجه به مسائلی قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان مملکت و شرایط کشور، هم صدایی تشكیل‌های دانشجویی بسیار بهتر است.» عبید زنجانی در برابری چگونگی و لزوم حملت مسوولان دانشگاه از دانشجویان فعال به خصوص دانشجویانی که با مشکلاتی مواجه می‌شوند، پاسخ داد: «بهتر است یک پادشاه این دانشجویان را فراموش کنیم. وقت زیادی داریم، یکی دو میش تصریف کنیم بهتر است.»

پاراداگم دانشجویی

بازداشت چند فعال دانشجویی از فعالان دانشجویی از پاراداگم خردمندی در خشندی از فعالان دانشجویی از مجتبی در خشندی، در گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری کار ایران، ایلنا، ابراز داشت: «پی‌سی‌رم مفهود شده و از بهم ریختگی منزل وی احتمال بازداشت این رئیسی گیری‌های فراوان دادگاه اینلاقاب به مادرانه کرد که وی را بازداشت کردند و در زندان اوین به سرمی برد.»

وی با این که تاکنون توانسته هیچ تعاملی با فرزنده داشته باشد، گفت: «هژو اتهام وی را به ما اعلام نکرد هاند و منتظریم تا پس از اعلام اتهام، برای وی وکیل بگیریم.»

خبرالله در خشندی از فعالان دانشجویی در دانشگاه بزد بوده است که هم‌اکنون فراغ التحصیل شده و دوره‌ی کلرشنلی ارشد را نیز در دانشگاه مفید قم به پلی رسانده است.

به گفته‌ی پدرش دلیل بازداشت وی فعالیت‌های اش در درون دانشجویی است. هم‌چین شنیده می‌شود که اول‌فضل جهاندار، دانشجویو بلگنویس توسط یکی از نهادهای امنیتی اطلاعاتی دستگیر شده است.

ابولفضل جهاندار که مسوول سلیمانی نیز است، قبلا در شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه علامه طباطبائی و شورای عمومی دفتر تحکیم وحدت عضویت داشت.

از سوی دیگر، مهدی مکاری در اهواز بازداشت شده است. دلیل بازداشت وی مشخص نشده و ظاهرا خانواده‌اش موفق به دیدن او نشده‌اند. مکاری قبلا با چند نشریه‌ی محلی در خوزستان همکاری داشت و مدتی مخصوص شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه شهرکرد بود. مهندس جمال ظاهرپور، دبیر پیشین انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه خواجه نصیر تصریف و عضو ساقی شورای مرکزی دفتر تحکیم نیز بازداشت شده است.

وی فراغ التحصیل رشته عمران از دانشگاه خواجه نصیر در مقطع فوق لیسانس است. دبیر انجمن اسلامی دانشگاه رازی که ماتله هم از اجرای حکم زندان دو عضو ساقی انجمن اسلامی دانشجویان این دانشگاه خبر دارد. سالار میرزا بیگی در گفت و گو با خبرنگار

تغییر نگاه به برنامه با تغییر وزیر بهداشت و درمان عنوان شده است. در توجه همواره اجرای اهداف به برنامه های بعدی مکول و تکرار شده است.

به نظر نماینده ندانشتن وجود نگاه سلامت محور در کشور، و آگاه نبودن مدیران بهداشتی از قوانین موجود و برنامه های توسعه، و سراسر جام ضعف عملکرد مدیران از دیگر عوامل اصلی نرسیدن به اهداف مطرح شده در برنامه های توسعه بوده است.

نکته ویژه در مورد برنامه سوم، محورت کاوش حجم تصدی دولتی، افزایش شرکت مردمی و آزادسازی ها و اگذاری ها بود که منجر به رهاسازی سلامت شد و در مواردی هم که به آن عمل شد به علت درک نادرست قانون و اجرای غلط نتایج معکوس به آورد.

به نظر دکتر رضی نیل وظیفی حاکمیت دولت بر سلامت مردم فرموش شود و نباید این وظیفه را به بازار مکول کرد.

وی در مورد برنامه چهلم توسعه اظهار نموده که شاخص ها و عملکردها کمالاً عذری شده و بودجه دستگاه های دولتی نیز بر اساس عملکرد و قیمت تمام شدن خدمات تخصصی پیدا کند.

متعه فلز مورخ ۱۵/۲/۳۱

وزارت بهداشت و بهداشتی تعلیمی
براسان ماده ۴۷ برنامه توسعی چهارم،
سازمان های بهداشتی تعلیمی بهلده ۱۰ درصد از کل حق بهداشتی شخص ثالث، مازاد و سرفشیون را برای درمان به قید و شرط مجروه حان تصادف های زاندگی در اورانس ها به حساب وزارت بهداشت و ایزدگانند. تعلیمی که در اورانس ها شرکت ها از خود و زارت بهداشت مبلغ فوق را چند ماه تاخیر به حساب وزارت خانه و ایزدگانند در حال تردد در تهران چنین است: در پی میلیون به اندازه ای سی میلیون خودرو [۱] الودگی ایجاد می کند (کیهان ۱۴/۹/۲۹، در روزنامه هی همشهری ۱۸/۶/۱۸). آمده است که: محدث رضا امیری صفت، مدیرعامل ستاد مرکزی معاینه هی فنی خودرو های تولیدی ایران آمریسان قبل از ۷۶ مستاندار نیست... و نیمی از دو میلیون خودروی در حال تردد در تهران چنین است و این یک میلیون به اندازه ای سی میلیون خودرو [۱] الودگی ایجاد می کند (کیهان ۱۴/۹/۲۹، در روزنامه هی همشهری ۱۸/۶/۱۸). آمده است که:

معاینه هی فنی خودرو های تهران گفته است که ۹۷/۵ درصد خودرو های مراجعة کننده به مراکز معاینه هی فنی موقوف به اخذ مجوز شده اند... وی اظهار داشته که ۵۶/۲ درصد خودرو های در همان روزنامه ای اول موقوف به اخذ مجوز شده اند.
با این حساب، راه اندازی مراکز معاینه هی فنی خودرو های تقریباً ضروری ندانشته و فقط تحمل هزینه هی دیگر برگردانی مردم بوده... و در مورد های شهر ملای نیست جزوی خودرو های پیش ترا

بهداشت و درمان

معاون توسعی متابع و زارت انتظامی بهداشت گفت وزارت خانه متبوع اش به دلیل کسری بودجه سه ماهه ای اول امسال مجبور به پرداخت بخشی از حقوق پرسنل خود از محل اعتبارات عمرانی دانشگاه های علوم پزشکی تابعه خود شده است. وی عنوان کرده خواست وزارت خانه ۳۳ درصد اعتبارات مصوب بوده، توافق سازمان مدیریت و برنامه ریزی پرداخت ۲۵ درصد از این اعتبارات، و مبلغ پرداخت شده نهایی ۱۲ درصد اعتبارات بوده است.

پلاتکلیفی تعریف های درمانی در بخش دولتی
اعلام نشدن و پلاتکلیفی تعریف های پزشکی در بخش دولتی موجب افزایش پرداخت های خصوصی و غیرقانونی از سوی پیمانران به پزشکان و مراکز خصوصی شده و این روند پیمانستان های دولتی را تضعیف نموده و باعث گسیل پیمانران به بخش خصوصی می شود. بحث فراولون و اعلام مکرر مقاله با گرفتار پیش از زمینه به ضرر بخش بهداشت و درمان و سلامت مردم شده است. شعار مبارزه با گرفتن زیور میزی توسط پزشکان توجهی کالملا مکوس داده است. ادادن به پیش گیری به جای درمان، کاهش مرگ و میر نژادان و مادران، افزایش امید به زندگی وغیره جزو برنامه های پیشین توسعه کشور بوده که تا برنامه ای دوم پیشرفت خوبی داشته و بعد از آن رواج تابعی پیدا کرده است. دلایل این عدم پیشرفت کلی برنامه ها از دید وی تغییر مدام و مدیران، نوسان های اقتصادی کشور، تورم بالا، و

صد و سیما بازتابی نداشت، در حالی که روزهای پیش چندین صفحه روزنامه های ماجراجویی کله زدن زیدان به بازیکن ایشانی و سپاهی خبر های فیگر از این ندست، اختصاص داشت. آمدن سبل دراستانی که در گلستانها سبقت این لعن را نداشت، و مرگ سه همیهن، توجهی را جلب نکردا

عمل اصلی جلو شدن سبل، تغیر پوشش گیاهی از جنگل های شمال و دامپروری سنتی که موج فرسی شدید خاک می شود، نقشی اساسی در تغییر متابع طبیعی کشور دارد. عادی شدن تکرار فاجعه هی سیل و تلاش از سوی مقامات مسؤول ملایم شدن دادن آن، در کنار بی اعتمانی مطبوعات و مخالف روشن فکری می تواند عمق فاجعه را هم چنان پیش ترکند.

معاینه هی فنی خودروها

بسیاری چیزها، هنگامی که به مملکت مأمور شدند، به کلیکاتوری ایامه هی از اصل شلن بدل می شوند. گویا داستان معاینه هی فنی خودرو های هم چنین است: در جلیلی که همین چندی پیش، یوسف رشیدی مدیر عمل شرکت کترنل گفته هوای شهر تهران گفته بود که: «هچ یک از خودرو های تولیدی ایران آمریسان قبلاً از ۷۶ مستاندار نیست... و نیمی از دو میلیون خودروی در حال تردد در تهران چنین است و این یک میلیون به اندازه ای سی میلیون خودرو [۱] الودگی ایجاد می کند (کیهان ۱۴/۹/۲۹)، در روزنامه هی همشهری ۱۸/۶/۱۸). آمده است که:

معاینه هی فنی خودرو های تهران گفته است که ۹۷/۵ درصد خودرو های مراجعة کننده به مراکز معاینه هی فنی موقوف به اخذ مجوز شده اند... وی اظهار داشته که ۵۶/۲ درصد خودرو های در همان روزنامه ای اول موقوف به اخذ مجوز شده اند.
با این حساب، راه اندازی مراکز معاینه هی فنی خودرو های تقریباً ضروری ندانشته و فقط تحمل هزینه هی دیگر برگردانی مردم بوده... و در مورد های شهر ملای نیست جزوی خودرو های پیش ترا

ناشی از این آسودگی در تهران، بر طبق آمار سازمان های جهانی (حدود ۴۰۰۰ نفر در سال، یعنی ۴ برابریت از مرگ و میر ناشی از ایندیز، ۲/۵ برابریت از مرگ ناشی از سرطان خون و ۱/۵ برابریت از نگرفته است. حتاً، بحث سهمیه هندی بکردن بنزین با هزینه دارکردن صرف زیاد آن، به علت گرایش های پوپولیستی دولت و ترس از متمدن شدن به گرانی سازی، از دستور کل دولت خارج شد. به نظر می رسد لای قدرتمند خودرو سازان که از کیسه هی ملت همه جو سود می بردند (تسهیلات بانکی، امتیاز های تعرفه هی، برخورداری از امتیاز جمی او روی پول مردم تحت عنوان پیش فروش...) در آمد های نفتی، در آمد های ایوان (در کنار این موضوع که آقایان نتوانسته اند راهی به بازارهای جهانی پیدا کنند، سبب شده است که شهر به پارکینگ محصولات این «تولیدکنندگان» بدل شود. حرف دل خودرو سازان را داد و میر خانی رشتی (دیر ساقی انجمن خودرو سازان ایران) زد است که سهمیه هندی بنزین با هزینه دارکردن استفاده از خودرو های شخصی در تهران سبب «کاهش تقاضای خرید خودرو... ناتوان شدن آن ها در پرداخت بددهی شان به بانک ها... کاهش در آمد های دولت و خواهد شد» (شرق ۱۴/۹/۲۹). به این ترتیب، کشتار مردم به منظور کسب سود عده های خاص ادامه خواهد یافت.

آتش در گلستان

اندک جنگل های باقی مانده ایران، در برای آتش سوزی بی دفاع هستند. به ویژه در فصل های خشک و برگریزان، بی مبالغه اشخاص با عوامل طبیعی، سبب آتش سوزی هایی می شود که گاه آسیب هایی جبران نشدنی به جنگل وارد می کند. در نیمه هی دوم مرداد ۸۵ آتش های در بخش شرقی پارک ملی گلستان که بکی از مهم ترین منطقه های طبیعی حفاظت شده ایران است، سبب نابودی حدود چهارصد هکتار از پوشش مرتعی و جنگلی شد. نکته ای قابل توجه، نبود امکانات خاموش سازی آتش جنگل و استفاده از وسیله ای اندامی مانند دبه ای آب (۱) برای این کار است. این در حالی است که تعداد آتش های سوزی های در جنگل های کشور - به دلایل در استان های ۴۳ مازندران و گیلان، ۴۲ مورد آتش سوزی در جنگل افزاش است: در آذر ماه ۸۴ در استان های ۲۰ هکتار جنگل از میان رفت. رخ داد و بر اثر آن شاد تاکنون بخت با ما بار بوده است و گزنه فاجعه می توانست بسیار گستردۀ تراز این ها باشد.

سیل در گلستان

از سال ۱۳۸۰ که سیل مهیی در استان گلستان، موجب کشته شدن بیش از دویست نفر و مجموع شدن تعدادی بیش تر، وارد آمدن میلیاردها تولمن خسارت شد، هر سال هوتاپستان سیل های دیگری در آن استقل جلو شده است. که این به دلیل خشکسالی بی سابقه و نبلیدن باران هم هست. اما پیگاه خبرگزاری ایرنا در روز ۱۵/۶/۱۳۸۰ گزارش داد که در نواحی کوهستانی روتاستی سه هزار زنده از توابع شهرستان علی آبدکول (۴ کیلومتری شرق گلستان) سه نفر به نام های صفر علی فرهادی، نبلیدن باران هم هست. عmad صرفخانی بر اثر جاری شدن سیل کشته شدند. این سه نفر در هنگام شروع برش در کنار آتش

جهان بحران زده و تدبیر ایران

(بخش پایانی)



تولید ثروت است بعد توزیع ثروت.

هنگاهها با آن فکر و منطق رفتند به دنبال تولید ثروت. الان گفته می شود که هند هشتمین یا نهمین قدرت اقتصادی است و تا ۲۰ سال آینده به چهارمین قدرت اقتصادی جهان خواهد رسید، کشوری ذاتاً فقیر، با صدھا میلیون جمعیت و خاکی به وسعت دو برابر ایران که نمی تواند چنین جمعیتی را اسکان بدهد.

پس هنگاهای روش به جلو رفتند. حال بعد از گذشت حدود ۵ سال واز جنگ چهاری دور به عقب که نگاه می کنیم، می بینیم که آن هایی که در برابر امپریالیسم، از خصوصت نظامی یا تبلیغاتی یا سیاسی دست کشیده اند موفق تر هستند. همچون اندونزی ها که موفق تر هستند. در حالی که کشورهایی که روش مبارزه را در پیش گرفتند یکی ملیم که در عرض ۲۵ سال تولید ناخالص ملی مابه جای این که ترقی بکند تنزل کرده و طی گزارش اقتصادی که دارم، در عرض ۲۵ سال نشان می دهد که ایران به رغم این که حدود ۴۵ میلیارد دلار از فروش نفت به دست آورده است، رشد اقتصادی منهای ۱/۹ داشته است. باید دید چرا؟ چون رهبران ما حنگ با امپریالیسم را انتخاب کرده اند.

البته قبل از فروپاشی شوروی رفتار کشورها با امروز می توانست تفاوت داشته باشد، ولی امروز الگوهای کلی عوض شده است. مادرسال های قبل از انقلاب با دوستان مارکسیست بسیار بحث می کردند. وقتی می پرسیدند: خوب سیاست اقتصادی شما در خاور میانه چه خواهد بود؟ یا چه برنامه و فرمولی یا الگویی می خواهید بیشتراد کنید، اکثر جواب می دادند که ما نیاز نداریم به این چیزها فکر نکنیم و الگو حاضر است. الگو حالا یا شوروی یا چین است. یا خود آن ها مشورت می کنیم یا ترکیبی از این هارا به کار می بریم. در واقع می خواهیم بگوییم که تازمان فروپاشی شوروی یک الگویی در جهان وجود داشت که ملت های نیاز به فکر کردن و اندیشیدن نداشتند حالا دیگر آن الگو وجود ندارد. الان ما یک الگوی حاضر و آماده از نظر نظام اقتصادی - اجتماعی نداریم.

از این به بعد ملت های تحت ستم امپریالیسم یا ضربه خوده ای امروز الگوی حاضر آمده بی ندارند. پس چی دارند؟ یکی قدرت فکرشان را دارند یکی هم دست های شان را دارند، یعنی چون در طول تاریخ آن چه که جو اعماق بشری را پیش برده قدرت کار بوده است. بنابراین ملت ها از جمله ایران به جای

امروز هم مثل گذشته در برابر این تهاجم این که جه می توانیم بکنم؟

ما یا باید پرچم مبارزه را بلند کنیم و شعار مرگ بر امریکا را بدھیم و این دشمنی را روز به روز توسعه داردمشکل مان را با امریکا به صور منطقی حل کنیم. ضمن این که می دانیم امریکا همیشه به دنبال بهانه است و در چند جای دنیا این کار را کرده است. و یکی از مواقع این کار این است که ملت ما عادت کرده است شعار بدھد. در هر زمانی بی از جمله مرگ بر امریکا، در صورتی که ما باید بینیم چگونه می توانیم زیر حاکمیت قدرت طلبی امپریاکا خودمان را آزاد کنیم.

ایرانیان در زمان مبارزه پرچم مبارزه با امپریالیسم را بلند کردن و کارشان هنوز هم در بستر دشمنی با امریکا در حال پیش روی است. و این ستر بسیاری از منابع، چه منابع انسانی و چه منابع اقتصادی ما را طرف قرار داده است. در کشور مصر می بینیم جمال عبد الناصر که در پی مبارزه با استعمار است. وقتی قصد بیرون کردن انگلیس ها را از منطقه داشت و نتوانست و در جنگ اکتبر ۷۳ با این که مصری ها اول بزنده بودند ولی بلا خالص اనور سادات عقب نشینی کرد.

حالا این عقب نشینی را بسیاری به خیانت انور سادات نسبت می دهند. من فکر می کنم که انور سادات یک پیش بینی هایی داشت و آن این بود که اگر بخواهد بنا را بگذارد بر مقابله ی خصوصت آمیز با غرب، یعنی امریکا، تمام منابع اش صرف این کار می شود. بنابراین صرف پیشرفت و توسعه کشور چی باید بشود؟ تفکر نیروهای مردمی هم بازم توجه همین امر است.

مثال دیگر همین هند و مالزی هستند که این ها در برابر امپریالیسم سیاست خشونت و درگیری را پیش نگرفتند، پرداختن به ساختار خودشان.

هند بعد از جنگ چهاری دور استقلال پیدا کرد. نهرو نخست وزیر شد و در آن موقع گفت مادر نظر داریم صنایع الکترونیکی را از غرب گرفته و در کشور هند توسعه بدھیم. از او سوال کردن شما که همیشه سوسیالیست بودی حالا چرا می خواهی از کشورهای غیر سوسیالیستی استفاده کنی؟ گفت من حالا مسؤولیت جامعه می همیم را بر عهده دارم. اگر در جامعه می تاثری بوجود نیاید، من چگونه می توانم سرتوزی عادلانه حق حرفی بزنم؟ اول

بخش یکم این مجزگرد در شماره گذشته با سخنران اقای سحابی که به فروپاشی شوروی و تکنقطی شدن جهان پس از آن اشاره داشت آغاز شد. ایشان به

تحولات سیاسی - اقتصادی و فناوری، به ویژه ظهور و گسترش اطلاعات و انفورماتیکی شدن همه مراحل

تولید و لشکر عظیمی کاران پرداختند. نقش بنیادگر ای در خاور میانه، سیاست های امریکا، روسیه و چین و وظایف دولت و گروههای از سخنان سحابی بود. اما دکتر

احمد شدگان علاوه بر گسترش این مباحث از دیدگاهی دیگر نیاز نظام سرمایه داری به بحران را ضروری برای

همی احکام کشوارها، هم تویزگ، هم ایالت متحده هم حکومت های منطقه داشت. و گفت

که این حکومت ها با بحران آفرینی به جیان خود ادامه دیدهند و گرنه در شرایط آرام چه باسخی باید سمت

دانوبوی و گاری و فساد و... بروی مردم دارند. دکتر

پیمان به جهان بعد از جنگ جهانی دوم، دهه های اخیر و سیاست های امریکا برای کنترل ورهبری جهانی در زمانهایی که جهانی شدن با سرعی عجیب پیش می رود

اشارة کرده و هم چنین بیان کرد که در واکنش به حرکت امریکا شکل گیری بنیادگاری در میان مسلمانان به

و پیزه در خاور میانه و اکنونی ناگزیر به نظر می رسد.

بالآخره اقای دکتر باوند گفت که این روزها در رسانه های غربی شاهدیم خواهی که برای خاور میانه دیدگاه

ادامه های همان خواهی است که بعد از جنگ، امریکایی ها در اروپا، ترکیه و شرق آسیا با استقرار پادگان های شان تحقق یافشیدند. تفصیل نظر شوگنندگان در این

میزگرد در شماره ۱۳ تقدیم شامل نکات و نقطه نظرات بسیاری است، اما نقطه نظر مشترک این است که بعد از

جنگ سرد دوران انتقال به جهانی دیگر شروع شده

است و نیروهای مختلف های مختلف در جالش با یکدیگر هر یک تلاش دارند تا مهر خود را بر ایندهی جهان پرورانگر نمایند.

علی امینی

تا اینجا محور اصلی بحث رفتار قدرت ها و حکومت ها بود. چه تعارض و تناقض قدرت های بزرگ با هم، چه رابطه ای آنها با کشورهای منطقه و نیاز به بحران آفرینی در دو سوی دعوا. آن چه که اهمیت

دارد برخورد و وظیفه نیروهای متفرق است. به نظر شما این نیروهای در چنین موقعیتی، با توجه به تمام ابعاد و جوانب اوضاع چه راهکار و برنامه ای دارند یا باید داشته باشند؟

سحابی: شرایط و وضعیت کنونی جهان در چارچوب بحث ما دویا بی دارد. یکی از پایه هایش کشورهای با قدرت و مهاجم هستند یک پایه هم کشورهای ضعیف و توسعه نیافته.

آن دسته از کشورهایی که به طور منطقی با دولت های منافع شان را با منافع کشورهای بزرگ پیوند بزنند. توسعه ای بیش تری پیدا کرده اند و بر عکس آن هایی که به راه های دیگری عمل کرده اند ضرر خیلی دیده اند.

این شعار دادن‌ها بهتر است: ۱- قدرت تولید ثروت خود را بالا ببرند- ۲- در توزیع آن بکوشند تا تولید ثروت نشود و ۳- این که مانمی‌توانیم منتظر یک الگوی حاضر و آماده‌ای باشیم. باید خودمان فکر کنیم یعنی جایه‌جا باید دستگاه‌اش را خودمان سازیم. از این‌رو است که به نظر من بعد از جریان فربداشی شوروی، مجموعه‌ی کشورهای سوسیالیستی این احتیاج به فکر کردن و عقلانی و منطقی رفتار کردن و منطق آنها



راشکافتن و تغییر کردن تنها راه ملت‌های تحت کنترل بوده‌نه کمکی از سوی مرهای شوروی. چراکه از سوی آن‌ها کمکی نمی‌آید بلکه در گروه حرکت خودمان خواهد بود و حرکت خودمان هم باید مبتنی بر کار و اندیشه باشد. غیر از این راه

**اگر فردا اوقات فراغت را،
بهداشت را حمل و نقل و
امثال آن را به درستی توزیع
کنیم آن وقت افزایش تولید
انجام می‌پذیرد. ولی وقتی
این امور نابرابر است مسلماً تواند نمی‌تواند تا
آن‌که این‌ها در نقطعه‌ی صفر نیست.
اگر فردا اوقات فراغت را، بهداشت را
حمل و نقل و امثال آن را به درستی توزیع کنیم آن
وقت افزایش تولید انجام می‌پذیرد. ولی وقتی
این امور نابرابر است مسلماً تواند نمی‌تواند در
حد استعداد واقعی جامعه افزایش یابد. ما
جای علت و معلول را نباید برعکس بگیریم چون
توزیع می‌کردند نفر ماهی ۳۰ گرم نمک بود همه
باید در روز ۱۲ ساعت مجانی کار می‌کردند.
بعد از ۱۲ ساعت کار می‌رفتند پیش دهقان‌ها کار
می‌کردند و ساعتی یک سیب زمینی می‌گرفتند
ولی نگرش توزیع در جامعه نگرش انسانی و
توزیع برای برآورد (البته بحث بر روی برآوری توزیع
مطلق ندارم) یعنی توزیع نسبی و گرایش به آن
سو باشد آن‌گاه تولید انجام می‌پذیرد.**

۱۱

و آن هم مبارزه‌ی مردم است. پس سوال این است که مردم به ویژه گروه‌های مردمی چه باید بکنند؟

اسکوویی: اگرچه قرار نبود من در این جلسه به جز خوشامد و تشکر از دوستان و احتمالاً جمع‌بندی مطالب صحبتی بکنم، ولی اجازه می‌خواهم تنها یک نکته عرض کنم. به نظر من یک اشتباه مصطلحی است که در جامعه ایران جاافتاده و افرادی هم‌چون مهندس ساحابی آن را تکرار می‌کنند. هم‌چنان که آقای مهندس می‌فرمایند تا تولید تواند نمی‌توانیم توزیع کنیم، صفر انصی شود توزیع کرد.

من در سال ۱۹۶۳ به آلمان رفتم. خوب، هنوز وضع اقتصادی آن‌ها بعد از جنگ راه نیافرداده بود. یک استاد فیزیک آشنا شدم که خانه نداشت در آزمایشگاه فیزیک دانشگاه زندگی می‌کرد، می‌دانید که بعد از جنگ در آلمان تنها کوپنی که توزیع می‌کردند نفر ماهی ۳۰ گرم نمک بود همه باید در روز ۱۲ ساعت مجانی کار می‌کردند.

بعد از ۱۲ ساعت کار می‌رفتند پیش دهقان‌ها کار می‌کردند و ساعتی یک سیب زمینی می‌گرفتند و لی نگرش توزیع در جامعه جاافتاده بود و تولید انجام می‌شد. هرگاه در جامعه نگرش انسانی و توزیع برای برآورد (البته بحث بر روی برآوری توزیع مطلق ندارم) یعنی توزیع نسبی و گرایش به آن سو باشد آن‌گاه تولید انجام می‌پذیرد.

در واقع ما انقلاب دوم صنعتی را پشت سر گذاشت‌ایم ما در جامعه‌ی مناسبات ماقبل صنعتی نیستیم. از این‌رو هرگاه این نگرش در جامعه حاصل باشد که توزیع‌ها برای برآورد... من به شما قول می‌دهم که تولید افزایش می‌یابد. یکی از عمدت‌های در راه ایجاد نگرش در این‌روی که چرا (GDP) تولید ناخالص داخلی در ایران عقب رفته دقیقاً به خاطر همین نگرش توزیع نابرابر است.

ماکه اصلاً در نقطعه‌ی صفر نیستیم ما در یک نقطه‌ای هستیم که به هر شکل و گیفیت تولیدات زیادی داریم ولی این تولید در کلار توزیع ناعادلانه و یا شکاف پسیار و سیع موجود نمی‌تواند افزایش یابد. از این‌رو باید نگرش‌های مان را درست کنیم اگر نگرش‌های انسان، نگرش انسانی باشد و انسان را به عنوان انسان درک بکنیم و نگرش‌های انسانی به آن تغییر بدهیم حتماً تولید هم افزایش پیدا خواهد کرد بنابراین من هشدار می‌دهم که در دام این افسانه‌های تولیدی‌الهای وطنی نیفیم.

سحابی: UNDP درباره‌ی اقتصاد کشورها یک گزارش جالب دارد. این گزارش UNDP هر ۳-۴ سال یک‌باره منتشر می‌شود. سازمان برنامه این‌ها را توزیع می‌کند. من این گزارش را چند‌سال به دقت بررسی کردم و در میان ۱۴۰ کشور جهان آنها را بر حسب درآمد ملی سرانه تحقیق کردم. بالاترین این‌ها امریکا است. البته جای چندتا کشور خالی است. مثلاً ایران خالی است. در این جا به خوبی دیده می‌شود که هرچه درآمد سوانه بالاتر رفته فاصله‌ی طبقاتی کمتر شده - یک سنتون شاخص توزیع دارد که نشان می‌دهد نسبت آن ده درصد درآمد جامعه که بالاترین درآمدها را دارند به درآمد آن ده درصد جامعه که پایین‌ترین درآمدها را دارند است. اتفاقی است که در دنیا در حال رخدادن است

نسبت را حل می‌کند. و این به نوعی بزرگ‌ترین شکاف در آمده است. و این شکاف در آمده را گریه عنوان نماد عدالت بینینیم، عدالت هرچه بیشتر باشد ارقام این جدول را کوچک‌تر می‌بینیم.

اسکوویی: حرف شما کاملاً درست است ولی این روند تا سال ۱۹۸۵ است بعد از قالب شدن تفکر تولیبرایستی در سازمان ملل متعدد و در جهان، درست عکس این است و الان ضریب این شکاف در آمده در حال گسترش است و آن‌چه که هست تا سال ۸۵ با آن دیدگاه درست است.

اگر فردا اوقات فراغت را، بهداشت را حمل و نقل و امثال آن را به درستی توزیع کنیم آن وقت افزایش تولید انجام می‌پذیرد. ولی وقتی این امور نابرابر است مسلماً تواند نمی‌تواند در حد استعداد واقعی جامعه افزایش یابد. ما جای علت و معلول را نباید برعکس بگیریم چون تولید مادیگر در نقطعه‌ی صفر نیست.

سحابی: در تفسیر این رابطه‌ای که فرمودید می‌تواند عکس باشد یعنی این که نشان می‌دهد هرچه در آمد ملی بالاتر است ضریب جینی پایین‌تر است. مشاهده شده این که کدام علت و معلول است این مساله باید تفسیر شود و بینینیم که چی هست، مثلاً در برنامه‌ی رشد و توسعه‌ی فرهنگی که اشله‌شده اگر تامین نیازهای اولیه موردنحوه برنامه‌ریزان باشد به طوری که همه‌ی اقشار جامعه احساس یک‌امنیت نسبی به آموزش و بهداشت مسکن و رفاه کردد طبیعتاً انگیزه‌ی فعالیت کارشناس برای تولید بالا می‌رود، در حالی که اگر نیازهای اولیه‌شان هم چنان معطل بماند و احساس نامنی شدید باشد و هم‌زمان مشاهده کنندگه‌ی یکسری خیلی دارند دلالی می‌کنند طبیعتاً انگیزه‌ی کار تولید بسیار پایین خواهد آمد.

منظور این که این رابطه وجود دارد اما الزاماً نمی‌گوید که اول بالا رفته - و بعد خود به خود باعث توزیع عادلانه شده - شاید به این دلیل باشد که توزیع عادلانه‌ای از ابتداء تضمين شده تا بتواند انگیزه‌ی لازم برای کارکردن باشد.

شایگان: یک تبصره در این جای باورم، در هند گاندی با مسائلی خاص خودش با موضوع مواجه



شد، زیرا او شدیداً مخالف صنعتی شدن هند معتقد به صنایع بومی و دستی بود. نهرو چون یک‌قداستی هم داشت یک نظر کاملاً متفاوتی داشت و معتقد بود که مادام که هند به سوی صنعتی شدن حرکت نکند نمی‌تواند این وضعی که ادامه‌ی سنتی است خارج شود و بنابراین، این شعار نهرو برمی‌گردد به آن

دیگری نداریم. حالا جهت‌گیری راست و یا چپ را به نظر من اگر ما اهل تفکر و اندیشه باشیم همان جهت‌گیری چپ و راست را هم قدم به قدم می‌توانیم به عمل در بیاوریم.

● آقای مهندس سحابی آن چه گفتند، راه حل کلان کشور و بیشتر راه حل برای حکومت‌ها بود. ولی علاوه بر این و آن چه بیشتر مورد سوال ما است، اتفاقی است که در دنیا در حال رخدادن است

بر سر این است که این‌ها همه بحرانی که به نفع خودشان باشد می‌خواهند. می‌خواهند که مردم این نوع کشورهای روز بدبخت تر بشوندو آن‌ها زاین موضوع سود ببرند. اگر دلیلی هست که مردم ما وقتی وضع زندگی‌شان بهتر شود، سرمایه جهانی از آن سود بیش تر ببرد و باره‌ی آن بحث می‌کنیم.

به نظر من سرمایه‌داری جهانی چون با بحران‌های داخلی خودش روبرو است نمی‌تواند در کشورهای تحت سلطه و کشورهای عقب افتاده دموکراسی ببرد. نمی‌تواند نولیبرالیسم را به پیش ببرد. چراکه یک دروغ محس است. سرمایه‌داری می‌خواهد به روز زنده و باقی بماند، مساله‌اش برنامه‌ی درازمدت نیست.

بوش سیاست‌گذار و لیبرال درازمدت نیست، آقای بوش از منافع لحظه‌ای سرمایه دفاع می‌کند و دروغ می‌گوید. اگر راست می‌گفت دموکراسی را در



عراق برقرار می‌کرد، اگر راست می‌گفت دموکراسی را در افغانستان دنبال می‌کرد. بعد از این چند سال دموکراسی در افغانستان چه قدر گسترش یافته است؟ بحث دموکراسی در افغانستان یا در عراق خنده‌دار است. دستکم قبل از مردم امنیت داشتند ولی الان چنین امنیتی در عراق حاکم نیست و مسبب همه‌ی این‌ها باید دید آیا صدام است؟ یا لیبرال‌ها هستند؟ در نتیجه ما مسائل اجتماعی خودمان را در این زمان و بایدیه آن پردازیم.

من می‌دانم که جامعه‌ی ایران از طبقات مختلف تشکیل شده است.

جامعه‌ی ایران ملت‌های مختلفی را در درون خودش دارد. زنان و دانشجویان در آن وجود دارند، که دارای حقوق اجتماعی هستند. جامعه‌ی ایران طبقات و از جمله طبقه‌ی کارگر در آن وجود دارد. طبقه‌ی سرمایه‌دار ما طبقه‌ی عجیب و غریبی است. طبقه‌ی این است که مدافعان صدر صدام را کاو سرمایه‌داری جهانی است مادران این وسط و ظیفه‌ی دفاع از سرمایه‌داری جهانی نداریم، چراکه باقی ماندن سرمایه‌دار ایران به معنای بدجایی تر شدن اکثریت جامعه است. نه فقط طبقه‌ی کارگر بلکه به خصوص مساله‌ی زنان در ایران مساله‌ی مهمی است آیا کسانی دل شان برای ملت سوخته است؟ یا همان طبقه‌ی سرمایه‌داری که میلیون میلیون سود ببرد. ستم مضاعف بر زنان برای اش اهمیت دارد؟

ما باید برویم پای طرح مساله‌ی عدالت

رفاه چیزگی هم به مردم رسیده، خصوصاً اقشار پایین، صرفاً به عنوان توپ از آینده‌ی مبهم و از دست دادن سود در آینده بوده است.

سوال این است که نیروهای متفرقی در برابر این حرکت چه باید بکنند با توجه به این که نظام ضد مردم به صورت جهانی در حال عمل کردن است. و در استثمار مردم و برای بالا بردن سود همه حکومت‌ها مشترک و متفق هستند. حرکت‌هایی اعتراضی مثل تجمع در سیاتل، تظاهرات ضد جنگ عراق و امثال آن در مقابل آن در جهان اتفاق می‌افتد. جایگاه ما در این اعتراض جهانی کجاست؟ و چگونه می‌توانیم در این جریان جهانی قرار بگیریم به نحوی که آن را تقویت کرده و از آن بهره‌برداری کنیم؟

شایگان: من به طور کلی نظر مهندس سحابی را قبول دارم که ما باید پیش قضاؤهای را که متعلق به ۳۰-۴۰ سال پیش بود پریزیم دور همان طور که حرکاتی که استیلیست‌ها، و خیلی از مارکسیست‌ها کار دند و غلط بود و بایکاتوری و روش‌های غلط شان به جای ترسیدند، نباید آن روش‌ها را دو مرتبه تکرار کنیم. باید به مساله‌ی دموکراسی و آزادی احترام بگذاریم. همین طور در خصوص نظریه‌ی پدران ماکه در جبهه‌ی ملی و در جنبش ضداستعمار بودند. به نظر من خیلی از آن‌ها با خوش‌باوری فکر می‌کردند می‌توانند از امریکا استفاده کنند و حکومت بکنند و یا حکومت امریکا در ایران ایجاد کنند. بنایه تجربه، اشتیاه است که ما فکر کنیم می‌توانیم از شتبه‌هایی که در بیرون از ما ایجاد می‌شود سواستفاده کرده و آزادی‌هایی برای خودمان به دست آوریم. ما باید بر نامه‌ی خودمان را داشته باشیم. برای کسب آزادی، برای کسب استقلال و برای رشد مملکت. از لحظه اقتصادی باید برنامه داشته باشیم. و این برنامه‌ها، نمی‌تواند برنامه‌های قدیمی باشد. این برنامه‌ها باید به روز بآشید باید با شناخت از ماهیت سرمایه‌داری بدانیم دقیقاً چیست. باید با شناخت از جنبش‌های شکست خورده‌ی گذشته، که خوب می‌دانیم که چرا شکست خورده‌اند، پیش برویم. باید با شناخت از جنبش‌های متفرقی که هنوز شکست نخورده‌اند و توانسته‌اند دوام بیاورند. باید بدانیم اگر برنامه بدهیم چه کار باید کرد.

آقای باوند برای تعیین چارچوب بحث ماصحبت از طریق مارکسیستی کردند. من نمی‌دانم که طریق مارکسیستی چیست؟ ولی من مبنای بحثم ضد سرمایه است. من بحثم برسی این نکته است که بشر در کل و نه در کشورهای تحت سلطه حکومت کشورهای پیش‌رفته هم سرمایه‌داری فرهنگی و صنعتی شدن را هدایت کردد به نحوی که خیلی انجراف به سمت راست و چپ نکند. در واقع ما هیچ سیاستی را نمی‌توانیم بافرض رسیدگی کامل، صحبت آن را همگی گواهی کنیم. نمی‌توانیم بگذاریم این سیاست خود به خود پیش برود بلکه لحظه‌به لحظه باید کنترل کنیم. مدام باید اطلاعات از جامعه گرفته شود. این که ما از این به بعد خیال مان راحت شود که توسعه و ترقی کشور با یک سیاست اقتصادی که نیاز به فکر کردن نداشته باشد به نظر من عملی نخواهد شد.

نوش سیاست‌گذار و لیبرال درازمدت نیست. آقای بوش از منافع لحظه‌ای سرمایه‌داری دفاع می‌کند و دروغ می‌گوید. اگر راست می‌گفت دموکراسی را در عراق برقرار می‌کرد، اگر راست می‌گفت دموکراسی را در افغانستان دنبال می‌کرد. بعد از این چند سال دنبال می‌گرد. سال دموکراسی در افغانستان چه قدر گسترش یافته است؟

سابقه‌ی درونی هند که مطرح بود. نکته‌ی دیگر هم دیالوگ مائوتسه توونگ و خروشچف بود. خروشچف معتقد بود که توزیع سوسیالیسم در فقر نیست، سوسیالیسم اساساً متعلق به یک جامعه‌ی مرغوبی است که شما می‌توانید داشته باشید منظورم این است که خروشچف تقریباً این نگرش را در برابر نظر مائوتسه توونگ مطرح می‌کرد.

شایابی: اگر فکر و اندیشه راهنمای ما باشد جامعه روبه سوی بهتری می‌رود. نکته‌ی دیگر این که در زمان های گذشته برخی از کشورهای دنیا خیلی و صلاح و منافع مردم مشان بودند، ولی امروز اوضاع تغییر کرده و اداره کنندگان کشور تغییر کرده‌اند. آن‌ها سخن‌گویان سرمایه‌داران امروری هستند این‌ها پرچم دار و سرمه‌دار کشورهایی مثل امریکا هستند. طبیعی است که این‌ها به منافع خودشان می‌اندیشند ولی در هند حتاً ۶۰ سال پیش کسی مثل نهرو، نماینده‌ی سرمایه‌داری نبود بالاخره نماینده طبقه‌ی متوسط جامعه‌ی فرهنگی و پیش‌رفته بود. این‌ها هدایت کردن افزایش تولید و صنعتی شدن را هدایت کردد به نحوی که خیلی انجراف به سمت راست و چپ نکند. در واقع ما هیچ سیاستی را نمی‌توانیم بافرض رسیدگی کامل، صحبت آن را همگی گواهی کنیم. نمی‌توانیم بگذاریم این سیاست خود به خود پیش برود بلکه لحظه‌به لحظه باید کنترل کنیم. مدام باید اطلاعات از جامعه گرفته شود. این که ما از این به بعد خیال مان راحت شود که توسعه و ترقی کشور با یک سیاست اقتصادی که نیاز به فکر کردن نداشته باشد به نظر من عملی نخواهد شد.

نکته‌ی که هست، نظام سرمایه‌داری یا سرمایه محور در حرکت و در تاریخ خودش نشان داده است که حرص این نظام پایان نایاب‌تر است و اگر مانع جلوی رویش نباشد روز به روز بیشتر استثمار می‌کند، و اگر یک دوره‌هایی از صدقه‌سرو دولت‌های

عادلانه ثروت رسیدند به این دنیای وانسا و دیدند تنهاره فرهنگ مردم شان موقول به این است که توسعه صنعتی پیدا کنند. آن ها دیدند راه عقلایی همین است که دیوارها را شکنند و راهی که آلمان و زبان رفتند، این ها هم بروند. منتها برای این که در مظلان فشار نباشند باید یک ارتباط ایجاد بکنند و در این تعاملات، منافع خودشان را به سایر کشورها گزینند.

اما در کشور ما در بعد داخلی مردم ما فاقد هم بستگی اند. درین متکران ماجنگ شخصیت جاری است. جنگ شخصیت اعلام نشده یعنی هیچ کدام یکدیگر را قبول ندارند. برای بریلی یک تجمع کوچک حتا صدور یک اعلامیه اختلاف نظر و به عبارتی جنگ شخصیت مانع کارمی شود. ماحرف می زنیم ولی هیچ فعالیت عملی برای روشن کردن مردم و طبقه جوان انجام نمی دهیم.

در بعد خارجی من به تمام موادی که اشاره شد معتقدم که تا مادامی که مسایل خود را با امریکا حل و فصل نکیم مادچار این مشکل هستیم چرا که امریکان نقش بازدارنده دارد. امریکا جلوی منافع حیاتی ما را در تمام این حول و حوش گرفته و می گیرد و این یک واقعیت است. نه این که ما عاشق امریکا هستیم امریکا دارای یک نظام سرمایه داری بی رحم است. چین و روسیه هم همین مسایل را امریکا دارند. من براین باورم که تا زمانی که این نظام با این خصوصیت هست امکان یک مدیریت صحیح و انتقال منصفانه سرمایه و تکنولوژی در ایران انجام نخواهد گرفت. درآمد نفتی ما هم هرچه بالاتر برود با این فسادی که تیشه در ساختار ما است نتیجه نخواهد داد.

آن چه که در قانون اساسی برای ماتبدیل به قانون شده حمایت از محرومان جهان و حمایت از نهضت های آزادی یخش است. الان خاورمیانه با امریکا و اسرائیل رو به رو شده است. من براین باورم که ما باید از حقوق مردم فلسطین در مجامع بین المللی و در شورای امنیت حملت کیم. ولی فراتر از آن همان بین این حیاتی نداریم. ما بهای سنگینی

شرکت های فرامی و قدرت ها و دولت های سرمایه داری و نهادهایی است که در رابطه ای تنگاتنگ با این فرآیند قرار دارند: مثل صندوق بین المللی بول، سازمان تجارت جهانی، بانک ها، بیمه ها و امثال این ها.

آن هایی که در طلب جهانی شدن از پلیس هستند تاکیدشان بر مساله حقوق بشر و آزادی های اساسی، حفظ محیط زیست و توسعه اقتصادی پایدار است. در کنار این مساله پدیده ای به وجود آمده است به نام افکار عمومی ارگانیک جهانی که تاکنون هم وجود نداشته است. سازمان گروه ۸ و سازمان تجارت جهانی هر جلی که جلسه می گذارند تجمع هایی از کشورهای مختلف صورت گرفته، یعنی یک هم بستگی به نام افکار عمومی یا منافع ارگانیک جامعه جهانی به وجود آورده که در بعد حقوقی گفته می شود: orgaomans. یعنی موضوعاتی که امروز مطرح است تنها در رابطه با منافع یک یا دو کشور خلاصه نمی شود. بلکه منافعی است که برای کل بشریت مشترک است و برای حفظ این منافع هر عضو جامعه بین المللی مجاز است در مقابل کشور و دولت خاطری موضع گیری بکند. همه NGO ها و دیوان کیفری بین المللی و امثال آن به همت این پدیده ها به وجود آمده اند. از طرفی امروزه هیچ کشوری به تنهایی توانایی پیشرفت در این تعاملات پیچیده جهانی را نخواهد داشت و به تنهایی موفق نمی شود اهداف انسانی مشترک خودش را پیش ببرد.

اما مروزه بخش خصوصی فعال، دولت ها و سازمان های بین المللی همه در ارتباط با یکدیگر و کمک با یکدیگر می توانند موفق بشوند و مسایل و مشکلات جهانی و کشورهای اهل و فصل کنند. این بیشتر ترجیح می داشت از شعارهای جهانی شدن از پایین است.

اما ما در ایران احتیاج به مدیریت، انتقال سرمایه و تکنولوژی داریم. نظام جمهوری اسلامی بعد از ۲۷ سال نشان داده که فاقد مدیریت مؤثر است. همین امر سبب شده که در جهان ما فقط تعاملات تجاری داریم و از ما فقط استفاده تجاری می کنند. امکان سرمایه گذاری برای فعالیت های تولیدی اشغال را نیست نهایتاً جامعه اقتصادش تبدیل به یک اقتصاد رانتی. کمپرادر و دلالی شده است. در نبود امنیت حقوقی و امنیت سیاسی هیچ کس حاضر نیست سرمایه گذاری برای فعالیت های تولیدی اشتغال را بکند.

همین ضعیف مدیریت در داخل، بر سیاست خارجی ما هم اثر گذاشته و سبب شده که ما در مظلان تحریم های مضافع قرار بگیریم. برای شکستن این تحریم ها مجبوریم امتیاز اقتصادی بدیم تا فضای سیاسی را پشکنیم. تمام این back buy back هایی که داریم انجام می دهیم هیچ کدام بر مبنای اقتصادی حساب شده نیستند. زاین در چهل ایالت امریکا سرمایه گذاری های هنگفت دارد. چینی ها هم همین کار را می کنند. بعد از تجربه ای انقلاب فرهنگی و کاروری توزیع

اجتماعی. البته، برای برقراری عدالت اجتماعی این سرمایه دار است که نمی گذارد. این سرمایه دار ممکن است بگوید من مدرنیزم را قبول دارم ولی در ایران هرگز نگذاشتن مدرنیزم باید. مدرنیزم نداریم. کودتا پشت کودتا، توطئه پشت توطئه که آن چه را که مدرنیزم به عنوان جامعه ای که در آن دموکراسی و آزادی های نسبی باشد مطرح می کرده هرگز نداشته ایم. تنها دوره ای که ما دموکراسی داشته ایم در زمان مصدق و آن هم به صورت محدود بوده است و فقط در تهران بود. خارج از تهران همه اش زیر نظر شاه بود. اگر بخواهیم یک جنبش مترقبی در ایران داشته باشیم و اگر بخواهیم با پلیتیک بازی و زد و بند های سیاسی چیزهایی به نفع مردم به دست بیاوریم باید جنبش های در واقع طبقاتی و اقسام را جردیده و مستعد دیده جامعه را مورد بررسی و حمایت قرار دهیم. من فکر می کنم اگر کسانی از جمله ما به پای این جریانات رفیتم در آینده باعث خواهیم شد که جمهوری اسلامی هم هماهنگ شود. فشار جمهوری اسلامی خودش از شعارهای نداریم. جمهوری اسلامی خودش از شعارهای مترقبی استفاده می کند و آقای احمدی نژاد شعارهای مردمی داد و رأی آورد.

آقای خاتمی اما به جز خودش کسی را نمی دید. نمی دانست که دارد خودش را ایزو له می کند. ما باید این شعارها را از این ها بگیریم و بگوییم این ها نادرست است.

در هر صورت بر سر مسایل انرژی اتمی و از این قبیل که در حال رخ دادن است، باید ما اغفال نشویم. نه امریکا و نه جمهوری اسلامی حرف دل شان رانمی زنند. هرچه می گویند همگی برای گرم کردن بازار می گویند و هیچ اتفاقی در ایران نخواهد افتاد اگر ما به عنوان جریانات مترقبی نتوانیم مردم را سازمان دهی و جذب کنیم و نتوانیم شعارهای مردمی بدیم. همچنان بدیختی در این مملکت باقی خواهد ماند. پس باید کاری کرده که وضعیت فرق کند.

امروزه با گسترش رسانه ها و رفت و آمد های افراد بین کشورها و قدرت یافتن افکار عمومی به عنوان ابرقدرت جدید، در بیشتر کشورهای جهان گروههای بی شماری شکل گرفته اند که به اشکال مختلف و به کرات حکومتها و قدرت های جهانی را تحت فشار قرار می دهند. آیا ما به عنوان مردم ایران در قبال این بلاهای جدیدی که قدرتمندان داخلی و خارجی دارند به سرمان می آورند به فکر ایجاد تشکلهای حامی و همراه مردم هستیم؟ آیا اصلاً نیازی در این زمینه وجود دارد؟

باوند: این مساله سه عرصه دارد: یکی کلی است. یکی هم ایران است که ربط بیدا می کند به عرصه جهانی. مساله های روند مسلط مساله روند جهانی شدن است که بعضی آن را Americanization و بعضی Walstreet می گویند. این روند واقعیتی است که دو پایه دارد، یکی جهانی شدن از بالا و به اصطلاح Globalization و یکی هم جهانی شدن از پایین. جهانی شدن از بالا درست در جهت منافع

بابت آن به جان خریده ایم و هنوز هم داریم می پردازیم. این یک واقعیت است و قدرت توانایی بازدارنده گی هم دیگر را هم نداریم. اگر سوریه یا سازمان آزادی یخش فلسطین به هر دلیلی خواستند صلح کنند. آیا ما می توانیم جلوی این جریان را بگیریم؟ آیا آن ها از ما کسب احرازه می کنند؟ آیا آن ها نسبت به ماسپاس گزاری دارند؟





حالا باید دید چه تجربه‌ای به دست آوردید درباره‌ی این که پرسیدید چه کردید؟ ما هنوز هم در اشتیاه ندانستن‌های نسبی از ساختار نظام بین‌المللی هستیم.

در خصوص آلتنتاتیو وضع فعلی اگر آقای

پیمان کامل کنند بحث را به ایشان می‌سپاریم. پیمان: مطالبی که گفته شد بسیاری از واقعیت‌های امطற کرد. به نظر من دو پارامتریکی ما ویکی جهانی که در آن زندگی می‌کنیم رویه‌روی ماست. اگر همه توچه‌های جهان بیرون بشود و خودمان را متوجه نباشیم دچار اشتیاه بزرگی می‌شویم و در یک خلا می‌مانم:

سرمایه‌داری خودش را با یک عقلانیت انتقادی پیوند زده که به او کمک می‌کند تا خیلی هوشمندانه تمام لحظه‌هایش را نقد کند و مرتبت تجربه بیاندوزد و انباشت کند و تداوم بدهد. هر چند پیوسته در بحران زندگی کند.

این طرف مابه عنوان جهان تحت سلطه منهای عقلانیت انتقادی این فاجعه است آن هم در شرایط به کلی تابیر در تمام اشکال قدرت اقتصادی، نظامی، فرهنگی، دانش، تکنولوژی و جهان تحت سلطه از همه اینها محروم است. تازه عقلانیت انتقادی را هم ندارد. وقتی در ابعاد ملی نگاه می‌کنیم اندکی کار مشکل تر هم می‌شود، در داخل یک جامعه گروه‌های مختلف نقش‌های متفاوتی دارند، برخی از این گروه‌ها نیروهای اندیشمندتری هستند که امروز از آن‌ها به عنوان روش‌نفکران و اندیشمندان نام برده می‌شود. این‌ها آمادگی بیش‌تری برای تحول داشته‌اند چراکه زودتر مسائل رادرک و پردازش فکری می‌کنند.

این‌ها تصادفی بوده‌که از زمان بیداری ماهماواره دچار بحران می‌شوند و بحران ما ناشی از دوری بوده است؟ همان طوری که در گذشته یک حکومت طلیفه‌ای دچار بحران و فساد و فروپاشی می‌شد و یک طلیفه‌ی آماده به جنگ و دست به اسلحه می‌آمد و جای گزین آن می‌شد. هرچو مر جراحت را پس از مدتی تبدیل به امنیت می‌کرد تا باز خودش هم دچار فروپاشی می‌شد.

هفت قرن ما همین وضعیت را داشتیم، خوب در این هفت قرن ماهیچ عقلانیت فعالی نداشتیم. ناگهان در مواجهه با غرب یه یکباره بیدار شدیم. و این تکان ابتدا به قشرهای آگاهتری وارد آمد که رفته بودند و دنیا را دیده بودند از این به بعد این مهم است. و اگر این سوال پرسیده نشود ما

پس در آن تاریخ حافظه و توسعه‌دهنده‌ی فرهنگ جامعه طبقه‌ی سرمایه‌دار بوده است. چون کسان دیگر توانلی حفظ آن‌ها را ندانستند. امروز هم نظام سرمایه‌داری در عین حال این که به دنبال منابع خودش هست تحولات دیگر راه ایجاد می‌کند. و گرنه اگر ما ایستاد باشیم و در همان ارزش‌هایی که گفته می‌شود توفیق کنیم همان جامعه‌ی سنتی باقی می‌مانیم. ولی نمی‌توانیم از این تحولات گریزناپذیر جهانی برکنار باشیم. جامعه‌ی ما ماهیت و سرشت بین‌المللی دارد. به دلیل این‌ری، به دلیل جایگاه این‌ری، چه بخواهیم و چه نخواهیم در تحولات بین‌المللی قرار گرفته‌ایم. حالاکه در تعاملات بین‌المللی قرار گرفته‌ایم ماهیت و طبیعت ژئوپلیتیکی و ژئوکنومی ما است بنابراین باید با دید جهانی بینی با مسائل برخورد کنیم مسائل را در بعد جهان بینی ارزیابی کنیم و در بعد منطقه‌ای و در بعد درونی خودمان.

شایگان: ببخشید شما از کودتای ۲۸ مرداد چه چیز جدیدی دارید همه این بحث‌ها بوده، همه‌ی بحث‌های در خصوص مصدق، درباره‌ی سرمایه‌داری همگی از مدت‌ها پیش مطرح بوده، کما این که ما به خوبی می‌دانیم برنامه‌ی مصدق از ملی کردن نفت چه بوده است.

باوند: خوب این‌ها ناشی از این بود که ما جهان بینی درستی نداشتیم من خودم کارشناس جبهه‌ی ملی بودم و از این موضوع دفاع می‌کنم ولی واقعیت را بینید ما آشنازی با نظام بین‌المللی این‌ری نداشته‌ایم، مبار این باور بوده‌ایم که ملی کردن یعنی به هر طریقی بتوانیم منافع خودمان را تأمین کنیم. در صورتی که درین تعاملات بین‌شرکت‌های بزرگ و دولت‌های متعددی که حامی آن‌ها بودند اجازه نمی‌دادند که حتاً تکسی گامی بردارد. اگرچه قصد و نیت درست بود ولی مانسیت به تضاد شرق و غرب مبالغه می‌کردیم، در صورتی که در همان تاریخ جوامع شرق براین باور بودنکه امریکایران آن است که استراتژی complement را در منطقه جانشین انگلیسی‌ها بشود. بنابراین آن‌ها در منافع خودشان ترجیح می‌دادند که وضع موجود حفظ شود یعنی امپریالیسم فرتوت انگلیس باشد تا این‌که امریکا جانشین آن شود.

بنابراین ما فکر می‌کردیم که اگر وارد استراتژی ضداستعمار شویم این منطقه هم یک قدرت سوسیالیستی ضداستعماری‌بایدیه‌گمک مایل‌بایدیک طرفی رقابت بین قدرت‌های سرمایه‌داری را مبالغه می‌کردیم. در واقع ما در ازیابی‌های تا حدودی نادرست خودمان که به آن فرایند رسید نباید یا چیزی‌ای دیگر بگذاریم این یک واقعیت جهانی بود. پس اگر ما آشنازی کامل نداریم، اگر ناموفق واقعیت‌نامناسب را درست از متخصصان درست نداریم، جهان بینی درست از شویم این را نباید پای این بگذاریم که خوب از زمان مصدق رقمیم بنابراین درست است. در واقع به ما اجازه نمی‌دادند به هیچ‌وجه. ملی شدن یعنی این که هر کشوری آزاد باشد به هر طریق و به هر نحوی که مقتضی بداند نفت خود را به بازار این‌ری جهانی عرضه کند.

بنابراین آیا درست است که ما با بت این مساله هزینه‌ی سنگینی را پرداخت کنیم. یا مساله‌ی حمایت از جوامع اسلامی جهان اسلام یک پارچه نیست. از اندوزی تا سوریتانی، شما ببینید اتحادیه‌ی عرب ایاتاکنون یک‌گام مثبت برای یکی از کشورهای عربی برداشته؟ سازمان کنفرانس اسلامی تاکنون چه کرده است؟ آیا برای ما که در مظلن این همه اجحافات جنگ تحمیلی بودیم آیا سازمان کنفرانس اسلامی توانسته به عنوان رُست یک موضع دستکم نسبی بگیرد یا کشورهای غیرمعتمد آیا توانستند؟ هر جاکه مارفتهای در اقلیت بوده‌ایم.

خوب مرحوم شرعیتی و دیگران آمند و انقلاب هم شد، تحول هم شد، این به عنوان ایزرا برای دیگرگونی شاید درست باشد. ولی برای بازسازی نمی‌تواند پاسخ‌گو باشد. چون بر یک مبانی سنتی استوار است و نمی‌تواند پاسخ‌گوی مشکلات پیچیده دنیای امروز باشد. آیا فرضاً با اضافه کردن حقوق بازنیستگان یا اعطای وام ازدواج مشکلات حل می‌شود؟ بنابراین مادوراه داریم. یک راه این که نظم و نصب موجود پاسخ‌گوی مشکلات تاریخی ماباشد. همه‌ی انقلاب‌های دنیا همین راه و نظم و نسق را رفتند ولی در نهایت مجبور شدند تجدیدنظر کنند. در این تجدیدنظر ظاهر ارامی گفتند تاکتیکی است ولی استراتژیک بود.

چن، هند و دیگران همه در تلاش هستند که امیرکارادر جهت ارتباطات بیشتر خود قرار دهند. روسیه هم همین کار را می‌کند حتاً وینمان که آن همه کشته داد همین روش را در پیش گرفته چراکه خطرش را لز چین می‌داند و سعی می‌کند روابطش را با دیگران تصریح کند منظورم به طور کلی براین است که حفاظت توسعه فرهنگ بشری کی است؟ آیا غیراز طبقه سرمایه‌دار اشراف؟ پچه‌کسی می‌توانسته لتواند داوینچی و بتهوون و... را تامین مالی کند؟ طبقه‌ی اشراف و سرمایه‌دار دیگر.

طبقه‌ی محروم که نمی‌توانسته - شما آن چه که از تمدن دارید آن مسجدی است که سپه‌سالار ساخته است و گرنه اگر این آثار نبود از تمدن دوران ایران چه به جامی ماند.

سرمایه‌داری خودش را با یک عقلانیت انتقادی پیوند زد که به او کمک می‌کند تا خیلی هوشمندانه تمام لحظه‌هایش را نقد کند و هر تدبیر تجربه بیاندوزد و انباشت کند و تداوم بدهد. هر چند پیوسته در بحران زندگی کند.

امروز به اعتقاد من هرگاه

فرصتی پیش آمد و

روشن فکران وارد یک میدان

عمل اجتماعی شده اند هر دم

بی دریغ حمایت کرده اند.

ولی اینجا ما نتوانستیم یعنی

روشن فکران و مدیران

نتوانستند از این فرصت و

حمایت به صورت یک

دستاورد پایداری استفاده

کنند.

نمی توانیم هیچ گام مؤثری برداریم:

نکرار این که امپریالیسم یا سرمیمه‌داری که این گونه

است و چنان است هیچ معادله‌ای را عوض نمی‌کند

چراکه پیوسته ما با این وضع رو برو بوده‌ایم و

خشمگین شدیم و تصمیم به عمل گرفتیم ولی هر یار

در آزمایش گاههای منجر به عمل‌ها شکست خوردیدیم؟ این مهم است.

من فکر می‌کنم به دلیل همین نداشتن یک

عقلانی و راهنمای عمل بوده است. چراکه ما سلیمانی را از مدت‌ها پیش نداشتیم.

وقتی هم که با غرب مواجه شدیم و دیدیم که

آنها برتر هستند در تشخیص عوامل برتری همیشه ساده‌نگری کرده‌ایم. البته چراکه چاره‌ای

نداشته‌ایم، در واقع سایقه‌ای اندیشه‌ورزی

ضعیف‌ایم ولی نتیجه نداد. در زمان امیرکبیر گفتند

مبانی اداری ما مشکل دارد آن هم مشکلی را حل نکرد. در گام بعدی در نظام مشروطه ایدن‌لوژی‌ها

آمد. پارلمان ایدن‌لوژی سوسیالیست. همین طور

تا به امروز که رویه‌های دیگری آورده‌یم ولی باز هم

تولید نمی‌کیم بلکه اقتباس می‌کنیم و با شتاب و

عجله پیش می‌رویم. آن‌ها چرا پیروز هستند چرا

که آن‌ها همین هلی را دارند که مانداریم.

من فکر می‌کنم اگر برسیم به این نکته که

پرسش از چرا بی شکسته‌ییمان بکنیم و این را

دربیاوریم اول. ما به یک خودآگاهی تاریخی نیاز

داریم. چه اتفاقی بر ما افتاده که به این جاریه دیدیم

این خیلی مهم است چرا اگر بدانیم که علتی بر

این است که با تاریخ سیر اندیشه‌نداشتم قبلاً از هر

اقدام عجولانه و شتاب‌انگیزی به این می‌پردازیم و

دیگر گفت و گو تعامل سعی می‌کنیم.

دوم یک خودآگاهی ملی - که از دست

داده‌ایم چراکه به دلیل این آینه‌ها و سلطه‌های آن

خودآگاهی ملی را از دست داده و از خود بیگانه

شده‌ایم حالا چه تحت سلطه‌ی استعماری و

انواع ایدن‌لوژی‌ها هرچه که آمد خودآگاهی ملی

جولیت‌های طلبه‌های غارتگر هستیم. مملکت همواره محل تسخیر شده است. ولی یک عده مانندند و تولیدکردن در روزاته‌های شان و در کارگاه‌هایشان و یک عده هم داشمند باقی مانندکه فکرکردن و میراث فرهنگی را در شعرو ادب منتقل کردد، به اعتقاد من بعض تنهده‌ی ایران این می‌لغافن فکر و هنر و کار بدی بودند. این‌ها بسیار از شمندتر از اشرافیتی بودند که زود فرار کرده یا زود سازش کرده‌اند.

امروز به اعتقاد من هرگاه فرصتی پیش آمده و روش‌نگران‌وارد یک میدان عمل اجتماعی شده‌اند مردم بی‌دریغ حمایت کرده‌اند. ولی این‌جا ما توانستیم یعنی روش فکران و مدیران توانستند از این فرصت و حمایت به صورت یک دستاورد پیماناری استفاده کنند. الان جامعه مادر داخل چار دو مشکل جدی است. یکی اقتدارگرایی است که فرصت همین گفت و گو را در سطح اندک هم می‌خواهد بگیرد و به طور منظم مدام این را محدودتر می‌کند که ما توانیم در یک فضای نسبتاً امن تبادل اندیشه کنیم. دوم سیستم رانت است. پیمان: این‌ها همکنی یک واقعیت است ولی واقعیتی که از دسترس ما بیرون است. آن‌ها مرا سرکوب کردد و لی ما چه کرده‌ایم. ما همیشه می‌توانست به وجود بیلدندگانشته و خفه‌اش کرده است. بنابراین بافرض محال اگر سرمیمه‌داری ملی هم هست ناگزیر شده به سیستم رانت و غلت تن بددهد بنابراین نتیجه‌ی می‌گیریم که در داخل، مالین دو مانع را داریم. برای غله براین دو مانع فرصت‌هایی پیش می‌کنند. به دلیل وجود تضادها، کلگران، زلن، جوانان و این‌قدر می‌شوند و دچار ستم. این تضادها باز فرست این‌جلاوه‌ی کنند. هم چنین تضاده‌یی هم از اتحاد نسیی توانستیم پیکسری از موانع را ازین‌ها بحث بر سر این است که چرا ما در برابر سرکوب شکست خوردیم؟ این مهم است.

ما فرصت‌هایی برای رهیلی و برای سازندگی داشته‌ایم ولی سوال این جاست گه چرا موفق نبوده‌ایم؟ چه شدکه در مشروطیت، نهضت ملی و انقلاب اسلامی با اندکی خودآگاهی ملی و اتحاد نسیی توانستیم پیکسری از موانع را ازین‌ها ببریم و عوامل سرکوب را تعییف کنیم؟

چرا در عین تلاشی که کردیم توانستیم این

فرصت را به یک دستاورد تثبیت شده تبدیل کنیم.

این بسیار مهم است. چطور شود که روش‌نگران‌های

خودشان در گردنند و سعی کردیم تا یکشب تمام

محرومیت‌های اجریان کنیم و تمام عقبماندگی‌ها را

جبران کنیم و هر کسی هم در چارچوب تفکر

ایدنتولوژیکی خودش و عزیمت خودش و دیدگاه

شخصی خود و محور شخصیتی خودش چنان

حرکت کرده‌که آن فرصت را لذتست دادیم.

در نهضت ملی چرا روش فکران ما پشت

مصلق نماندند و این فرصت را داندند که عقلانیت

شکل بگیرد؟ اگر ما دچار ستم هر روزه در

زمان مصلق نبودیم شاید عقلانیتی که الان شما از

نبوش می‌گویید شکل می‌گرفت. چون فرصت

گفت و گو بود. ما کسی فرصت گفت و گو به یکدیگر

دادیم؟ همیشه با یکدیگر درستیز و تنش بودیم.

اگر گفت و گو نباشد عقلانیت شکل نمی‌گیرد و این

تا امروز متاسفانه ادامه داشته است.

اگر این ناسازگاری‌ها در این‌جا ممکن است بسیار

ناممکن‌شده باشد و برخی را ادارکنده چرامید به

این که امریکا بیلدندگانش باشند. در حالی که هرگز

سلطه‌ای امریکا به معنای دموکراسی نخواهد بود.

این حکومتی که داریم هیچ فرصتی نمی‌دهد.

هزاران سال است که مانع فتح تهاجم خارجی یا

قادر بود از اینکنید.

بنابراین من فکرمی کنم که شکست جبهه‌ی ملی

اصلاح‌هم نیست ممکن است.

چه قدر شکست‌هایی که تأثیر ممکن شده است و چه

بی‌روزی‌هایی که قایقرانی بر جای گلزارند.

تیان آن من: سرکوب خلق، به نام خلق

مازیار سمیعی



الاهی دموکراسی، محسمه‌ی که دانشجویان دانشکده‌ی هنرهای زیبایساخته‌و در ۲۷ زوئن در میدان پرپاکند.

حزب، دانشجویان را به بازگشت به کلاس‌های درس ترغیب کند. در عین حال از آن جاکه تعداد قابل توجهی از معتبرضان از اعضای حزب کمونیست چین بودند و در آغاز ماجرا نیز رهبری حزب، خود را همراه با خواسته‌های دانشجویان که با طرد اجمن‌های دولت امکان اقدامی موثر در برابر اعتراضات از حکومت سلب شده بود. مشکل بزرگ دیگر این بود که مخالفان یک دست نبوده و از گروه‌های متنوعی با خواسته‌هایی گوناگون تشکیل می‌شدند، از این رو دولت نمی‌دانست باید بر سر چه خواسته‌هایی و با چه کسانی به مذاکره پردازد؛ در واقع سردرگمی و دو دلی معتبرضان موجب سردرگمی حکومت شده بود. امری که به وضوح در رسانه‌های رسمی نمایان بود: آن‌ها گاهی به حمایت از معتبرضان و گاه به حمله بر ضد آن‌ها می‌پرداختند.

با این همه دانشجویان و کارگران به اعتراضات خود ادامه دادند، سازمان یافته‌تر از همه جا در میدان «تیان آن من». آنان در حالی که «انتنسیونال» می‌خوانند و شعارهای شان را بر پرچم‌های سرخ نوشته بودند، به راهیمایی پرداخته و اتحادشان را به نمایش می‌گذاشتند. به دلیل سفر میخاییل گوربایف به چین، در آن مقطع شمار زیادی از خبرنگاران خارجی در آن حاضر داشته و اعتراضات را به شکل وسیعی پوشش می‌دادند.

سرانجام پس از رایزنی سران حزب، دولت یک راه حل نظامی شدید را پرگزید. حکومت مخالفان را طرفداران سرمایه‌داری معروفی کرد، امری که با استقبال رسانه‌های جهان سرمایه‌داری همراه شد و آنان نیز بی‌توجه به

ممنوع اعلام کردند بزرگداشت یک دیبرکل سابق حزب برای حکومت بسیار خجالت‌آور بود. تجمعات دانشجویی اگر چه به بهانه‌ی بزرگداشت «یائو بنگ»، یکی از مدافعان دموکراسی از نظر دانشجویان، آغاز شد اما در عمل گام‌ها از این فراتر رفت و به اعتراض علیه فساد حکومتی، درخواست آزادی بیان و در نهایت مطالبه‌ی اصلاح حکومت و قوانین جمهوری خلق چین کشیده شد. هم‌زمان افزایش احساسات ضد بیگانه به اوج گیری اعتراضات دامن زد. به طور مشخص دانشجویان عقیده داشتند که خارجی‌های مقیم چین از حقوق بیشتری نسبت به خود چینی‌ها برخوردارند، هم چنین اعلام قانون خانواده در ۲۰۰۰ مه از سوی دولت، موجب تداوم اعتراضات شد. دانشجویان که با طرد اجمن‌های دولت ساخته‌ی حزب کمونیست در دانشگاه‌ها، گروه‌های مستقل خود را تشکیل داده بودند با حمایت اساتید و روشنفکران در اعتراضات شرکت می‌کردند. آنان خود را چینی‌هایی می‌پنجه‌زدند و پرنسپالیتی از آن‌ها گذاشته بود؛ دوم روشنفکران و دانشجویان که برنامه‌های اصلاحی حکومت را سطحی و صوری دانسته و خواهان اصلاحات سیاسی، مبارزه با فساد مقامات دولتی و اعطای آزادی‌های مدنی بودند.

مرگ هو یانو بنگ، دیبرکل پیشین حزب کمونیست چین، جرقه‌ای به انبار ناراضیتی عمومی بود. «هو» که به عنوان کمونیستی آزادی خواه شناخته می‌شد، در واکنش به اعتراضات دانشجویی در سال ۱۹۸۷ از کار برکنار شده بود. مرگ وی این امکان را به مردم چین داد که بدون ترس از سرکوب، به ستایش وی پرداخته و مخالفت خود با جانشینانش را ابراز کنند، چراکه یعنی سال ۱۹۸۷، رخ داده و تنها دانشجویان و روشنفکران در آن سهیم بودند، توانست به سرعت و به شکل وسیعی حمایت طبقه‌ی کارگر، که از فساد و افزایش روزافزون تورم به سوته آمده بود، جلب کند. رهبران کارگری و دانشجویی مبارزات، تمرکز خود را بر مساله فساد قرار دادند. چنین اندک گسترش یافت و کارگران شهرهای دیگر به تظاهرات پکن پیوستند. در مقابل حکومت چین، سران حزب و کمیته‌ی پولیتبرو امیدوار بودند اعتراضات چندان به طول نینجامد و آنان بتوانند با اصلاحاتی صوری و سطحی مخالفان را آرام کرده و با تشکیل یک کمیته‌ی تحقیق در مورد فساد به ماجرا خاتمه دهند. حکومت مایل بود تا حد امکان از خشونت پرهیز کرده و بتواند با به کارگیری ابزارهای موثر

**آن‌چه که حزب کمونیست
چین آن را سوسیالیسم با
خصوصی برای کارفرمایان
واقع چیزی نبود جز به
رسمیت شناختن مالکیت
خصوصی برای جهانی و افزایش
واردات و صادرات**



یک دانشجوی معترض چینی در سالگرد واقعه‌ی تیان آن من



این عکس که بعد از صورت تماد جنبش در آمد در ۴ ژوئن از مردمی تنهایه شده در برابر صفحی از تانک‌های در حال حرکت ایستاده بود گرفته شد. مجله‌ی تایم اور اشورشی ناشناس «نام نهاده و جزو فهرست «صد نفر از تائیرگذاران قرن ۲۰» در قرارداد.

منابع غربی می‌گویند که وی مدتی پس از وقایع تیان آن من به جوخه اعدام سپرده شده است. امام‌ماری از چینیان ادعامی کنندوی هموزنده است و در چین به صورت مخفیانه زندگی می‌کند.

برچم‌های سرخی که در تیان آن من به اهتزاز در هم چنین فهرست هایی غیررسمی وزیرزمینی که از اسامی کشته شدگان تهیه شده است نام بیش از ۵۰۰۰ تن را در بر می‌گیرد. پس از این سرکوب شدید، اعتراضات در بعضی از شهرهای چین ادامه یافت. اعتراضاتی که خارج از پکن و با بانوه دهستان حامی دولت، و به دور از پوشش خبری رسانه‌های راهی می‌شد سرکوب شد.

با سرکوب جنبش دانشجویی و کارگری ۱۹۸۹، نسلی از مبارزان پیشوای چینی نابود شدند. آن جنبش موضع هماهنگی در برابر برنامه‌های اقتصادی دولت نداشت و هرمان اش قادر نبودند می‌شد، قرار داشتند. این نیروها با کارگران و دانشجویان در خیابان‌های پکن ره رو شده و در

بی‌خشونت هانفراطی از هردو طرف در گیر کشته شدند. دولت چین طی گزارشی اعلام کرد خود میدان هیچ کس کشته نشده است؛ البته این گزارش به شکل احتراف‌آمیزی از اظهار نظر در مورد خیابان‌های متنه به میدان خودداری کرده بود. در ادامه مطابق روش معمول حکومت به بازداشت باقی ماندگان جنبش پرداخت، دسترسی رسانه‌ها به اخبار را محدود کرد و پیشکاری راکه در بیمارستان‌ها مطبخ‌های خود به مداوای مجروحان حادثه پرداخته بودند و اطلاعاتی در مورد آنان داشتند، به سکوت و داشت.

شمار کشته شدگان و زخمیان این واقعه همچنان جزو اسرار دولتی است. در حالی که شهردار پکن تعداد کشته‌ها را ۲۰۰ نفر اعلام کرده

بود، «یو آن مو»، سخنگوی هیات دولت برآورد نمود که ۳۰۰ تن به قتل رسیده و ۷۰۰ نفر زخمی شده‌اند. یکی از مقامات صلیب سرخ چین تعداد مردگان را ۲۶۰۰ نفر اعلام کرد. بعدها «کمیته‌ی تدارک انجمن‌های مستقل دانشگاه شین هوآ» تعداد کشته شدگان را ۴۰۰۰ نفر تخمین زد. خبرنگاران خارجی که شاهد درگیری های بودند این مقدار را دست کم ۳۰۰۰ نفر مخابره نمودند.

تفصیل

۱. موم احمدی
۲. پژوهش پژوهش
۳. پژوهش پژوهش

۱۲

اقتصادی ای که دنگ ژیانوپنگ سردمدارش بود موجب بالا رفتن سطح زندگی در چین شده است، اما حقیقت آن است که برای کارگران چینی، این بی ثباتی اقتصادی بوده که رشد بالای داشته است. چین یکی از خطوطناک ترین کشورها برای کارگران است و هر ساله صدها جمع در اعتراض به موضوعاتی چون دستمزدهای معوقه و فساد مقامات محلی برگزار می‌شود. دولت چین می‌کوشد این اعتراضات را در قالب خرد و محلی کنترل کرده و مانع از رادیکال شدن خواسته‌ها و ارتباط کارگران با یکدیگر شود. هر ساله در ۴ ژوئن برنامه‌هایی به مناسبت سالگرد واقعه «تیان آن من» برگزار می‌شود که دولت چین در داخل مزهای شدت با آن‌ها برخورد نموده و اخبار مربوط به آن‌ها را سانسور می‌نماید. ■

۱- دنگ ژیانوپنگ هنگامی که در فرانسه مشغول به تحصیل بوده مطلعه‌ی مارکسیسم روی آورد. وی تحقیقات خود را در مسکو ادامه داد و به حزب کمونیست چین پیوست. او اگرچه هیچ گاه در اوس حکومت قرار گرفت اما در عمل رهبر واقعی چین را دردهای ۷۰ و ۸۰ او بود. ژیانوپنگ اصلاحات اقتصادی چین را به نام سویسیالیسم با خالق چینی پیش برد و نتیجه‌ی این اصلاحات چین راه رچدیش تربه‌کشوری سرمایه داری نزدیک کرد. در زمان او به سرمایه داران چینی اجازه داده شدکه به حزب کمونیست پیوستند.

۲- ژیانوپنگ که در ۱۴ سالگی به کمونیست‌های چین پیوسته بود، پس از تشكیل جمهوری خلق چین به مقام‌هایی در حزب کمونیست و ارتضی سخ درست یافت. وی درده، که ریاست کابینه را بر عهده داشت کوشید برگم آن که قدرت عده در دستان ژیانوپنگ بود، از کسانی که در انقلاب فرهنگی آسیب دیده بودند اعاده کرد. او سرانجام در سال ۱۹۷۷ در آن جاکه اعتراضات دانشجویی را سرکوب نکرده بود تحت فشار قرار گرفته و به ناچار استغفار داد.

۳- گروه چهار مشکل از هریان حزب کمونیست چین بود که پس از مرگ مالو از کار برکنار شده و به زندان افتادند. ژیانگ یکینگ، همسر مالو زوونگ، ژیانگ چون گیاوا، یانو ون یوان و وانگ هون ون به سبب دست داشتن در رویدادهای مربوط به انقلاب فرهنگی چین مقصر دانسته شده و برکنار آن ها از قدرت پایان عصر انقلاب فرهنگی بود. همه‌ی آن‌ها زندان در گذشتند.

۴- گریته‌ای که بانتخاب ۵۹ نفر توسط کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست تشکیل می‌شود. تصمیمات آن با جامعه گرفته شده و قدرت اش بسته به شرایط و دوره‌های گوناگون متفاوت است.

آرمان شهر سوسياليستي طرحی تحقیق پذیر یا روایی دور از دسترس؟

برگردان: مسروط ننکابنی

و سیلی برای ریشمکتی مشکلاتی به شماره‌ی روند که تقریباً چند دهه است هنوز به نظرمان حل ناشدنی می‌آیند. بدین ترتیب قحطی در جهان سوم یا مثلاً کمپود مسکن در کشورهای ترومتد، نتیجه‌ی عقب‌ماندگی تکنیکی یا تأثیر فرضیه‌ی «افزایش جمعیت» نیست، بلکه تصور منطقی خواص لاینفک نظام سرمایه‌داری است. گزارش‌های سالیانه سازمان جهانی خواربار، وابسته به سازمان ملل متحده، مرتبه‌ی ما آور می‌شود که تولید جهانی آذوقه در حال حاضر برای باسخ‌گویی به نیاز جهان کاملاً اکتفا می‌کند. در واقع، قحطی نتیجه‌ی فقر است: هر سال میلیون‌ها نفر در اثر قحطی جان خود را از دست می‌دهند چراکه از استطاعت خرید آذوقه محروم هستند؛ آن‌وقایی که برای حفظ نرخ بهره نابود می‌شود.

آن‌چه از تحقیق سوسيالیسم جلوگیری می‌کند، خیلی ساده شرط دوم است که به طور کامل برآورده نمی‌شود. حقوق بگیران و خانواده‌های شان قطعاً اکتریت عظیمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند. مسلمان‌آن‌ها هستند که با ساخت، تعمیر و ترمیم، اداره، حمل و نقل و توزیع تمام فرآورده‌ها و خدماتی که مایا زاریم، همه‌ی تلاش‌های ضروری را برای عملکرد صحیح جامعه به کار می‌بندند. ولی از سennin جوانی توسط مدرسه، رسانه‌ها، خانواده‌های شان و غیره پیوسته تحت شرایطی قرار دارند که با این اندیشه که دنیای فعلی «طبیعی» و «تغییرنایدیر» است، زندگی می‌کنند. دقیقاً علیه این آگاهی غلط از خصوصیت جاودانه و طبیعی سرمایه‌داری است که سوسيالیست‌ها قیام می‌کنند و با پشتیبانی تفکر نهادهای دموکراتیک موجود، هر قدر هم که محدود باشند، برای طبقه‌مان که از نظر اجتماعی در اکتریت است، این امکان را فراهم می‌سازند که از برتری سنگین اش برای برقراری سوسيالیسم به روش مسالمت‌آمیز استفاده کنند و علیه این آگاهی غلط و تبلیغاتی که آن را تقدیم می‌کنند.

چون روزی که حقوق بگیران از منافع مشترک شان و امکاناتی که در اختیار خواهند داشت آگاهی یابند، مشروط بر این که به تقسیم شدن های خود سرانه و به آن تفرقه که باعث ضعف آن‌ها می‌شود (واریان را تقویت می‌کند) خاتمه دهند، روزی که آن‌ها ضرورت لغویک نظام – یعنی سرمایه‌داری را – که بنا بر تعریف فقط می‌تواند در جهت منافع سرمایه‌داران عمل کند، درک کنند، این سیستم صفت «جاودانه»ی خود را و سوسيالیسم جنبه‌ی تخلیه اش را زدست خواهد داد.

متاسفانه آن روز، به رغم مسایل بی‌شماری که با آن روبه‌رهستیم، هنوز فرانزیسیده است و شکست تمامی کوشش‌ها برای «مردمی کردن»، این نظام مارابه این اندیشه‌های دنیا که آن را می‌گیران گران‌کس نیست که از این شکست آگاه است و آزو دارند نوعی جامعه بسازد که هنوز وجود ندارد (موجودیت سرمایه‌داری با تمام این حرفا به سه قرن نمی‌رسد) بلکه کسی است که در جهت منافع عمومی، روایی اصلاح یک نظام را در سر دارد، نظامی که با همان سازمان خود (تخصیص وسایل زندگی جامعه به اقلیت سرمایه‌دار، تولید تروت برای منافع انحصاری این اقلیت مالک، دفاع از این مالکیت توسط دولت و قوانین) فقط می‌تواند در جهت منافع این اقلیت عمل کند.

کارفرمای مستبد، بی‌کاری برای بعضی‌ها، بی‌ثباتی و تهدید به بی‌کاری برای دیگران، این جافشار روانی و نالمنی، آن جا جنگ و قحطی، مشکلاتی نیستند که انتخاب رهبران سیاسی «مهریان»، یارای به قوانین مناسب بتواند آن‌ها حل کند (که در آن صورت آن مشکلات بطریق می‌شوند) بلکه از خواص لاینفک سرمایه‌داری هستند.

کلمه‌ی اوتوبی [به معنی مدینه‌ی فاضله، آرمان شهر] مبنای خود را در

رمانی از تو ما مور، یکی از اولین پیشگامان سوسيالیسم، یافته است. این اثر منتشر شده به سال ۱۵۱۸، در واکنش به فقری نوشته شد که در مرکز بزرگ شهری انگلستان و میان روساییان که در اثر مالکیت‌های بزرگ کشاورزی و باجهش صنعت نوظهور نساجی از زمین‌های شان رانده شده بودند، بیداد می‌کرد. در این اثر زندگی در یک جزیره‌ی تخلیلی و «شاعرانه» (ولی با سازمانی مبتنی بر سلسه‌ی مراتبی مورکد، و با تکابر بهره‌کشی از برگان در سخت ترین کارها) که در آن از وجود مالکیت خصوصی اثربنیست، به تفصیل توصیف می‌شود.

طی قرن‌های بعد مولفان متعددی سعی کردند «بهترین دنیاهای را تصویر کنند»: آتوان فرانچسکو دونی در کتاب دنیای عاقل و دیوانه منتشر شده به سال ۱۵۵۲، توماس کامپانلا (شهر اقتدار، ۱۶۰۲)، فرانسیس بیکن (آتلایت جدید، ۱۶۲۲)، جیمز هارینگتون (جمهوری اسله آتا، ۱۶۵۶)، دیوینیسوس دوواریاس داله (تاریخ سوار امس‌ها، ۱۶۷۷)، مورلی (غرق شدن جزایر شناور یا بازیلیدا پیلپلی نامی، ۱۷۵۳)، اتیین کابه (سفر و ماجراهای لودکریسال در ایکاری)، ادوارد بلاصی (صدسال بعدی اسال ۱۸۸۸-۲۰۰۰) و پیلیام موریس (تازه‌های هیچ‌جدا، ۱۸۹۱)، مشهورترین آن‌ها هستند که البته اکثر سیاری دیگر ارابیده آن‌ها از مرد و زن، معمولاً پذیرفته شده است که یک آرمان شهر، خیالی واهی است و الزام‌هایی را که واقعیت ایجاب می‌کند در نظر ندارد. برای آنان که نمی‌خواهند فراتر از نوک بینی خود بایستند، یا برای آن‌ها که در نظام اجتماعی فعلی منافعی دارند و خواهان حفظ آن هستند، هر طرح، اندیشه یا عملی که قابل بحث در خصوص وضعیت اجتماعی، امتیازها و منافع اقتصادی اقلیت حاکم در جامعه باشد، در بهترین هم دردی ها و بدترین خطرها، خواب و خیالی بیش نیست. شک نداشته باشیم برای آن‌ها که در قبل از فتح زندان باستیل یا سرنگونی آخرین تزار، می‌خواستند به بردگی، به امیارات فووال‌ها و به نفوذ مذهب خانمی دهند، یا هم چنین برای آن‌ها که قبل از سقوط دیوار برلین، خلاصی از گولاک و دیکتاتوری حزب واحد را در سرمی پرورانندند، نیز چنین بود. خاطرنشان سازیم که توماس مور (خطراناک) به سال ۱۵۲۵ توسط هانزی هشتگردن زده شد.

ما سوسيالیست‌ها از آرمان شهر گراها هستیم و آگاه از این که در هر آرزوی تغییری، بخشی از آرمان شهر وجود دارد، و معتقدیم که سرمایه‌داری نباید دیگر به پادراری فشویلیسم یا جوامع برددهار باستان باشد. آرمان شهر ما محرك فعالیت ماست، همان‌گونه‌که محرك انقلابی‌های بورژوازی ۱۷۸۹ بود. آرمان شهر ما تبلور امید مادر آینده بی بهتر است، حقی است که هر موجود بشری می‌تواند خواب آن را بینند، نصورش را کند و در اندیشه‌اش آن چیزی را خلق کند که روزی به واقعیت تبدیل خواهد شد.

اما برای این که روزی روایی ما تحقق یابد، برای این که به سرمایه‌داری دیگر هم چون «پیلان تاریخ» نگریسته نشود و برای این که سوسيالیسم ویزگی تخلیی خود را زدست دهد، دو شرط باید فراهم آید: اول توسعه‌ی کافی نیروهای تولیدی تابه هنگام ظهور ناساجی عالمی جدید، نه توزیع فقر بلکه اراضی نیازهای مردم را ممکن سازد و دوم یک طبقه‌ی اجتماعی از اکثریت آگاه از منافع خود، و با درک وضعیت وابستگی به منافع و به امور تحملی شده‌ی یک اقلیت حاکم، و مایل به خانمی دادن به آن. مسلم اشاره اول پیش تر تحقیق یافته است. پیشرفت‌های عظیم صنعتی که توسط خود سرمایه‌داری تحقق یافته، کلید ماشین‌های همواره چشم‌گیرتر، «انقلاب»، انفورماتیک وغیره، به همان اندازه که هدف هستند،

سوسیالیست‌ها با مشاهده عیوب جامعه فعلی، با تجزیه و تحلیل مشخصات آن و بادلایل عملکردهای مغشوش این جامعه شروع می‌کنند و ضمن آگاهی از عدم امکان علاج این عیوب در چارچوب نظام سرمایه‌داری، می‌خواهند نوعی دیگر از سازمان اقتصادی و اجتماعی را پیشنهاد کنند. این پروژه‌ی اجتماعی یک اوتوبی نیست، بدین معناکه نه یک نظام پسته است، نه یک مدل آماده برای کاربرد و نه یک پازل که هر قطعه‌اش جایی از قبل تعیین شده داشته باشد. این خلاف نرسht دموکراتیک سوسیالیسم است، این پروژه نظریه این که تاکنون وجود نداشته، یک اوتوبی است (کاملاً همان طور که دموکراسی برای انقلابی‌های ۱۷۸۹ یک اوتوبی بود). ولی این یک آرمان شهری است که ما می‌خواهیم آن را از قبل امکانات آماده در جامعه فعلی برقرار کنیم. این رویایی است که یک اقلیت، بنابر منافع شان، و یک اکثریت، بنادرانی شان، مانع مادر تحقق آن می‌شوند... ولی چون ماعلیه این نادانی مجازه می‌کنیم و به خصوص چون این آرمان شهر تنهای حل واقعی برای مسائل جامعه فعلی است، روزی همه با هم آن را خواهیم ساخت. ■

- برگفته از: <<http://www.democratic-socialist.net>>
- 1- Thomas Moor (1478-1535)
 - 2- Anton Francesco Doni (Il Mondo savio e pazzo, 1552)
 - 3- Thomas Campanella (La Cité du Soleil, 1602)
 - 4- Francis Bacon (La Nouvelle Atlantide, 1623)
 - 5- James Harrington (La République d'Occéana, 1656)
 - 6- Dyonisius de Vairas d'Alais (Histoire des Sévarambes, 1677)
 - 7- Morelly (Naissance des îles flottantes ou Basiliade du célèbre Pilaf, 1753)
 - 8- Etienne Cabet (Voyage et aventures de Lord Carisdale en Icarie, 1840)
 - 9- Edward Bellamy (Cent ans après, ou l'an 2000, 1888)
 - 10- Willian Morris (Nouvelles de mille part, 1891)

رُّوْلُف

تل
لهم
شماره
۱۴-
پژوهش
پژوهش

۱۹

عدالت اقتصادی؛ بهترین نوع درمان

استیفن بِزوچکا

برگردان: حسام ابوطالبی

عمومی در قرن ۲۱ در صفحه‌ی ۵۹ تأکید می‌کند که جو اعم مساوات طلب در مقایسه با جامعی که فاصله‌ی طبقاتی عمیق و نامعقول بین فقیر و غنی دارند، از متوجه سلامت بالاتری برخوردارند. این یافته‌های قابل ملاحظه، از تحقیقات انجام گرفته طی ۲۵ سال گذشته استخراج شده، به همان وضوحی که تحقیقات پژوهشکی ارتباط بین سیگار و سلامت را مشخص کرده است.

چهار ساله‌ها این اخبار را پخش نمی‌کنند؟ در بیان ریاست، اعتقاد به عدالت اقتصادی عملی غیرممکن پرسشانه معرفی شده است. در عرض مباحثه با حذف مالیات‌ها و سوپریسیدهای ثروتمندتر شده و توقع پیدا کرده‌ایم که فقر وضع شان بدتر شود، به این امید که بالاخره روزی باران رحمت از آسمان نازل شود و همه چیز را درست کند!

عدالت‌طلبی آن درمانی نیست که در مدرسه‌های پژوهشکی و بهداشت این کشورهای پادر هیچ مدرسه‌ی دیگری، تدریس شود مگر در کوکستان‌ها! در مورد فاصله‌های زیادیان ثروتمند و فقرکره که متوسط سلامت را کاهش می‌دهد چه؟ می‌توان حس کرد که نوعی استرس همگانی در یک جامعه‌ی طبقاتی وجود دارد و طبقات پلین تزییر رگبار بدینختی که بررسشان می‌بارد در ترجیح اند. مادام که اختلاف طبقاتی در چهارهای افراد نمودار است، مراقبت و مشارکت در جامعه‌ی دریابین ترین سطح می‌ماند. سلیمان تحقیقات هم حکایت از این دارد که رفتارهای عادات فردی، به اندازه‌ی برنامه‌های سیاسی که شکاف بین طبقات را تشید می‌کند، در سلامت افراد موثر نیستند. این رفتارهای از ایمان کوکی به مایاد داده‌اند: رژیم غذایی، وزرش و مصرف نکردن دخانیات. این ها عقاید خوبی هستند ولی در مقایسه با عامل عدالت اقتصادی، در درجه‌ی دوم اهمیت قرار می‌گیرند. برای نمونه، سالم‌ترین کشور جهان یعنی زبان، بیشترین درصد افراد سیگاری را درین تمام کشورهای ثروتمند دارند. سیگار البته برای سلامتی مفید نیست ولی در مقایسه با فاصله‌ی طبقاتی فاحش، عامل چندان مهمی به حساب نمی‌آید. وقتی پژوهشک بالاندرز و نصیحت در این مورد مردم را کل‌افزایی می‌کند، قبول بی‌قید و شرط حرفهای او و سروته قصیه راهم آوردن، لائق برای شخص من دشوار است. بررسی‌های علمی نشان داده که رفتارهای فردی مهم‌ترین عامل در سلامت مانیستند و مراقبت‌های بهداشتی هم حتی بعد از جهانی، تاثیری بر سلامت ملت‌های دناری دارد، یاد است که تاثیر اینکی بر آن می‌گذرد. هزینه‌های مراقبت‌های بهداشتی در ایالات متحده به تنهایی معادل نیمی از این هزینه‌های در تمام جهان است. با وجودی که در ثروتمندترین کشور دنیا در طول تاریخ (با ایشانی از میلیاردهای جهان) زندگی می‌کنیم، حوان تراز سن مورد انتظار

سلامت جوامع عمده‌ای و اینکه به برنامه‌ها و اهداف سیاسی و اقتصادی دولتها است، نه فقط درمان مواردی مجازی. در عناوین اخبار می‌خوانیم آمریکایی‌های تروتمند، به اندازه‌ی انگلیسی‌های فقیر از سلامت برخوردار نیستند، بدین معنی که دو برابر آن‌ها برای مراقبت‌های بهداشتی هزینه می‌کنند. مرگ‌سوزن‌نوزادان در کشورهای تروتمند، حتاً با وجود تکنولوژی‌های پژوهشکی نوین، زیاد است. گزارش‌های دولتی حاکی از آن‌اند که میزان مرگ‌ومیر (آمریکایی‌ها) هیچ‌گاه پلین نبوده است. دفتر مطالعات (Guide) در انگلستان عنوان می‌کند که شگفتی مسؤولان و صاحب‌نظران در این خصوص بی‌مود است. این ماهیت جامعه‌ی نایاب امریکایی است که بر سلامت افراد اثر می‌گذارد. چه اتفاقی ناردی می‌افتد؟

توماس پینکن در Gravity Rainbow می‌نویسد: «چنان‌چه بینند سوال تابه‌جلی از آن‌ها می‌پرسید، خود را ماجور نمی‌بینند که نگران باشیم آن باشد». در حقیقت این پرسش که: «کدام برنامه‌ی درمانی و مراقبت پژوهشکی را باید انتخاب کرد؟» اشتباه است. به جای آن باید پرسید: «چه چیزی جامعه را سالم نگاه می‌دارد؟» واقعیت این است که یک پژوهشک نمی‌تواند به این سوال پاسخ دهد. کارکنان دیارتمانهای بهداشت عمومی هم نمی‌توانند. یک دلیل مناسب برای این توجهی و نشنیده‌گرفتن این سوال این است: «بسیار دشوار است که بخواهیم به مردم چیزی را بفهمانیم که اصلاً به خاطر نفهمیدن آن حقوق می‌گیریم!» پژوهشک حقوق می‌گیرند که بیماری هارا درمان کنند، طبیعی است که در صورت انجام آزمایش‌ها و بررسی‌های کافی، بالآخر در هر کسی یک بیماری پیدامی شود. کارکنان بهداشت عمومی هم نوعی معامله انجام می‌دهند: از این که کودکان و اکسن‌های شان را به موقع می‌گیرند اطمینان حاصل می‌کنند، به مردم یاد می‌دهند که «نه» بگویند یا از کاندوم استفاده کنند! و آب را از نظر وجود آرسنیک آزمایش می‌کنند. این افراد تلاش برای شناخت شرایط و عوامل اصلی پیدامی شود. کارکنان بهداشت عمومی هم نوعی معامله انجام می‌دانند. چه کسی می‌تواند به این پرسش جواب بدهد که چه چیزی جمعیتی را سالم می‌کند؟ در کشور مادری کمی جواب را می‌دانند، چون ماصولاً چنین سوالی را مطرح نمی‌کنیم. هر کس هم بداند (یا خواهد جواب بدهد) مثل یک احمد به حاشیه رانده می‌شود. مراقبت پژوهشک! تنها به این دلیل دارند شما را تربیت می‌کنند که فقط پژوهشک خوبی از آب درآید!

حکومت فدرال در گزارش استیتوی طب سال ۲۰۰۳ با عنوان آینده‌ی بهداشت



درباره‌ی جنبش زنان مناظره‌ی فمینیستی!

(بخش یکم)

مقاله‌ی یکم: بر سر جنبش زنان در آمریکا چه آمد؟

بازار اپستان

برگردان: منیزه نجم عراقی

مجله‌ی ملتنی رویو دو سال ۲۰۰۱ پرسنی را درباره‌ی وضعیت جنبش زنان در ایالات متحده آمریکا مطرح کرد که معمی از صاحب‌نظران به آن پاسخ دادند. متی که در بیانی اید پرگردان فارسی چهار مقاله‌ی این مجموعه است که بیشتر شکل مناظره‌ی پیرامون شرایط حاکم شرایط حاکم بر جامعه‌ی آمریکا در این‌جا قرون حجد و اداره - البته از دیدگاه زنان، فراز و نشیبه‌ی جنبش فمینیستی در آن جامعه.

نخستین مقاله‌ی اید با این‌عنوان نوشت: که غصه‌شواری سربپری شریه‌ی سیاست‌های فرهنگی و جنسی‌های اجتماعی و از همکاران نزدیک ملتنی رویو است و در دانشگاه کالیفرنیا تدریس می‌کند. مقاله‌های دوم و سوم انتقادهایی است که جوان آکر و هسترن آئرنستناین (هر دو مدرس دانشگاه و فیزیست) به مقاله‌ی او وارد آورده‌اند، و مقاله‌ی چهارم پاسخ اید استین بنیان انتقادها است. مباحث طرح شده در این مقاله‌ها می‌تواند علاوه بر فعالیت جنبش زنان ایران، بروز مودان آگاه و فعلی در عرصه‌های اجتماعی ما نیز نکات قابل توجه با آموزنده‌ی در پرداخته باشد.

جنبس زنان در آمریکا از اواخر دهه‌ی هشتاد میلادی حضوری چشم‌گیر و زنده داشت. حضوری موثر در عرصه‌ی فرهنگ و سیاست، که طی لیبرال آن شامل سازمان‌های ملی بود و زنانی که برای دستیابی به حقوق برای اصلاحات دیگر دست به تظاهرات می‌زدند، وظیف رادیکال آن را گروه‌های هادار از نظر اگاهی و آزادی خواه و برنامه‌های فرهنگی مردمی تشکیل می‌داد. جنبش زنان هزاران حلقه و انجمن در میان شاغلان، اتحادیه‌ها، دیوان‌سالاران دولتی و دیگر نهادهای انتظامی ایجاد شد. این جنبش تغیراتی اساسی در زندگی زنان و هم‌چنین در کل جامعه‌ی آمریکا پیدا کرد. راه و رود زنان را به مشاهد و مناصبی کشید که پیش از آن در احصار مردان بود. تصویر زنان را در رسانه‌های گرگون کرد، درخواست برای زنان را به عرصه‌ی سیاست، مذهب، ورزش و دیگر نهادهای انتظامی ایجاد آغاز تغیر تعادل جنسیتی در مشارکت و رهبری جامعه بود. جنبش زنان با سیاسی کردن مسائله‌ی ثابرابری و ستم در خانواده و روابط خصوصی، مباحثی را در صحنه‌ی افکار عمومی طرح کرد که پیش از آن خصوصی و انتقادناهایی شدید می‌شد. زن جوان امروزی باور ماویشه‌ی اندیشه‌ی مارادگرگون کرد. و در تیجه‌ی آن، زن جوان امروزی باور کرد که فرصت‌های اول در زندگی به اندازه‌ی مردان است یا باید باشد.

اما به رغم دست اورده‌های چشم‌گیر جنبش زنان و مقولیت آرمان تساوی زنان در اغلب بخش‌های جامعه‌ی آمریکا، برای جنبش زنان تحقق پیدا نکرده است. زنان بیش تری در بیرون از خانه کار می‌کنند، اما هنوز سیاری از آنان در مشاغل کم‌درآمد متمرکز شده‌اند؛ زنان هنوز سیارکم تراز مردان در آمریکا ندارند، فقر در میان زنان هنوز سیارکم تراز مردان است؛ خشونت علیه زنان هنوز سیارکم است؛ مسوولیت فرزندان هم چنان بیش تر بر ورش زنان است و به رغم آن که بیش تر زنان بیرون از خانه کار می‌کنند، در هیچ کجای این مسوولیت از دوش خانواده بر عهده‌ی جامعه‌ی قارن‌ترگر است، در دهه‌های شصت و هفتاد، فمینیست‌ها به عدم موازنی قدرت میان زنان و مردان در خانواده و روابط خصوصی اعتراض داشتند و این عدم توازن هم چنان برقرار است. از همه بدتر، دیگر جنبش توده‌ی زنان وجود ندارد. سازمان‌های بسیاری هستند که برای جنبش زنان (مانند جنبش ملی زنان NOW) و سازمان‌های از جمله سازمان‌های خاص زنان (مانند جنبش ملی زنان NOW) داشتند و سلامت اجتماعی و فعال در زمینه‌ی محیط‌زیست، بهداشت و سلامتی، عدالت اجتماعی و عرصه‌های دیگر که به مسائل زنان می‌پردازند. اما به جای تشکل‌هایی که جمع‌زیادی از زنان فعال داودطلب را در بر می‌گرفت، اکون ساختارهای

می‌میریم. برای حل این معمای اولین قدمی که باید برداریم این است که پیذیریم سلامت و مراقبت بهداشتی دو مقوله‌ی کاملاً متفاوت‌اند، هرچند ظاهرای بکی به نظر می‌رسند. سلامت جوامع اغلب توسط راهبردهای سیاسی و اقتصادی تعیین می‌شود در حالی که مراقبت بهداشتی ته‌ها شامل بیش‌گیری و درمان موارد بیماری است. زمانی که اصول مساوات طلبانه بر دیدگاه سیاست‌مداران آمریکا حاکم بود این کشوری‌کی از اسلام‌ترین کشورهای جهان به شمار میرفت. پیزدینت گندی به ما یاد داده بود که نهاد: «کشور برای ماجه می‌تواند بکند؟ بلکه پیرسیم: «ما برای

کشورمان چه می‌توانم بکنم؟». تأثیر فراخوان گندی، یک دهه بعد از اجرای

سیاست‌هایی که طی آن هافکرایش از ترومندان بهره‌ی اقتصادی برداشت، آشکار شد، کاری که حتا راین‌هودهای نمی‌توانست از تحسین آن چشم بیوشد! بعد از پیان شدید، امانه برای مدتی طولانی اصحاب قدرت و سرمایه شعار پروردینت ایلین‌گونه برای خود معنی کردند: «مردم عادی برای ما چه می‌توانند بکند؟» در طی سی سال گذشته ترومندان غنی‌تر شده و جامعه‌ی آرمان‌های عدالت‌طلبانه‌ی خود دورافتاده است، تفاوت فاحش و فزاینده‌ی طبقاتی دلیل این است که چرامیان سلامت جامعه‌ی مابه اندازه‌ی کشوری مثل کوبانیست، کشوری که ۴۷ سال تمام آن را در محاکم اقتصادی و سانسور خبری نگه داشته‌ام. در حالی که میزان سلامت مردم مادر حوال بهبودی بوده است، و سلیرک‌کشورهایم به نتیجه بهتری رسیده‌اند.

مردم پیش از ۱۵ کشور شامل تمام کشورهای فقیر و قعداد کمی کشور ترومندانه از خود از خود معنی کردند: «مردم عادی برای ما چه می‌توانند بکند؟» در طی سی

سال حاضر این تراژ مازنگی می‌کنند. هیچ موسسه‌ی دولتی یا سازمان

دیگری نیست که هدف اش بهبود سلامت مردم مادر مقایسه با سایر ملت‌ها باشد. مراکزیش گیری و کنترل بیماری‌های امریکا، رته‌ی چهارم سال‌های مردم رایین سال‌های ۲۰۰۰ باهدف ملی بیماری‌نگر و فقاری‌تگر، برای مایش بینی کردند.

ولی مایه‌این ایده و رتبه در سال ۲۰۰۰ ترسیدیم و شناسی هم برای دستیابی به

آن هادر ۴ سال آینده (سال ۲۰۱۰) نداریم. این مراکز الیه جای‌گاه فعلی مادرین

سلیر ملت‌ها مشخص نمی‌کنند، مثل این که مدل طلای المپک را به برند، بلکه به شرکت‌کننده‌ی بدهندکه ادعایی کنده‌های سعی و تلاش خود را کردند است!

بی‌سودان قرن پیست و یکم آن هایی نیستند که خواندن و نوشتن نمی‌دانند.

آن هایی اندکه نمی‌توانند بایامونزند، فراموش کنند و بازیامونزند. اغلب آموخته‌های من در مدرسه‌ی پزشکی، امروزه روش پزشکی قابل قبولی به حساب نمی‌اید.

بعضی از چیزهایی که ما اکنون باور داریم، فرد احمقانه به نظر خواهند رسید. اگر می‌خواهیم نسل‌های بعدی مان سالم باشند، باید آن چه راه‌گزارش‌های قدرال مطرح می‌کنند، جدی بگیریم: در مراقبت‌های پزشکی به عدالت اقتصادی

محاجه ایم. متاسفانه امروزه قوانین و بخشش‌هایی متصوب دولتی در جهت حفظ منافع طبقه‌ی ثروتمند نشانه‌گیری شده است. همان طورکه استیتوی طب خود ماتاکیدیم کنند برای سلامت جامعه عمل هود- رابین‌ها (که از قمیر می‌گیرند و به پولدار می‌دهند) برای سلامت جامعه زیان برآست، شاید لازم باشد از زیارتی و

تحلیل دقیق و نقدی بر سیاست‌هایی که ثروتمند را بر قیمت ترجیح می‌دهد و بر جامعه خسارت وارد کرده و طبعاً بر سلامت افراد تاثیر می‌گذارد، داشته باشیم.

موسسه‌ی سلامت و اشگانگن به جهت تلاشی که در تبدیل این ایالت به سالم‌ترین ایالت کشور نموده، مثال زدنی است ابراساس یک شاخص رتبه‌بندی،

این ایالت به مرتبه‌ی پانزدهم سقوط نموده، در همین حال مینه سوتا و لویزیانا به ترتیب در مقام اول و آخر قرار گرفته‌اند. برای ایجاد تغییرهای عمیق و اساسی و بهبود بهداشت در کشور، پیشنهاد می‌کنم تلاش کنیم تا لویزیان را به این ایالت در کشور برسانیم. این ایالت بالاترین میزان‌های مرگ و میر شیخواران، کوتاه‌ترین دوره‌ی زندگی، بالاترین میزان‌های قتل، بالاترین میزان‌های بارداری در سین

پایین (این نوجوانان) و پیش ترین فاصله‌ی فقیر و غنی را دارد. عواقب توفان کاترینا اتفاقی نبود! با تمرکز روی این بدترین ایالت همه می‌توانند بهتر عمل کنند.

دوران چهل ساله‌ی گذشته، بریز و پیشنهادهای اقیانی قدرتمندوثر و تمندی را به خود دیده است. به گونه‌ای که سیاست‌مداران برخلاف آن چه کندی گفت، هرچه که از دست شان برمی‌آمد برای ثروتمندان انجام دادند. حالانوبت اکثریت است

(کسانی که دستیکم ۸۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند) که بپرسند این کشور برای آن‌ها چه می‌تواند بکند. سلامت همکان از فقیر و غنی از همین ایده

قدیمی سود می‌برد: «عدالت اقتصادی».

۱. اداری مدیر MHP و شاغل دیارمان خدمات بهداشتی، مدیر سی بهداشت عمومی و پزشکی اجتماعی، داشتگان و اشگانگن
۲. پزشک
۳. رویکرد به سیاست و رفتار

دو دهه‌ی اول قرن پیشتر جنبش زنان اهداف خود را به درخواست حق رای برای زنان محدود کرد و هیران فمینیست برای هوازی از این درخواست به بحث‌های نژادپرستانه و ضدیت با مهاجران روی آوردند. البته شاخه‌های دیگر جنبش زنان از جمله اتحادیه‌های کارگری زنان، از نژادپرستی پرهیزکردن و کوشیدن فمینیسم را با اهداف رادیکال و انقلابی در پیوند نهادند. اما در اواخر قرن نوزدهم، غالبه با

سازمان‌های هوازی حق رای زنان بود. و مانعی که حق رای به دست آمد موج اول فمینیسم مساله‌ای دیگری را در نستور کل خود نداشت و از دیگر جنبش‌های متraqی پسیار فاصله کرفته بود. نیروهای محافظتکاری که در قرن پیشتر حاکمیت را به دست گرفتند به سادگی فمینیسم را کنار نهادند.

اما تاثیر موج دوم فمینیسم پسیار گسترد و عمیق تراز موج اول بوده است. سیاست‌های ایالات متحده هرسمت و سویی پیدا کنند. بدشواری می‌توان تصور کرد که فمینیسم را بتوان، به همان شکلی که در دهه‌های سی و چهل و پنجاه اتفاق افتاد، از صحنه‌ای این سیاست‌هازدود. در سده‌ی آخر فمینیسم در زندگی و اندیشه‌ی زنان تغییری پدید آورده است که به عقب برگشتن آن ناممکن به نظر می‌رسد. موج اول فمینیسم با تمرکز بر یک هدف مشخص از هم پاشید اما

موج دوم در جهت‌های گوناگون گسترش پافت. محدودیت‌هایی موج دوم فمینیسم در سال‌های آغازین آن بود. هرچند زنان رنگین بوسی و زنان متعلق به طبقه‌ی کارگر در این موج مشارکت داشتند، و روشنان به جنبش از مسیر همان حلقه‌های دانشجویی و صنفی بود که زنان طبقه‌ی متوسط را به فمینیسم متبلی می‌کرد. حضور زنان رنگین بوسی و طبقه‌ی کلگر به معنای آن بود که فمینیسم در جوامع ایندیای جنبش گمان می‌کردند که سخنگوی تعلیمی زنان اند. چنین ادعیه‌ی البته چندان خالی از حقیقت نبود اما ترکیب جنبش را که از زنان جوان، سفید بوسی، دانشگاه دیده و غیرهم جنس‌گرای طبقه‌ی متوسط پس از جنگ دوم جهانی تشکیل می‌شد، نادیده می‌گرفت.

موج دوم فمینیسم برخلاف موج اول در طول زمان از نظر ترکیب و چشم‌انداز گسترش پافت. در دهه‌های هشتاد و هشتاد فمینیسم هم جنس‌گرای صورت شاخمنی در درون جنبش شکل گرفت. زنان رنگین بوسی رفتارهای سخنگوی خود را فمینیسم را مطریح کردند و آن دسته از زنان کلگر که در زوهی روابطی در محیط کار و پیش‌گام جنبش پیوند، پیامون خواسته‌ای خود را برای روابط در محیط کار و اتحادیه‌ها، ایجاد مهدکوک و حقوق برابری متشکل شدند. برخلاف موج اول فمینیسم که در طول زمان از متحدنه اولیه خود یعنی جنبش سیاهان و دیگر جنبش‌های متفرق فاصله‌گرفت، موج دوم فمینیسم روز به روز پیوند خود را با

جنوب از این گذشتگی به ویژه با جنبش رنگین بوسی و هم جنس‌گرایان مستحکم ترکرد. از این گذشتگی فمینیست‌های موج دوم روز به روز نسبت به تفاوت‌های نژادی و

تفاوت‌های جهت‌گیری جنسی در درون جنبش زنان حساسیت بیشتری پیدا کردند. از جنبش به نظریه

اوج جنبش زنان در اوایل دهه‌ی هشتاد و نود میلادی چشم‌اندازی یا هویتی فمینیستی رواج پافت و اکنون آگاهی فمینیستی کمایش در همه جاگسترد است. امروزه گروه‌های فعال و برنامه‌های فرهنگی و اجتماعی‌ی شملی و جود دارند که اهداف رویکردهای آنها متأثر از فمینیسم است. سازمان‌های متعدد زنان و جود دارند که کارگر و گروه‌های گوناگون زنان معمولی هوازی آنها مسیل مربوط به زنان کارگر و زنان رنگین بوسی را مورد توجه قرار گیری نهند. کنگره‌ی ملی زنان همراه با مشکلات زنان کارگر و زنان بوسی می‌پردازد؛ گروه‌های محلی پسیاری با همین اهداف وجود دارند که نمونه‌ای از آنها گروه مادران شرق لس آجبلیم است که در مبارزه‌های عدالت‌خواهانی محیطی نقش مهمی داشته است؛ یا الگام زنان برای خلخ سلاح هسته‌ای که زنان رنگین بوسی و سفید بوسی را پیرامون مسیل بهداشت و محیط زیست گردند.

آورده است و پسیاری گروه‌های دیگر، با وجود این پیش‌غلب یا نمایمیان ترین وجه جنبش زنان را فاعلیت‌های مردمی تشکیل نمی‌دهد، بلکه تصور عمومی از فمینیسم را سازنده‌ی می‌سازند که با اداری حرفي‌ی به مسیل مور علاقه‌ی زنان طبقه‌ی متوسط مرغه‌ی پردازند. و نشریات فمینیستی که در دانشگاه‌ها منتشر می‌شود. گستردگی عمومی آگاهی فمینیستی، دیوان سالاری در سازمان‌های عملی زنان، و حضور چشگیر فمینیسم دانشگاهی، همگی بی‌آمد مقولیت فمینیسم در میان بخش‌های عمده‌ی جامعه است. اما این تغییرات را نیلید یا کسر کرده است، یعنی به لحاظ نظری مقولیت عام یافته‌اما بولی خود را زد داده است. البته تحرک اجتماعی فمینیسم متوقف نشده و شمل زنانی که در فعالیت‌ها یا بحث فمینیستی

فقر در میان زنان هنوز بسیار بیشتر از مردان است؛ خشونت علیه زنان هنوز بسیار گسترد است؛ مسوولیت فرزندان هم چنان بیشتر دوش زنان است و به رغم آن که بیشتر زنان بیرون از خانه کار می‌کنند، در هیچ کجا باز این مسوولیت از دوش خانواده بر عهده‌ی جامعه قرار نگرفته است

بورکاتیک وجود دارد که کارمندان حقوق بگیر آن ها را اداره می‌کنند. نظریه‌ی فمینیستی که زمانی تکیه‌بخش و مردمی بود، اکنون به شرایط زندگی زنان توجهی ندارد و مظاهر و کسالت بارشده است. این حقیقت دو پرسش را به میان من کشید؛ چرا بحث چندانی درباره افول قدری بی‌جهت چنان قدرتمند که زمانی توانت دگرگونی‌های عمدی بی در چشم‌اندازهای اجتماعی و فرهنگی ایجاد کند در نرمی گیرد؟ و علت افول این جنبش چیست؟

سکوت چرا؟ افول جنبش زنان مصادف با حمله‌ی راستگرایان به فمینیسم، و هم چنین افول دیگر جنبش‌های فعال اجتماعی است. جنبش‌های حقوق مدنی و سیاهان نیز امروزه سپیل ضعیف‌ترو چندیله‌ر تاز چنددهه‌ی بیش شده‌اند. جنبش فعالان محیط زیست و حقوق هم جنس‌گرایان نیز انسجام خود را زد است اما افول خود را گم کردند. بسیاری از فمینیست‌ها و دیگر فعالان پیشرو با این استدلال که قبول تعصیف دستاوری برای حمله‌های راستگرایان خواهد شد از بحث عمومی درباره تعصیف طرفه می‌روند. اما این دلیل موج‌جهیز از بررسی مسایل یک جنبش نیست. این بحث جز در صحنه‌ی عمومی محل دیگری برای طرح ندارد. محل تعصیف این جنبش های پیش‌دهنده‌تر از آن است که در محالف خصوصی به آن ها پرداخته شود. حمله‌های راستگرایانیکه می‌می‌شوند ایجاد خواهی شدند حق سعدیت چون دفعه‌ای است اما افول جنبش زنان پیش از آن که ناشی از حمله‌های پیرویی باشد از تقدیل حق اضطرار در درون جنبش را بخشم می‌گیرد.

به نظر من دلیل واقعی پریزیا خاموش کردن انتقام‌های درخون جنبش هراس از این است که طرح مشکل‌های جنبش سبب شتابگیراندن روند از همینهاشی آن شود که از پیش آغاز شده است. جنبش هاشکننده‌اند، چهاری که انتقام آن ها را حفظ می‌کند نه تها اعتقدایه اصول، بلکه اطمینان به قدرت فرازینده‌ی آن هاست. هنگامی که جنبش رو به قول می‌رود و سوسنی خاموش کردن انتقام‌های از همینهاشی آن شود که دامن گیر می‌شود، این امیدکننده‌کسی متوجه خامت از این انتقام نشود. اما انتقام نکردن به وجود مشکل‌ها و امطرح نکردن آن ها سبب از میان رفت این مشکل‌ها نمی‌شود، بلکه اغلب مشکلات را پیش‌تر می‌کند. درک علت افول یک جنبش شاید تو اند آن را به وضعیت گذشته بازگرداند اما به یافتن جهت‌های تازه کمک خواهد کرد.

بی میلی به طرح ضعفهای جنبش کوئی زنان می‌تواند رهیمه را میان ترس نیز داشته باشد که موج دوم فمینیسم ممکن است به سرنوشت موج اول دچار شود و باقی نماند. موج اول جنبش زنان در آمریکا که در اخیر قرن نوزده ولایل قرن پیشتر جریان داشت در چهل‌دهه‌ی که تاظه‌های موج دوم طول کشیده‌کلی از خاطره‌ی تاریخ محوشد. علت این اهرم ضعفهای موج اول بود که بسیاری از آنها در موج دوم فمینیسم وجود نداشت. موج اول فمینیسم عمده‌ای متعلق به زنان سفید بوسیست طبقه‌ی متوسط و مرغه‌ی بود، و در جریان حیات تاریخی خود

چشم‌اندازهایی را هدف گرفت که آن را دیگر جنبش‌های پیشرو چندانگه داشت. سرچشم‌های این موج در آمریکا جنبش‌هایی پیشرو چندانگه آغازین، پیوستن فمینیسم به جنبش ضدبردهاری بود. در سال‌های اعترافی دهه‌های پیش از جنگ داخلی به آن خصوصیت انتقام‌گیری بخشید. اما همین که جنگ داخلی پلیت پاکت و حق رای را به بردههای پیشین دادن اما از زنان درین شد، بخش عدیه‌ی جنبش زنان از انتقام‌گیران ای این دست کشید. در دهه‌های میان جنگ داخلی و آغاز قرن بیستم، احساسات نژادپرستانه و ضد مهاجران در میان طبقه‌ی متوسط گسترش پافت. در دهه‌های پیش از قرن نوزدهم و

دسترسی برای برخاسته‌های شغلی و برای در عرصه اجتماع مکمل یکدیگر بودند. اما خواسته‌های یک جنبش وقتی به نتیجه بر سند ممکن است پی آمد هایی متفاوت با آنچه در نظر بود داشته باشد. مبارزه برای تبعیض مشت در مجموع بیشتر در سطح حرفا های تخصصی نتیجه داد و زنان تحصیل کرده و غالباً سفید بست بیش از همه تو انسنداز این فرسته باهله بیزند. این پی آمد تاندازی از ناتوانی جنبش کارگری در سازمان دهی زنان و زنگین پوستل ناشی می شد. چرخش تزدی و طبقاتی تبعیض مشت نیز حاصل لایه بندی پرشتاب جامعه ای آمریکا در دهه های ۱۹۸۰، ۱۹۷۰ و ۱۹۹۰ و شکاف رویه فروزی میان قشرهای ثروتمندو فقیر بود. دست آورده های زنان کارگر در زمینه دسترسی به مشاغل پر درآمد نمی تو انسنست آثار تفاوت فرا بینده طبقاتی را جبران کند. ازا اولیل دهه ۱۹۷۰ به بعد سطح زندگی کارگران عموماً پلین تر رفت و زنان که از ابتداء فقیر تر بودند بیش از همه آسیب دیدند.

روایی رادیکال فمینیسم به سبب تفرقه ای و تعارض های شدید جنایی از نفس افتد و از هم گمیخت. ازا اخراج دهی ۱۹۷۰ نوعی فمینیسم فرهنگی که بیش از تغییر مناسبات اجتماعی به خلق خرد فرهنگ های فمینیستی گرایش داشت. جلیگاهی راکه بیش از آن متعلق به رادیکال فمینیسم بود اشغال کرده است. کتاب آیس اکول با عنوان جسلت بد بودن: فمینیسم رادیکال در آمریکا ز ۱۹۷۵ تا ۱۹۶۷ این روند هارابه درستی و با همکاری تشریح می کند. بررسی اخیر روث روزن در برای جنبش زنان با عنوان جهانی از هم گشوده: چگونه جنبش نوین، زنان آمریکا را دگرگون ساخت: نیز تصویر دقیق و روشنی از تاثیر این روند ها بر کل جنبش زنان به دست می دهد. این جناح بازی ها معمولاً در جنبش های در حال شکست اتفاق می افتد اما جنبش زنان در آن زمان قوی و رویه رشد بود. مساله این بود که شکاف عظیمی میان دگرگونی اجتماعی مورد نظر فمینیست های رادیکال و امکان دست یابی به آن دستگم در کوتاه مدت وجود داشت. این جنبش فقط بستره شد که اگر به خلق جامعه ای نوین نیاجامید. دستگم شرایط ظهور زنی نوین را فراهم کرد. میزان خلوصی که فمینیست ها از یکدیگر طلب می کردند نمی تو انسنست حاصلی جز سرخور دگی و واکنش به اتهام ها داشته باشد. به گمان من رادیکال فمینیسم نیز به همان دلایلی کمایش اختیار از کف داد که



در گیرند نیز کاهاش نیافته است. میلیون هازن آمریکایی اکنون با همراهی ازوای گان فمینیستی در برایه مسیل زنان با هم گفت و گومی کنند. برنامه های سازمان یافته های متمن رکشده است. شبکه های بین المللی زنان و جود دارکه تلاش های راکه در همایش بین المللی پکن سال ۱۹۹۵ آغاز شد پی می گیرند و نویسنده گان جوان فمینیست کتاب های خطاب به نسل خود یاز جانب آن منتشر می سازند.

رشد فرا بینده تحرک فمینیستی بخشی از طرحی بزرگ تراست. به نظر می رسداز دهه ۱۹۷۰ شمار افرادی که با اهداف متفرقی برای عدالت اجتماعی مبارزه می کنند به طور کلی رویه افزایش بوده است (هر چند راهی برای شمارش تعداد افراد درگیر در این فعالیت ها وجود ندارد). تحرک فمینیستی نیز از این روند مستشنا نیست، به ویژه اگر مشارکت زنان رادر جنبش های محیط زیست و بهداشت عمومی بکه به مسایل زنان نیز می پردازند، در این دسته بندی منظور کیم، این واقعیت که دیدگاه های فمینیستی در میان جنبش های بیرون از حوزه های جنبش زنان، یعنی در سازمان هایی که مردان نیز در آن ها فعالیت دارند، پذیرفته شده است به نوبه خود دست آورد به شمار می آید. زنان در راهبری حركت های زیست محیطی و علیه شرکت های فرامیلتی نقشی نگرش گروه را مردان دارند، در بسیاری از این گروه ها فمینیسم یکی از عنصر اصلی نگرش گروه را تشکیل می دهد. اما هیچ یک از این فعالیت ها سازنده تصور فمینیسم نزد افکار عمومی نیست. سازمان ها و شبکه های دانشگاهی که به تصور عمومی از فمینیسم شکل می دهند از عناصر مشکله که خود که زمانی به آن ها حیات می بخشید دور افتاده اند و هدف گیری و پویایی خود را از دست داده اند.

فمینیسم پیش از آن که جنبش باشده یک نظریه تبدیل شده است، نظریه بی که دیدگان کیفیت رویی خود را درآورد. این حرفا در برای جنبش های پیشرو (یا جنبش چپ) نیز عموماً صادق است. ماکنون عرصه نسبتاً سیاست و ابروندی داریم که نظرهای فمینیستی و پیشرو در آن بدینه بی به شمار می آیند. با این همه گویی نفوذ چندانی در سمتگیری سیاست های کلی آمریکا نداریم و به نظر می رسند نوعی «افسردگی نازل» بر حوزه های فمینیستی و چپ حاکم شده است. این بدینه هم حاصل و هم محصول تعصیف جنبش چپ در دهه های اخیر است، و اکنون در برای رواج گسترده ای این فکر که گزینه بی جز سرمایه داری وجود ندارد. جنبش زنان نیز همراه با دیدگر جنبش های پیشرو به دلیل دست شستن از این ایده که باعث شده است. چرا جنبش زنان افول کرد؟

در سال های دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ رادیکال فمینیسم گرایش غالب در جنبش زنان بود. یکی از آن خاک خود را فمینیسم سوسیالیست (یاکه فمینیسم مارکسیست) مشخص بود. می نامید و ستم بر زنان را در بین زنان بادیگر اشکال ستم، به ویژه ستم تزدی و طبقاتی می دانست و به دنبال سیاستی بود که هم زمان به مبارزه با تامیم این ستم ها برخیزد. گرایش دیدگر که فمینیسم رادیکال خوانده می شد ستم بر زنان را مقدم می دانست و معتقد بود دیگر اشکال ستم از تابه ای جنسیتی سرجشمه می گرند. رادیکال های هر دو عرصه بودند و به رغم اختلاف هایی میان خود از نظر نوع رابطه زنان در هر دو عرصه بودند و به رغم اختلاف هایی میان خود از نظر نوع رابطه فرو دستی زنان با دیگر شکل های فرو دستی، توازن داشتند که رادیکال خواهان برای زنان و مردان نمی تو انسندر جامعه ای که با نابر ابری های ثروت و قدرت چند پاره شده است. تحقق یابد. هدف های فمینیست های رادیکال جامعه بی مساوات طلب و گونه های تازه بی از هم زیستی بود که بنیان آن ها بر ابری ای استوار باشد.

در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ جریان رادیکال جنبش زنان بود که جنبش را به پیش می برد، اما چیزی که بیش از همه خواهان پی اکرد خواسته زنان برای رود به عرصه ای اشتغال با شرایطی مساوی با مردان بود. خواسته های رادیکال تر فمینیست ها برای دست یابی به جامعه بی مساوات طلب به سادگی دست یافتنی نبود. شاخه های لیبرال و رادیکال جنبش زنان اگرچه در اولویت بندی مسایل با هم تفاوت می کرند در مطالبات خود مزد قاطعی نداشتند. رادیکال فمینیست های ها بر ابری جنسیتی بود که کار امامی خواستند و خواسته بسیاری از فمینیست های لیبرال جامعه بی بود. پیش تر مساوات طلب باشد. بعضی مثبت فقط ای ای ای زنان طبقات مرغه نبود. ناسی مکلین در مقاله ای در نشریه مطالعات فمینیستی در سال ۱۹۹۹ خاطر نشان می کند که زنان کارگر نیز از این سیاست برای مبارزه برابری در محیط کارگر گرفتند و علاوه برگشودن راه ورود زنان به مشاغل سنتی مردان، بخش کارگری جنبش زنان را به وجود آوردند. تازمانی که جنبش زنان رویه رشد بود و نفوذی به دست می آورد در خواسته های

تبیین مثبت فقط ابزار زنان طبقات مرغه

نبو. نانسی مک لین در مقاله‌ای در ۱۹۹۹ نشریه‌ی مطالعات فمینیستی در سال ۱۹۹۹ خاطرنشان می‌کند که زنان کارگر نیز از این سیاست برای مبارزه برای برابری در محیط کار بهره‌گرفتند و علاوه بر گشودن راه ورود زنان به مشاغل سنتی مردان، بخش کارگری جنبش زنان را به وجود آوردند. تازمانی که جنبش زنان را به وجود بود و نفوذی به دست می‌آورد در خواسته‌های دسترسی برابر به فرسته‌های شغلی و برابری در عرصه‌ی اجتماع مکمل یکدیگر بودند.

خاص و مردمی ترمی پردازند و البته حرکت آن هاکم تر به چشم می‌آید. چندی که کم داریم بخشی از جنبش زنان است که به حرکت مشله‌ی حرکت رادیکال فمینیسم در دوران گذشته دست بزند. به مساله‌ی فرونوستی زنان به طور کلی پردازد و این مساله رامحور تقدیم جامعه قرار دهد. فمینیسم لبرال در ماجراهی اصلاحیه حقوق برابر (ERA) شکست خورد اما دست آوردهای سپاهی داشت. اگر امروز دختران و زنان جوان فرسته‌های را پیش روی خود می‌پیشوند که چند دهه پیش وجود نداشت و انتظارهایی دارند که برای نسل‌های پیشین به شدت غیراعقی جلوه می‌کرد. این همه محصول تلاش سازمان یاقنتی فمینیست های لبرال است.

روایت‌های از فمینیسم انقلابی هنوز وجود دارد اما پیشتر فمینیست ها کوشیده‌اند در عرصه‌ی روش‌گران، نه دارلین رهبران سازمان‌ها. برخی فمینیست ها کوشیده‌اند در عرصه‌ی فکری خود و با برقراری ارتباط با جنبش‌های مردمی این شکاف را برکنند. شمار روزانه زنان (از جمله فمینیست ها) در حوزه‌ی دانشگاهی به این معنی است که سپاهی از دانشجویان در معرض الکتر فمینیستی پیشرو قرار گیرند و نوشتگران فمینیستی و متوجه پوشیده های اندیشه های سپاهی از مخلط‌بلن از گلشاه است. امادر مجموع فمینیست های دانشگاهی و به طور کلی شخمه‌ی متوجه در عرصه‌ی دانشگاه هاستور کرسی‌سایسی روشنی ندانند و اغلب در چندگاه منطق و ارزش‌های دانشگاهی اسپری شوند. در حوزه‌ی نظریه‌پردازی و تاحدوی در مطالعات فرهنگی، که هردو از فمینیسم پیوندی تکاتگ دارند، تلاش برای ارتقاء مقام و مزالت و جامعه‌ی ارزش‌های فمینیستی پیشرو را از نه کرده است. نوعی ذوق و شوق برای سلسه مراتب و منافقی که از رسیدن به مراتب اعلانی به دست می‌آید، جای تقد رادیکال فمینیستی سلسه مراتب را که در دهه ۱۹۶۰ وجود داشت گرفته است.

هر چند جنبش کنونی زنان از پیش داوری‌های نژادی و قومی و تمرکز بر یک هدف (که آفت موج گذشته‌ی فمینیسم بود) پرهیز کرده است. به مرور بالاصله گرفتن از تقد طبقه‌ی خود و جیگاه طبقه‌ی متوسط مرغه به موج اول فمینیسم شبات پیدا می‌کند. موج اول فمینیسم در جریان حیات خود نه تنها از نظری توجهی به مقوله‌ی نژاد بلکه به سببی توجهی به مقوله‌های سرمیله و طبقه‌ی دچار تنگ‌نظری شد. در سال‌های پیش از جنگ داخلی، موج اول فمینیسم بخشی از ائتلاف شکننده‌ی جنبش‌های پوکه در دارلین لن‌های الکتر انقلابی، از جمله دیدگاه‌های انتقادی نسبت به سرمیله‌داری صنعتی، رواج داشت. در اوخر قرن نوزدهم که ساختارهای سرمیله‌داری صنعتی مستحکم می‌شد و پر خود طبقاتی شدت می‌گرفت، فمینیست هادر جنبش‌های اصلاح‌گرا آزادی و قوی و تمرکز بر یک هدف کلگر حمایت می‌کرد نقش مهمی ایفا کردن و بخشی از جنبش زنان به انتقاد از سرمیله‌داری برخاست و تا نقد مقوله‌ی استثمار پیش رفت. نمونه‌ی از آن اتحادیه‌ی زنان مسیحی پوکه به روش سرمیله‌ای از کارآواره و تقدیرارزاده و به حمایت از اسوسیالیسم انجلیسی، پرداخت. در سال‌های آغازین قرن بیستم اتحاد میان فمینیسم و سوسیالیسم در حزب سوسیالیست ادامه پافت. اما با ورود به سده‌ی جدید، جریان رسمی فمینیسم هرگونه تقدیر سرمیله‌داری را کنار گذاشت و ارزش‌ها و خواسته‌های زنان را در ارزش‌ها و خواسته‌های طبقه‌ی متوسط مرغه خلاصه کرد. موج اول فمینیسم هنگامی که از صحنه مخصوصی شد هرگونه دیدگاه انتقادی نسبت به سرمیله‌داری پا خاستگاه طبقاتی خود را از دست داد.

فمینیسم دیدگاه طبقه‌ی متوسط را جذب کرده است فمینیسم معاصر نیز همانند موج اول فمینیسم در طول زمان دیدگاه طبقه‌ی متوسطی را که خاستگاه عمده‌ی آن بوده چنین کرده است. در عین حال دیدگاه این طبقه نیز در گون شده است. در طول چندین دهه اخیر در سایه‌ی زنان روزانه اقتصادی و افزایش ناهمبرابری‌ها، آرزوی پیشرفت فردی به یکی از دهه‌های مهم طبقه‌ی بودن در جامعه راحساس نمی‌کنند. برای سپاهی از مردم، به ویژه متخصصان، کل مفهومی مقنن همچون مذهب پیشگارکرد و تهابمند هویتی است که به نظر می‌رسد هنوز اعتراف‌خود را دست نداده است. در عین حال محبیت‌کاری برای از مردم پیش از پیش رفاقتی و اضطراری آور شده است. این مساله نه تنها مردم را محدود کرده درباره‌ی کل فرهنگ جامعه نیز صادق است. این کشور روز به روز فردگارتر، سردو تو خودخواه تر شده و فمینیسم با این مساله برخود چشم‌گیری نداشته است. خواسته‌ی فمینیستی دستیابی به تسایل در محیط‌کاره‌ای همیت داشته و دلدو هنوز برای سپاهی از زنان هم این خواسته محقق نشده است. امایه نظریم را سد فعال ترین بخش جنبش زنان جامعه‌ی مادر را جیگزین آرزوی برای اجتماعی و امنیت حاکم کرده است. این روی گردانی کی می‌توانسته از توجه افراد در گیر تزن پنهان بماند. اما بازتاب تغیر دیدگاه زنانی است که مامی بخشی از یک جنبش باقلایی بودند و اکنون خود را در شرایطی

سپاهی از جنبش‌های رادیکال هم خصر آن را گرفتار کرد. در اوخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ بسیاری از رادیکال‌های تنها انقلاب را هدف خود می‌دانستند بلکه گمان می‌برند انقلاب در آمریکا به زودی تحقق می‌یابد. تصویر کوچک و های مختلف از انقلاب متفاوت بود. فمینیست ها، سیاه پوستان، آتلر شیست ها، مارکسیست لئینیست ها هر کدام را بایت خود را از سیاست های انقلابی داشتند اما اعتقاد به این که نوعی انقلاب به زودی رخ خواهد داد برای تفاوت های سیاه پوستان، آتلر شیست ها، مارکسیست لئینیست ها خود چیزی بی نیو دارد، چون درک گروه ای از عمق مشکلات رویارویی جنبش زنان می‌داد. ایراد از تصویری بود که انقلاب در آمریکا را در آن سال ها قریب‌الوقوع می‌دانست. جنگ و یعنیم بحرانی اساسی در جامعه‌ی آمریکا به وجود آورد. بدینه بود. اعتراض به جنگ، همراه با اعتراض به تعیین های نژادی و جنسی، برای برخی این تصور را پیدا کردند امکان خلق جامعه‌ی نوین فراهم است. در واقعیت، هواداران را مانند انتقام‌گاری نیو دارد. با پیلان یا چنگ جنگ و یعنیم اینه برای به انتقام از تھام انتقام‌گاری نیو دارد. با پیلان یا چنگ جنگ و یعنیم هواداران جنبش انتراض پر اکنده شدو هسته‌ی رادیکال خود را تنهای گذاشت. فمینیسم رادیکال به دلیل تداوم قدرت جنبش زنان و ادامه می‌مقبولیت الکل انقلابی نزد سپاهی از فمینیست ها، پیش تراز دیدگیر نظریه‌های اعتراضی دوام آورد. اما در دهه‌ی ۱۹۸۰ فمینیسم رادیکال نیاز از حالت جنبشی فعال با استورکاری منسجم به درآمده و به حاشیه‌ی عرصه‌ی سیاسی ایلات متحده رانده شد.

منظور از تعیین مثبت برای زنان کوششی در از ایلات متحده شد. دستیابی به برای این جنیستی در محیط‌کاری بود، که هنوز تحقق نیافرته است. امایه آمد موقوفیت جنبش در ایجاد فرسته‌های شغلی برای زنان، برخلاف هدف اصلی آن، محدود کردن چشم‌انداز و اهداف جنبش بوده است. فمینیسم هنگامی که اکثریت جنبش را جوانان تشکیل می‌دانند و افراد انقلابی بر آن حاکم بود تو است چشم‌اندازی ایجاد کند که از سپاهی ایلات مستقل از پیله‌گاه طبقاتی اغلب فمینیست ها و حتا گاه معتقد آن به شمارمی‌آمد. امروزه، به رغم حضور نیروهای بر جسته‌ی جوان و تازه‌نفس، بخش عمده‌ی جنبش سازمان یا افتخانه زنان را هم‌پنسان من تشکیل می‌دهند که آغازگران موج دوم فمینیسم بودند. البته مظاهره این نیست که مردم با بالا رفتن سن حتماً حافظه‌کاری شوند، و تصویر می‌کنم سیاستورزی اسلن‌ها همان قدر که وابسته به بالا رفتن سن است به زمانه‌ی آنل و فعالیت‌سیاسی بی که در آن درگیر بودند بستگی دارد. اما در زمانه‌ی که رادیکالیسم حتا برای جوانان نیز بی وجهه جلوگیری می‌شود، جنبشی که هربری آن به دست متخصصان میان سال طبقه‌ی متوسط باشد به سادگی می‌تواند به عایقیت‌طلیلی دچار شود.

این البته توصیفی از تملیمی جنبش زنان نیست. جنبش کنونی مازسوسی بازمان های کمکیش محتاطی مانند سازمان ملی زنان، لاجمن سیاسی زنان و امثال آن ها تشکیل می‌دهند و از سوی دیگر سازمان های پر دل و جرات تری که به مسیل

تباهی محیط زیست، جلوه‌ی از تbahی جامعه

عباس محمدی

چندی پیش، در مطبوعات سروصدایی به راه افتاده که عده‌ی «غارنشین» در حوالی عنبرآباد جیرفت (در محلی به نام پیدن کوییه) دیده شده‌اند (روزنامه‌ی همشهری ۸۵/۳/۶) و مجله‌ی زنان، خرداد ۸۵. نوشته بودند که این چند خانوار، تابستان‌ها را در غارهای کوه‌وزمستان‌های ادارک‌پریهای سرمه‌بندی شده‌اند

شاخدی درختان و بوته‌ها را نگذی می‌کنند و نخستین بارکه در اسفند ۸۴ «مسنونان استان، آنان را «کشف» کردند. لیسانس‌های سیار مندرس داشته‌اند و حتاً بجهات شان را با برگ درختان پوشانده بودند!» [۱] و از برق و دیگر دستاوردهای تمدن می‌بهمند و از اخبار کشور یکدیگر خبر نمی‌باشند.

تاختت پایدیده این روزنامه‌نگاران جوان گفت که برای دیدن این نوع «غارنشینی» لازم نیست که زحمت بکشند و تایید کوییه بروند، بلکه می‌توانند زندگی چوپان را در رشتکه کوه توجال در شمال تهران و بالادست لواسان (همان جایی که زمین‌های متیر یکی دو میلیون تومان و پیلاهای چند میلیارد تومانی دارد) و هزاران نقطه‌ی دیگر این مملکت بیستند. که تفاوت چشمگیری با آن چه که ایشان در گزارش‌ها و عکس‌های خود آوردند ندارد. دوم این که آن مسوولان محترم که وضع غارنشینانه این مردم را «کشف» کردند، به اختصار زیاد می‌خواسته‌اند که در کشاکش بودجه خواهی و منازعه‌های سیاسی، پیامی را به جای رقیب یا متولیان تخصیص بودجه برسانند، و گرنه در اندک فاصله‌ی از جاده‌های اتومبیل روجزی برای اکتشاف و جوود نداشته است.

اما (او) این به بحث ما در این جامبوط است) در همین منطقه‌ی جیرفت و عنبرآباد که تا همین ۱۰-۱۵ سال پیش به یمن برخورداری از خاک خوب و هوای مناسب در چهارفصل و آب حاصل از قنات‌ها و سفره‌های زیزمه‌ی غنی، از بهترین منطقه‌های کشاورزی و دامپروری ایران بود، تداوم و تشدید استفاده‌ی تابیدار از منابع طبیعی (چراخی خارج از طرفیت مراتع، حفر بی حساب چاه‌های عمیق...) و تغیرات اقلیمی (گرم شدن زمین و خشک سالی‌های پیاپی اکل را به جای رسانده که گستره‌های عظمی از مربع وزمین کشاورزی بدل به بیابان شده‌اند.

نخستین بار، در اوایل دهه شصت برای اجرای برنامه‌های کوهنوردی، یکی دو سفره‌ی عنبرآباد و شهر عنبرآباد را گل‌های مرکبات به راستی عنبرآمیز منطقه، در بهار بود و شهر عنبرآباد را بزرگ شد آن را جنگل تک از همه‌جا مرکبات و نخلستان و کشتارهای سبز به چشم می‌خورد. در گذشته‌ها، پوشش گیاهان مرتعی نسبتاً خوب بود و در ارتفاعات درختان بادام و حشی، ارزن، کهکم و ارس... به حدی بود که در پاره‌ای نقاط می‌شد آن را جنگل تک از تیپ خشک نامید. امروزه، در دشت جیرفت عمق چاه‌های عمیق به دلیل برداشت مداوم آب‌های تجدیدشونده و تجدیدناشونده (فسیلی) دهه امتر پیش ترشده است. پس از این منطقه بود، خشک یا تبدیل به چاه‌های بیرون می‌آید و از منحصرهای این منطقه بود. خشک یا تبدیل به چاه‌های معمولی شده که آب آن ها فقط با نیروی پمپ‌های قوی قابل بهره‌برداری است. کشاورزی، در پاره‌ی نقاط می‌شد آسیب دیده است. برای مثال به گزارش خبرگزاری مهر (۸۵/۴/۳) در منطقه‌ی کوشکمور در جبال بارز جنوبی،

صدر صداز هشت هزار هکتار مرکبات و هشتاد درصد از چهار هزار هکتار تبخیلات منطقه و صده رشتنه قنات و چاه خشک شده‌اند، و آثار کپرنشینان جنوب استان کرمان به سیصد هزار تنرسیده و نواد در صداز مردم منطقه به بانکها بدهکارند. بنابر اظهار این خبرگزاری، «جنوب عنبرآباد، سرزمین انسان‌های گرسنه‌ی است که تهالانی برای شکم گرسنه‌ی خود طلب می‌کنند. و این هادر حالی است که اثرات خشکسالی هارای ۳۰ میلیارد تومان می‌شدم توافق کرد».

می‌باید که ارزش‌های دیگری بر آن حکومت می‌کند. دردهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بسیاری از فمینیست‌های اگمان می‌کردند که اگمی است زنان

بیش تری به دانشگاه‌ها راه یابند تا حوزه‌ی دانشگاه دگرگون شود، نخبه‌گرایی و رقابت‌جویی از آن رخت بریند و شکلی انسانی تر پیدا کنند و بیش تر به مسائل اجتماعی بپردازد. اکنون مازنان بسیاری در دانشگاه‌ها داریم ولی به نظر نمی‌رسد

حوزه‌ی دانشگاهی تغییری اساسی پیدا کرده باشد. در اوقاع از بسیاری جهت‌ها دانشگاه‌ها بدل شده‌اند، به ویژه از نظر در خواست فرایندی حمایت مالی غول‌های سرمایه‌داری و گسترش اخلاقی کاسپیکارانه که از آن حاصل می‌شود. اما تاکنون زنان و

به ویژه فمینیست‌ها، در مبارزه با این روند در خواست برای دانشگاهی انسانی تو روایت را در فمینیست‌های اخیر حرفات گام مهمنی برنداشتند. دانشگاه‌ها

فمینیست درسال‌های اخیر حرفات شاخصی در حوزه‌ی فمینیسم دانشگاهی فضاهایی هست که در آن بحث نشان نداده‌اند. البته در حوزه‌ی فمینیسم دانشگاهی انسانی هست که در آن بحث از روحیه ای را در حوزه‌ی انسانی پیدا کرده باشد. دانشگاه‌ها

از اراده‌ی جریان دارد، انسان‌هایی که گذارند و با برای ای کامل به سوی هدفی مشترک گام بر می‌دارند. اما این وضعیت در حوزه‌های اندیشه‌ی فمینیستی عمومیت ندارد. در حوزه‌ی نظریه‌پردازی که بامنزلت ترین بخش فمینیسم دانشگاهی است

اعلی رقابت و جاهطلبی حرف اول را می‌زند.

تفییری که در ارزش‌های جنبش زنان رخ داده بخشی از روندی گستردگر بوده است. اوج گیری تقسیم‌بندی‌های اقتصادی و اجتماعی که شاخص آن خواسته‌ی شرکت‌های چندملیتی به کسب سود هرچه بیش تر رواج روحیه‌ی آزمندی است، تمامی یک نسل را سیر جاه طلبی کرده است. فمینیست‌های این اقدام مستشار نیستند. تصویر زن فمینیستی که فقط به دنبال موقوفیت شغلی است تنهای است و پرداخته خصوصت رسانده‌های است. به بیان دیگر، فمینیست‌های نیز به ویژه در

حوزه‌های دانشگاه و حرفه‌های تخصصی به اندازه‌ی دیگر اعضا طبقه‌ی موسسه تحت تاثیر این ارزش‌ها قرار گرفته‌اند. اما اگر این حرف ایجاد نمیریم یعنی پذیرفته‌ایم که

فمینیست‌ها علاقه‌ی خود را به نیازی بپردازند. فمینیست‌های نیز به ویژه در

شدن و مطالبه‌ی امکان حضور موقع در بیرون از رخانه بوده که یک وجه از سیاست‌های جنسیتی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را تشکیل می‌داد. وجه دیگر این

سیاست‌های شاورش مردان جوان چیزگاری‌کار در جامعه‌یی مبتنی بر سرمایه و در خواسته‌ی خود باعث نیزی بودند. کمیست‌های شاورش زنان جوان طبقه‌ی متوسط علیه خانگی

شدن و مطالبه‌ی امکان حضور موقع در بیرون از رخانه بوده که یک وجه از سیاست‌های جنسیتی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را تشکیل می‌داد. وجه دیگر این

در خواسته‌ی مقالات خود باعث نیزی بودند. کمیست‌های شاورش مردان جوان چیزگاری‌کار در جامعه‌یی مبتنی بر سرمایه و در استدلال می‌کنند که این اعتراض هاردو درست و در اصل ممکن یکدیگر بودند.

مقاله‌ی باعنوان تقسیم‌کار جنسی، سقوط فرهنگ مدنی و ظهور حومه‌های شهری در مجموعه‌ی مقاالت خود باعنوان زنان و زندگی معمولی که پس از مرگ او منتشر شد استدلال می‌کنند که این اعتراض هاردو درست و در اصل ممکن یکدیگر بودند.

به نظر او دایر و جود داشت: یکی این که هیچ یک از دیدگاه‌های توانست دیدگاه

دیگر را درک و جذب ایجاد دیگر فاصله‌ی کار و خانواده از معرفت اعتراضی بود که شکاف عظیم میان عرصه‌های کار و خانواده از منعکس می‌کرد. به اعتقاد او باید به

دبیال مشارکت پر از بزرگ و مرد در خانه و در محیط کار بود و کوشش کرده باشد.

فمینیستی، هر و عرصه شکلی انسانی ترید آگندند.

به نظر من به روایتی امروزی از ادیکالیسم دهه ۱۹۶۰ نیاز داریم که هر دیدگاه سوسیالیستی و فمینیستی را در برگیرد و قدرت رو به فزونی شرکت‌های چندملیتی و

نفوذ ارزش‌های بازار را هدف مبارزه‌های خود قرار دهد. اطمینان دارم که اغلب فمینیست‌های هزارگرایی و جاه طلبی حاکم بر فرهنگ امریکایی بیارند. اما افکر

می‌کنم به هر حال بیش تر مانطبق با این ارزش‌ها زندگی مکیم: ما خود را بایم زن موققبه‌مان در کار می‌سنجه و در این باره کمتر تأمل می‌کنیم. برای مابدیهی است که

موققبه‌مان در زندگی رایی توان از ادیکالیسم دست یابی به ثروت و مقامی که از کار کردن به دست می‌آید اندازه‌گرفت. این ارزش‌ها شاید بیش از همه گریان گیر متخصصان

طبقه‌ی متوسط باشد اما از این حد سیار فاتر فته است. نامنی اقتصادی، ترس از عقب ماندن. از دست دادن شغل و سقوط به قهره این ارزش را تقویت می‌کند.

هنگامی که قواعد و روابط اجتماعی بیرون از محیط کار چینی سست شده و چیز دیگری جزو موققبه در کار بازیش قلمداد نمی‌شود. برخلاف جهت آب حرکت کردن حتا برای افراد انقلابی هم سیار دشوار است. کیفیت جوامع مازنول کرده است. ما افسوس می‌خوریم اما اغلب واکنشی جزء رفت و فتوت بیش تر در کار خود نشان نمی‌دهیم.

به گمان من لازم است سرمایه‌داری را که روز به روز اسلاک‌گسیخته تر می‌شود، تقسیم‌بندی‌های اجتماعی را تشید و همه چیز را کاپل بدل می‌کنند و تمامی حوزه‌ها

را به درون گرداب خود می‌کشدند کنیم و به دنبال جایگزینی برای آن باشیم.

در خواست برای و امنیت خاطر را که از خواسته‌های را دیدگار کمال فمینیسم بودمی‌توان از مدافعته تلقی کرد، یا می‌توان آن را پیش‌زینه‌ی انقلابی نوین دانست.

ادامه دارد...

مشاهده‌های مستقیم، نشان می‌دهد که پوشش مرتعی دشت‌ها و حتاً کوه‌های منطقه از نظر کمی و کیفی به شدت ضعیف شده و درختان و درختچه‌های کوهی بسیار تنک‌تر و در شاعر گستردگی در اطراف آبادی‌های کلی از میان رفته‌اند. پاره‌ای از کوه‌های برادر شدت چراو فرسایش، چاک چاک شده و چشم‌اندازی شنیده به کوه‌های مرتعی باقیه‌اند؛ در این منطقه‌ها، به احتمال زیاد آمار حیات و حشرات افزایش نداشت (که آمارشان در سه دهه‌ی گذشته به حدود یک‌دهم رسیده) نیز کمتر شده است.

چند خانواده‌ای که آنان را تماينده‌ی محترم مجلس و دیگران از

تریبون‌های مختلف حکومتی، «غارشین» خوانده و خبراز «کشف» شان داده‌اند، مردمانی هستند که هم‌چون نیمی از دیگر مردمان ایران، بادامداری و کشاورزی زندگی می‌کردند، اما ایامی‌شدن دشت‌ها و کوه‌های منطقه‌شان، آنان را زه‌هستی ساقط کرده است و این مردم ساده، در آن گوشش‌های جنوب شرقی کشور، زاهه‌ای خلاف رابرای ادامه‌ی زیست پیش نگرفته‌اند و تیز نتوانسته‌اند در میانه‌ی بحران‌های اقتصادی و بی‌کاری و افزایش جمعیت، شغلی در شهرها یا حاشیه‌ی آن‌ها بایدند و بدین سل روز به روز در دام‌چاله‌ی فقر فرو رفتند. درست است که چند سال خشک‌سالی پیاپی در فاصله‌ی سال‌های ۷۷-۸۲ و خشک‌سالی دوباره در سال‌جاري، در تشید بیان زانی و ایجاد این وضع غم‌انگیز نقش داشته و سرمزدگی باغ‌ها و کشتزارهای عنبرآباد و جیرفت درزمستان و بهار گذشته و نبود حمایت‌های پیمه‌ی موثرهم قوز بالای قوز شده، اما بدون شک، سوء مدیریت منابع طبیعی و رهکار دن مردم در ادامه‌ی زندگی به سک پیشینیان، عامل مهم‌تری در پدید آمدن فقر باور نکردند و در نهایت، ایزوله شدن این جماعت بوده است.

جنوب عنبرآباد، سرزمین انسان‌های گرسنه‌ی است که تنها نافی برای شکم گرسنه‌ی خود طلب می‌کشد. و این‌ها در حالی است که اثرات خشک‌سالی‌ها را با ۳۰ میلیارد تومان می‌شد متوقف کرد.

مگر کوه‌های بارگاه که به مدت چند هزاره آب و علوه و چوب ارزانی آدمیان کرده، می‌توانست برای جمیعت انسانی و دامی که چندین برابر ظرفیت تولید آن است همچنان برکت بیاورد؟ رفت‌وآمد های سنگین گله‌های بزو گوسفند، تمامی رخ‌کوهستان را می‌گیر و تراپس (که دیگر نه «میکرو» که ماکرو شده) پوشانده است. جاری شدن سیل‌های بی دری در این سرزمین که مباران که خود ناشی از قیصر شدن پوشش گیاهی است، به شسته شدن حاک‌ها و نایودی پیش‌تر مربع ها کمک کرده و فرون شدن جمیعت، تقاضا برای محصولات دامی و سوخت را افزایش داده است. به هوش خارق العاده‌ای نیاز نبود تا بتوان پیش‌بینی کرد که سراجام، این چرخه‌ی باطل و هستی‌ستان، کوه را ازیامی انداده و چنین شد...

آقیانی که برای جهان نسخه‌های نجات‌بخش می‌نویسنده، به بازی‌های سیاسی و قدرت‌طلبی ها و خوردن از خوان نفت مشغول بودند و ساکنان پیش کویه و صد ها هزار نفر دیگر در آن منطقه، هم‌چون میلیون هانف دیگر در کوهستان‌ها و کوه‌پایه‌های دیگر کشورها، سوخت خود را بابند بوتله‌ها و درختان تامین کرددند و می‌کشند و از آن قوم نیرومند و گران فراز که به گفتگو باستانی پاریزی، قرن‌ها پیش لشکریان عرب را در جنگل‌ها و کوه‌های منطقه، عاجز کرده بود، و تا همین ۲۰-۳۰ سال پیش، سالم و با حرک می‌زیست. جمیعتی ساخته که اکنون کاشفان دیگر رسیده آنان را غارت‌شین می‌خواند. از آن نماینده‌ی مجلس و آن مقام محترم دیگر که امروز از تریبون های پرقدرت، ندای کشف انسان‌های غارت‌شین را می‌دهند. در خواست دارم که اکتشاف خود را با انجمن‌های جغرافیایی جهان در میان بگذارند تا نامشان در دریف کاشفانی هم‌چون کریستف کلمب، یاد است کم مانند هانس بوبک

و داگلاس باسک که در حدود هفتاد سال پیش کوهستان علم‌کوه را شناسایی و نقشه‌برداری کردند، ثبت شود. اما، اگر محالف علمی گفتند که کشفی در کار نیست، در حیطه‌ی وظیفه‌های خود به پرسش‌های زیر پاسخ گویند و یا از بوم‌شناسان، جامعه‌شناسان و کارشناسان مرتض و جنگل بخواهند که موضوع را بررسی کنند و نتیجه را بی‌واهمه به آگاهی همگان برسانند و کوتوهی مسوولان را که منجر به قیصرت شدن آن مردم و حتاً روی آوردن عده‌ی به چاق و یاغی‌گری شده، گزارش کنند.

برای ارتقای روش‌های بادامداری در منطقه‌جه که کردند؟ جراحت‌های هنوز گوسفند‌چراتی و بزرگانی در کوه و دشت، بسیار پیش تراز ظرفیت تولید مرتع و حتاده خارج از فصل مناسب، به شیوه‌ی چند هزار سال پیش انجماد شود؟ در کشوری که حدود ۱۵ درصد کل ذخیره‌ی نفت و گاز جهان را دارد، چرا هنوز عشاپیر و بسیاری از روستاییان، با سوزاندن درختان و بوته‌های کوه و دشت، نیاز سوختی خود را برآورده می‌کنند؟ شرم آور نیست که هنوز زغال سازی از درختان دیر رشد منطقه و فروش آن‌ها، مردم‌آمد عده‌ای از اهالی کوه پایه‌نشین استان خشک‌کرمان است؟!

در آن منطقه‌ی بسیار کم آب، نسبت تولید محصولات کشاورزی به مصرف آب، در سه‌دهه‌ی گذشته تاچه حد بهبود یافته است؟ در این زمینه چه قدر کار ترویجی و آموزشی انجام شده و تاچه حد از بخت و پاش بر اسراف آب جلوگیری شده است؟

چرا به جای پرداخت یارانه‌ی کافی برای تولیدات کشاورزی و دامی (کاری که در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری - منادیان «آزادسازی» اقتصاد - هم رواج دارد)، می‌لاراده‌های از ارادات از محل پول‌های نفتی، سودهارانه‌های راحتی نصیب عده‌ی خاص می‌کنند؟ چرا بای پوشش‌های بیمه‌ی بی مناسب، به حد کافی و موثر از دامداران و کشاورزان حمایت نشده است؟

در آن منطقه‌که یکی از بالاترین نرخ‌های رشد جمعیت کشور را دارد، چرا برنامه‌هایی که تنظیم خانواده به شکل موثقی اجرا نشده است؟

واقعیت این است که محیط‌زیست و منابع طبیعی جنوب شرقی کشور، به شکلی بی‌رحمانه و بدون کم ترین آینده‌نگری، مورد بهره‌گیرکشی قرار گرفته است، و فرسوده شدن آن سبب شده که در یک بحران خشک‌سالی، شاهد وارد آمدن آسیب‌های برگشت‌تاپذیر به حیات طبیعی و انسانی منطقه باشیم. در چند سال گذشته، منطقه‌ی جنوب شرقی کشور دست خوش کم‌آبی، تحلیل یابنودی زیستگاه‌های طبیعی، سیل، توفان‌های شن، بیانی زانی، گسترش قفر، و نالمنی اجتماعی بوده است؛ اگر مدیریت منابع طبیعی و محیط‌زیست کشور، به شکل ریشه‌ی اصلاح نشود به توکل دیگر ناطق‌کشواره هم چنین خواهد شد.

در پیان، اشاره به این نکته هم لازم است که عموم مردم و روشن‌فکران (دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران، فعالان اجتماعی...) نیز در فقر آموزش زیست‌محیطی و انتظام طبیعت‌کشون را نقش داشته‌اند؛ مردم عادی با مسوولیت‌پذیری در بر ابرم محیط‌که به بهره‌گیرکشی (استثمار) آن مشغول‌اند، و روش فکران با توجه‌به نسبت به معضل‌های محیط‌زیستی و درجه‌ی دوم، دانستن این معضل‌های ها و حتاً «لوکس» و امنوکردن مساله‌ی انتظام‌ریست‌بومی کشور، نسبت دادن فاجعه‌های محیط‌زیستی کشور فقط به طبقه‌ی حاکم، ساده‌کردن قضیه و حتسایدیک یک پز خودنمایانه است؛ در زمینه‌ی مشکلات زیست‌محیطی، مایک‌گیر اجتماعی چند و جهی داریم که شایسته‌ی تحلیل اجتماعی همه جایه است. بعضی طبقه‌های اجتماع به نسبت جمیعت خود نقش بیش تری در تخریب محیط‌زیست دارند، اما فروندستان جامعه‌هم، چه به خاطر خرد تجاوزهای شان که موربانه‌وار مرتع و جنگل و هوای شهر و محیط روستا... را تخریب یا آلوهه می‌کند، و چه به خاطری اعتنای به حقوق زیست‌محیطی بکوشند. زیست‌محیطی خود و سکوت در بر ابرم تجاوزهای بزرگ به محیط‌زیست، مقصربند. روشن‌فکران باید با آنگاه انتقادی به وضع موجود، در هدایت افکار عمومی به سوی نگرش سبز و احقيق حقوق زیست‌محیطی بکوشند. در مورد پیدن کویه و دیگر کوه‌پایه‌های کرمان، تا پیش از این سرو صدا (که چندان هم پرمایه نبوده)، چند نفر از دانشجویان یا «اهالی قلم» که برای کوه‌نوری، گردش، یا سفر کاری به آن مناطق رفتند، تلاشی در زمینه‌ی آموزش روش‌های پایدار دامداری و کشاورزی به اهالی محل، یا منعکس کردن وضع رو به تباہی این سرزمین داشته‌اند؟

کودکان خیابانی کامبوج

ستاره معصومی‌بیگی

از این شماره قرار است به وضعیت کودکان کار و خیابان در کشورهای موسوم به «جهان سوم» بپردازیم. آن‌چه می‌خوانید گزارش کوتاهی است از وضعیت اسفناک کودکان کار در کامبوج

کشور پادشاهی کامبوج در جنوب شرقی آسیا واقع شده است و مرز مشترک با کشورهای تایلند در غرب، لائوس در شمال و ویتنام در شرق دارد. جمعیت این کشور بالغ بر ۱۳ میلیون نفر است که حدود ۴۲۰ درصد آن را کودکان زیر ۱۵ سال تشکیل می‌دهند. ۶۰ درصد جمعیت با نزد ۸۰ درصد شهرهای زندگی می‌کنند و ۲۰ درصد آن‌ها زیر خط فقر به سرمهی برند.

سطح تحصیلات در کامبوج بسیار پایین است و کناره‌گیری از تحصیل بسیار اتفاق می‌افتد. تنها ۱۴ درصد کودکان دوره‌ی دبستان را به پایان می‌رسانند. عوامل بازدارنده‌ی کودکان خیابانی از تحصیل باسن و جنسیت آن‌ها ارتباط مستقیم دارد. با این‌که برخی از این عوامل به مرور زمان تغییر یافته‌اند^۱ ولی به طور کلی فقر، خشونت خانگی، تلاشی خانواده و شیوع ایدز مهم‌ترین عواملی هستند که مانع ادامه‌ی تحصیل کودکان خیابانی می‌شوند.

کودکان خیابانی در کامبوج به طور کلی به سه گروه تقسیم می‌شوند:
۱. کودکانی که در خیابان زندگی می‌کنند و هیچ گونه وابستگی و ارتباطی با خانواده‌های خود ندارند. تعداد آن‌ها در پنجمین، پایتخت کامبوج، بالغ بر ۱۲۰۰ نفر است.

۲. کودکانی که در خیابان کار می‌کنند، ولی در پایان روز به خانه‌های خود باز می‌گردند. شمار آن‌ها به ۱۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ نفر می‌رسد.

۳. کودکانی که همراه با خانواده‌های خود در خیابان زندگی می‌کنند. در فصول مختلف، تعداد این خانواده‌های بین چند صد تا چند هزار نوسان دارد. در کامبوج سازمان‌های غیردولتی متعددی برای روپارویی با مشکلات کودکان خیابانی شکل گرفته است. کار اصلی این سازمان‌ها به طور کلی ارایه‌ی آموزش در زمینه‌های مختلف و به خصوص آشنایی‌کردن کودکان با معضل ایدز است.

کامبوج در بین کشورهای منطقه، سریع ترین نرخ رشد ایدز را دارد و کودکان بیش تراز همه در معرض آلوه شدن به این ویروس قرار دارند. دسترسی به امکانات پزشکی و درمانی یا خیلی محدود است و یا بسیار گران. آمارگرنسنگی سال ۲۰۰۲ نشان می‌دهد که ۳۵ درصد کودکان خیابانی دچار سوء‌تجذیب‌اند. فاچاق کودکان به کشورهای همسایه برای سوءاستفاده‌ی جنسی بسیار اتفاق می‌افتد و خرید و فروش آنان امری کاملاً معمول است.^۲ آشنایی‌کردن کودکان بزرگ تر با روش‌های مقابله با مسائلی چون مواد مخدوش و ایدز معمولاً به شکل کارگاه‌های آموزشی مستمر در خیابان‌ها صورت می‌گیرد.

یک سازمان غیردولتی بین‌المللی^۳ با همکاری سفارت هلند برای آموزش غیررسمی به کودکان کوچک‌تر دست به عملی ابتکاری زده است. این طرح که مدرسه‌ی سیار^۴ نام دارد در اواقع از مکعبی تشکیل شده که چهارو جه آن تخته‌سیاه است و وجه زیرین آن روی چرخ قرار می‌گیرد. این گاری کوچک به آموزگاران امکان می‌دهد که در محل تجمع کودکان خیابانی^۵ حضور پیدا کنند و چند ساعتی به تدریس و آموزش آن‌ها پردازند. تمام این تلاش‌ها برای جلوگیری از افزایش تعداد کودکانی است که همگی حق قرارگرفتن در شرایط مساوی با هر کودک دیگری در هرجای جهان و بهره‌مند شدن از امکاناتی چون آموزش و تفریحات را دارند. ■

۱- ۲- ۳- ۴- ۵-

۲۶

۱- در آمد سوانه ۲۸۵ دلار.

۲- به عنوان مثال فقر در خردسالان و خشونت خانگی در میان کودکان بزرگتر عامل بازدارنده‌ی اصلی از تحصیل است.

۳- در سال‌های اولیه‌ی دهه ۱۹۶۰ میلادی، جنگ عاملی مهم بود ولی هم‌اکنون چنین نیست.

۴- زمانی که من بر روی پایان‌نامه‌ی عکاسی ام کار می‌کدم، با زان و کودکان خیابانی بسیار دم خور بودم. چندباری با اصرار زنانی مواجه شدم که از من می‌خواستند کودکان شیر خوارشان را از آن‌ها بخرم. از ۲۰۰ دلار شروع می‌گردد، به ۵۰۰ دلار می‌رسیدند و در آخر به ۱۰۰ دلار هم رضایت می‌دادند.

۵- Friends International Mobile School

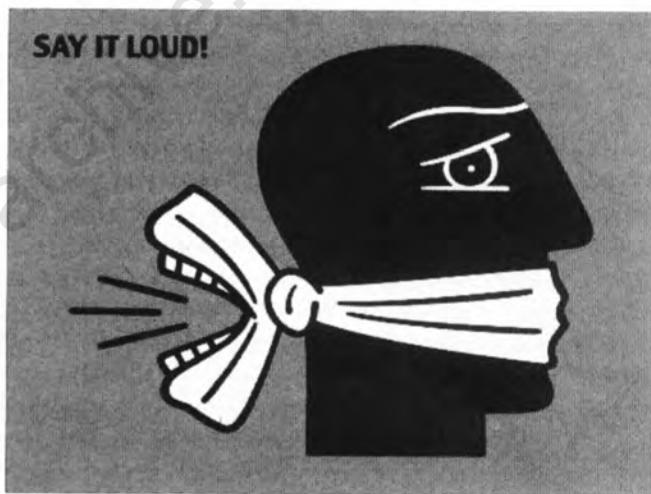
۶- شمار وسیعی از کودکان خیابانی در کنار یا گوداها (معابد

مذهبی بودایی‌ها) به جسم می‌خورند.





طرح‌ها از: لوبا لوكووا



سانسور و آزادی انتشار افکار

کمال الدین ندیمی

طرح از: فرزاد امیر

نشرو رواج دهد، مانند آزادی بیان، آزادی قلم و مطبوعات، آزادی سینما و تئاتر، آزادی مکالمات و مخابرات و آزادی رادیو و تلویزیون وغیره.
۵- آزادی آموزش عقاید و افکار: و آن عبارت است از این که شخص بتواند عقاید و افکار خود را در امری که می‌بایست به دیگران پیامورزد.
۶- حقوق مولف: و یا حق مالکیت فرد نسبت به آثار خلاقه‌ی فکری، هنری و علمی (حق تالیف وغیره).*

۷- آزادی قلم و مطبوعات: (اصطلاح مطبوعات در دو معنی آمده است: خاص و عام. مطبوعات به معنی خاص و اصطلاحی آن معمولاً به نشریات ادواری از قبیل روزنامه و مجله اطلاق می‌شود، ولی مطبوعات به معنی عام آن علاوه بر مطبوعات ادواری، شامل کتاب، اعلان، فیلم و نمایش نامه (سینما و تئاتر) نیز می‌باشد و حتاً رادیو و تلویزیون نیز به اعتبار این که از وسائل جدید انتشار عقاید و افکارند، جزو مطبوعات قرار می‌گیرند.)
 نکته‌ی قابل توجه این است که «بین آزادی‌های مزبور یک نوع ارتباط و همبستگی وجود دارد، زیرا فرد و قنی می‌تواند به طور کامل از مزایا و آثای فکر بهره‌مند شود که بتواند آن را از راه‌های مختلف و به اشکال گوناگون در میان مردم پخش و نشر نماید و همچنانی در ایران آن موجود نباشد.»
 آنچه مزبور شد برای اشنایی مختصر با حقوق اساسی بشر درخصوص آزادی انتشار افکار و اشکال مختلف آن بود که همکی، پایه‌یدی سانسور در از باطن در اینجا برای بررسی ریشه‌ای رسانسور نخست هرچند به طور مختصر، ضروری است پیشینه‌ی تاریخی آن مورد توجه قرار گیرد.

پیشینه‌ی تاریخی سانسور

پایه‌یدی سانسور در جامعه‌های انسانی پیشینه‌ای دیرینه دارد. اما بکارگیری جدی و فراگیر آن از سوی حاکمان به عنوان یک نهاد سازمانی رفاقت، در میانه‌ی سده‌ی پانزدهم می‌لادی با اختراع ملشین چاپ و نشر کتاب و نشریات بسط و توسعه می‌باشد. در لاهه‌ای متون تاریخی پنج سده‌ی پیشین، روایت‌های ناگواری از این پایه‌یدی به ثبت رسیده است. یکی از کتاب‌هایی که به طور اختصاصی، مختصراً و جامع بازیه‌ای اسناد و مدارک به ریزرویدادهای تاریخی آن پرداخته کتاب نگاهی تاریخی به سانسور اثر روبرو نقص است.

در این کتاب می‌خوانیم، نخست سانسور از سوی برخی منهبيون و اهل کلیسا سازمان می‌باشد. آنان حتاً مفترض می‌شوند که ترجمه‌ی کتب مقدس، دین را تهدید و مردم عوام را به پیراهه می‌کشانند. از سوی آنان مقرر می‌شود هرگونه کتابی پیش از انتشار و اجازه چاپ، باید مورد بازبینی و تایید مدرسان دین و اخلاق کلیسا قرار گیرد.

در این دوران فرمان‌ها، مقررات، احکام و قواعد همراه با اعمال سیستم نظارتی شدید، برای جلوگیری از انتشار افکار معین و ممنوعیت‌ها برای نابود کردن افکار و آنکه صورت می‌گیرد. در بازرسی‌های مداوم از چاپ خانه‌ها و کتاب‌فروشی‌ها، بسیاری از آن‌ها را تعطیل، عاملان را دستگیر و محکمه و کتاب‌های مشکوک را توقیف، آن‌ها را سوزانده و یا به خمیر کاغذ تبدیل می‌کرده‌اند. دوره‌ای که چاپ بدون اجازه‌ی هر اثری، مجازات مرگ عاملان

تابستان سال ۸۵ را در شایاطی پشتسر می‌گذراند که هنوز سهاری از کتاب‌هایی که برای کسب مجوز در بهار ۸۴ به وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی سهاره شده، بدون پاسخ مشخصی از طرف مسؤولان آن و وزارت خانه بلا تکلیف مانده است. همزمان تمدیدی از کتاب‌هایی که سال‌های پیش مجوز گرفته‌اند مجوزشان پس گرفته شده یا اجازه‌ی ترخيص از صحفی را نداده‌اند. بخشی از تسهیلاتی که سال‌های پیش به ناشران می‌دادند حذف شده یا بلا تکلیف است. این‌ها همه در زمانه‌ی رخ می‌دهد که رسانه‌های مختلفی چون اینترنت و شبکه‌های تلویزیونی مخواهه‌ای و حتاً گاه کانال‌های تلویزیون دولتی بسیاری از مواردی را که وزارت ارشاد در کتاب‌ها سانسور می‌کند در معرض تماساً و در دسترس بزرگ و گوچ قرار می‌دهند. آن‌چه در ایران بر کتاب می‌رود شاید در همچو کجا از زاویه‌های مختلف به توضیح و تشریح نکات کلیدی آن می‌پردازد، گرچه خواندن اش در این زمان نمکی است بروزخم و تازه کردن داغی است دیری باشد. «کامیابی آزاداندیش زمانی است که بتواند بدون محدودیت افکارش را بیان کند.»

پیش درآمد

آزادی افکار در مفهوم علم وکلی، مجموعه‌ی تلاش‌های ذهنی و معنوی است که می‌تواند به اشکال مختلف زیر ابراز شود:

۱- آزادی عقیده: عبارت است از انتخاب آزادانه‌ی هر فکر و باوری، اعم از اجتماعی، سیاسی، فلسفی، اخلاقی، منهبي و... که شخص به دلیل داشتن آن اندیشه و باور، بدون نگرانی و هراس و متهم شدن هرگونه ضرر و خطری زندگی کند. چنان‌چه این آزادی در خصوص اخلاق و یا مذهب باشد، آن را آزادی وجود و جدل و یا مذهب می‌نامند، اگر راجع به سیاست باشد، آن را آزادی سیاسی، و اگر راجع به علم و هنر باشد آن را آزادی علم و هنر می‌گویند.

۲- ماده‌ی ۱۹ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، در این باره اعلام می‌کند: «هر کس حق آزادی عقیده و بیان، تلویزیون، حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیان ممکن و بدون ملاحظات مزدی آزاد باشد.»

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، در توضیح و تکمیل اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، آزادی عقیده را دارای دو حق می‌داند: ۱- حق داشتن یا باقی‌بودن یک عقیده - ۲- حق ابراز آن.

منظور از حق داشتن یا باقی‌بودن یک عقیده، آن است که شخص بدون تحمل و اجرل در بذیرش عقیده‌ای، می‌تواند عقیده‌ی خود را آزادانه انتخاب کند.

۳- آزادی بیان: آزادی تندیشه و آزادی بیان، بسیار به یکدیگر وابسته‌اند. زیرا اندیشه و فکر، آن‌گاه ارزشمند من شوندگاه طریق گفتمان، نوشتلار، رفتار و غیره از نهلن وجود انسان بیرون آمدند و بنی همچون مانعی به صورت آزادانه ابراز شوند.

در اینجا آزادی بیان یعنی افسای اندیشه، عقیده، افکار و سلیقه و این‌گونه آزادی، حقوقی به فرد اعطا می‌کند تا به وسیله‌ی سخن یا مطبوعات، کتب و آثار، کنفرانس، پژوهش و تحقیق، اندیشه و عقیده خود را برای همه‌ی مردم بازگویید... آزادی بیان، حقوق انسان را در زمینه‌ی ابراز عقیده و اندیشه بدون هراس از تحقیق و مجازات و بازداشت تضمین می‌کند.

۴- آزادی نظالم‌های عقاید و افکار: و آن همراه است از امکان قانونی که شخص بتواند معتقدات خود را بطور فردی و یا گروهی عمل به نمایش بگذارد، این آزادی بر حسب موضوعی که ممکن است در برداشته باشد، به همان نام خوانده می‌شود. مانند آزادی تجمع و گرده‌هایی، آزادی انجمان‌ها و مجامع آزادی انجام مراسم دینی و فرایض منهبي وغیره.

۵- آزادی نشر عقاید و افکار: و آن عبارت است از امکان قانونی این که فرد بتواند عقید خود را آزادانه از راه بیان، قلم، چاپ، نمایش، تلفن، تکراف و تلکس و یا فرستادن موج رادیو و تلویزیون و یا به هر روش و شکلی که می‌خواهد،

آن را دریپی داشته است. زندان، گیوتین، طناب دار و سوزاندن نویسنده‌گان، شاعران، ناشران و طرفداران روشنگری گسترش می‌یابد.

کمترین پی‌آمد های سرکوب، به حاشیه‌زانه شدن و محرومیت از حقوق اجتماعی است. بسیاری با خشونت، طرد، از کار برکنار یا تبعید می‌شوند، برخی به ناچار به کشوری پناهنده و برخی از کشورشان اخراج و از امکان بازگشت به وطن برای همیشه محروم می‌مانند. روایت شده که فردی به

خاطر تعدادی کتاب ممنوع برای تمام عمر به پاروزن محظوم شده است.

با این‌که فروش کتاب‌های ممنوع مجازات مرگ داشت و نظرات شدید پلیسی بر فروشنده‌گان کتاب صورت می‌گرفت، اما مقاومت‌ها به گونه‌های مختلف وجود داشت. کتاب فروشنان با قبول خطر، کتاب‌های چاپ مخفی را که برخی ناشران، با اسم مستعار نویسنده و آدرس‌های قلایی چاپ می‌کردند، به فروش می‌رسانند و از ناودن کردن کتاب‌های ممنوع خودداری می‌کردند.

کتاب‌دارانی بودند که با وجود خطر اخراج، کتاب‌های ممنوع را در قفسه‌ها نگاه می‌داشتند، هر چند آن‌ها از فهرست‌ها حذف کرده بودند.

مردم مشتاق بودند این کتاب‌ها را به هر قیمتی به دست آورند، کتاب‌های ممنوع را به یکدیگر معرفی می‌کردند و برای مطالعه، به طور امانت در

دستان خوانندگان قرار می‌دادند. در این میان توزیع کنندگان مبارزی نیز بودند که در هنگام دستگیری حاضر نبودند همیشه خود و تحولی دهنده‌گان کتاب ممنوع را اعلام کنند. مردم گاه در صورت داشتن موقعیت عملی، با

ایجاد آشوب محکومان به مرگ را از صحنه فراری می‌دادند.

سانسور که آلت قاتله‌ی جنگ‌های داخلی و دینی سده‌ی شانزدهم به شمار می‌رود، در سده‌ی هزدهم به اوج خود می‌رسد، اما در سده‌ی نوزدهم با گسترش اندیشه‌ها و فعالیت‌های روشنگرانه‌ی آزادی خواهان، مبنی بر این‌که انتقال آزادانه اندیشه‌ها و عقاید یکی از گران بهترین حقوق انسان‌ها است، و این‌که هر شهر و روستا باید حق داشته باشد آزادانه بگوید، بنویسد و چاپ کند، دستگاه سانسور به ناچار اندکی عقب‌نشینی می‌کند. اما با این‌که در تمام سده‌ی نوزدهم و بخشی از سده‌ی بیستم، متون حقوقی فراوانی از جمله درباره‌ی آزادی نشر، منع هرگونه سانسور پیش از انتشار، تعریف دقیق جرم‌های مطبوعاتی، انتخاب هیات منصفه برای داوری و ... به تصویب می‌رسد، اما با تبصره و توجیه‌هایی در قوانین که به صورتی مبهم و کلی نوشته می‌شوند، دستگاه سانسور را از انتشار مجازات مرگ بازمی‌گذشت.

برطبق همین نسبت، در آن سال‌ها ده‌ها نفر از اهل قلم روی سکوی

در جنگ جهانی به بهانه‌ی حفظ اسرار اطلاعات (اخبار، گزارشات و...) جنگی، سانسور به روند خود ادامه می‌دهد و پس از خاتمه‌ی جنگ نیز هم‌چنان پیش می‌رود. فهرست کتاب‌های ممنوع اعلام می‌شود. توقیف آثار مشکوک به وسیله‌ی پلیس قضایی گسترش می‌یابد. کتاب‌هایی توقيف و برخی ناود می‌شوند، برخی نویسنده‌گان به دادگاه فراخوانده می‌شوند و برخی محکومیت‌های سنتگینی چون مرگ را پذیرامی شوند.

امروزه با این‌که به دلیل کاهش قدرت سیاسی حکومت‌ها و دخالت مردم در امور حکومتی، سانسور در برخی کشورها از بین رفته و در بسیاری از کشورها کمرنگ شده است. اما گزارش «گزارش گران بدون مرز» که در سال ۱۹۹۵ منتشر شد، اعلام می‌کند که تهه در سال ۱۹۹۴، صدوسه روزنامه‌گزار به قتل رسیده و صدوسی تن زندانی شده‌انکه نشان می‌دهد در جهان تعداد محدودی از کشورها هستند که برای آزادی بین احترام قابل می‌شوند. و این در آستانه‌ی سده‌ی بیست و یکم، چشم‌انداز پس نگاران کنندگانی پیش روی می‌گذارد. مطالعه‌ی تاریخ سانسور به وضوح نشان می‌دهد که این پدیده توانسته است جلوی سیل فرایندی انتشارات بدون اجازه را بگیرد. زیرا فهرست‌های ثبت شده‌ی کتاب‌های توقيف شده‌دانه تاریخ، نمایان گر تولیدگسترده‌ی آن بوده است.

دستگم اگر بر اساس تعداد فروش و تجدید چاپ کتاب‌های چاپ شده در طول پنج سده‌ی تاریخ نشر قضاوت کیم، کتاب‌های ممنوع، پر فروش ترین و پرخوانده‌ترین ترین آن‌ها بوده که به رغم جلوگیری از چاپ، در چاپ‌خانه‌های زیرزمینی به راحتی چاپ و از سوی مردم با گنجگاهی و حساسیت پیش‌تری مطالعه می‌شده است.

تعریف واژه «سانسور»

نخست پیش از ارایه‌ی تعاریف، به طور مختصر به ریشه‌یابی این واژه پرداخته می‌شود.

۱- درم قدیم شغل و مقامی بوده به همین نام ۲- در عملیات پارلمانی تنبیه نماینده‌گان مجلس از قبیل (سلب حق حرف زدن، اخراج از یک یا چند جلسه) به علت نقض انتظامات داخلی ۳- سانسور اداری که عبارت است از نظرات در مطبوعات و نمایش‌های عمومی.^۱

واژه‌ی سانسور (Censor) در زبان لاتینی به معنای حکم کردن و ارزش گذاشتن [جلوگیری از بیان و نشر هر عقیده و اثری (ادی، هنری، سیاسی، دینی، فلسفی) که از دیدگاه نظام سیاسی یا اخلاقی بی‌که قدرت حاکم پیشتبان آن است، زیان آور یا خطرناک شمرده شود].

تعریفی دیگر، سانسور را (بازرسی فرآوردهای رسانه‌ها و پیش‌گیری از پخش یا انتشار خبرها، سخنان یا تصویرهای معین)،^۲ می‌داند. در تعریف مشابه‌ی اما جزئی تراز تعریف مذکور، سانسورها (عمل محکوم کردن و ممنوعیت کلی یا جزئی انتشارات، اعلان‌ها، فیلم‌ها وغیره، خواه قبل و خواه بعد از انجام عملی که قابل سانسور دانسته شده به هر شیوه‌ای و به هر انگیزه‌ای)^۳ می‌داند.

اما تمامی این تعاریف، این واژه را پیش‌تر از جنبه‌ی حکومتی معنی نموده‌اند. لذا دیگر اشکال و انواع سانسورهای غیر حکومتی را کمتر در بر می‌گیرند. در میان این تعاریف، این تعریف جامع تر به نظر می‌رسد که سانسور را ۱- تکوهش، ایرادگیری، عیب‌نمایی شدید، سرزنش، انتقاد شدید، بازخواست رسمی، استیضاح، توبیخ ۲- (سخت) نکوهیدن، سرزنش کردن، شدیداً انتقاد کردن، استیضاح کردن،^۴ معنی کرده است.

أنواع واشكال سانسور

نگارنده‌ی این نوشتر سانسور را به دو سهته‌ی آشکار و پنهان تقسیم و هر دسته را به انواع مختلف تقسیم می‌کند. سانسور آشکار سانسوری است که به صورت عینی و ملموس در جامعه قابل مشاهده است و سانسور پنهان، غیر ملموس و به راحتی قابل مشاهده نیست که در زیر نمونه‌های از آن‌ها رایه خواهد شد.

۱- سانسور حکومتی: از مهم‌ترین انواع سانسور است که از سوی دستگاه حاکمیت به دو شیوه‌ی سانسور بازدارنده‌ی پیش از انتشار و سانسور کیفری پس از انتشار انجام می‌گیرد.

۱-۱) سانسور پیش‌گیرنده: این نوع سانسور بانداز مجوز چاپ و انتشار آثار مجوز تاسیس موسسات فرهنگی، انتشاراتی، و مطبوعاتی به فرد، افراد یا گروهی خاص و... عملی می‌گردد که نمونه‌های از شیوه‌های سانسور بازدارنده است.

۱-۲) سانسور کیفری: که می‌توان آن را «سانسور توقيفي» نیز نامید. با توقیف آثار چاپ شده و حتا صاحبان آثار و عاملان نشر و تعطیلی موسسه‌های فرهنگی، انتشاراتی و مطبوعاتی و ... صورت می‌پذیرد که همگی این دو گونه در دسته‌ی سانسور آشکار قرار می‌گیرند.

۲- سانسور توافقی (استکوت): در این نوع سانسور، از سوی فرد یا

کمترین پی‌آمد های سرکوب، به حاشیه‌زانه شدن و محرومیت از حقوق اجتماعی است. بسیاری با خشونت، طرد، از کار برکنار یا تبعید می‌شوند، برخی به ناچار به کشوری پناهنده و برخی از اخراج و از امکان بازگشت به وطن برای همیشه محروم می‌مانند.

اعدام می‌روند. حتا کتاب‌های درباره‌ی جلوگیری از آبستنی نیز جزو کتاب‌های هرزنگاری اعلام و زیر ضربه‌ی قانون سانسور قرار می‌گیرند. بدین ترتیب این قوانین و نظام کنترل مطبوعات، هم‌چنان تا میانه‌ی سده‌ی بیستم به قوت خود باقی می‌ماند.

تجالی که توقیف مطبوعات یا کتاب‌هایی از عرضه‌ی آن برای فروش، بدون توصل به رویه‌های قضایی به وسیله‌ی پلیس و بازرسان توجیه می‌شود. و این در واقع برگشتی به نظام سانسور پیش از انتشار، پیش از سده‌ی نوزدهم بود. بدین‌گونه در سده‌ی بیستم، کتاب‌های همچنان پس از انتشار ممنوع و کار با مجازات توقيف، جریمه و زندان ادامه می‌یابد. به طوری که برقراری سانسور در سده‌ی بیستم پیش از نسل جوان، دفاع از نظم و امنیت اجتماعی برای جلوگیری از ایجاد اضطراب و تنشی همگانی، احترام به مقامات و احترام به روسای دول خارجی هم‌چنان حفظ می‌گردد.

داخلی و خارجی با شایعه پراکنی و...، جنگ امواج با ارسال موج‌های پارازیت بر رادیو و تلویزیون موضع مورد هدف... رامی توان نام برد.

دلایل عدمی وجود سانسور

بسط و گسترش سانسور می‌تواند علت‌های مختلفی داشته باشد.

عملده ترین دلایل بر قراری سانسور می‌تواند به قرار زیر باشد:

- بی‌اهمیتی به ابراز نظر مردم و معتقدان جامعه به جهت وجود بینش انحصارگرایانه، متعصبانه و برترانگارانه.
- احساس نداشتن پایگاه مردمی و بی‌اطمینانی به حقانیت و صلاحیت خویش.

- بی‌اعتمادی نسبت به نیت و اندیشه‌ی معتقدان، به عنوان عناصری نامطلوب و تصور ایجاد بی ثباتی سیاسی - اجتماعی به دلیل انتشار نظرهای آنان و...

خصوصیات و ماهیت سانسور

بنابرآ گفته‌ی برونتس «سانسور جایگاه یک توهم خطرناک است. دقیقاً همان توهمی که دیکتاتورها و آرمان شهرهارا بیناید می‌نهد» روپرستیوال در اشاره به نظریه‌ی گل‌گوامی نویسد: «سانسور یک منجر به گسترش ارتباط است»، مانعی است که شید بسیار فیزیکی باشد (یعنی پارازیت روی امواج رادیویی در زمان جنگ) و به وسیله‌ی آن یک مدار ارتباطی مختلف می‌شود و این گاه تا معتقدان و افراد ناشناس و یامظنوں به فعالیت‌های غیرقانونی از این طریق شناسایی شوند (ب) خرید کتاب‌های موردنظر برای افراد شناسایی شده‌ای که مدارک قابل ملاحظه‌ای برای دستگیری آنان وجود ندارد، بهانه‌ای برای شناسایی طرز فکر و تکمیل شدن پرونده‌ی آنان تلقی شود.

۶- سانسور منفعت‌جویانه: در این نوع سانسور به چند صورت انجام می‌گیرد.
ضرر احتمالی مالی در طی توفیق کتاب و یا تعطیلی انتشارات، به ناجا با توازن صاحب اثر، برخی مطالب اثرا حذف و یا این‌که در کل از چاپ آن منصرف می‌شود. (سانسور پنهان)

۷- سانسور اخطار: این نوع سانسور به چند صورت انجام می‌گیرد.

افرادی از جامعه‌ی فرهنگی - مطبوعاتی بنابه دلایل خاص تصمیم گرفته می‌شود که در خصوص موضوعی خاص مطلبی منتشر نشود. این نوع سانسور در دسته‌ی سانسور پنهان قرار می‌گیرد.

۳- سانسور اجتماعی: این نوع سانسور به دلیل وجود شرایط ویژه فکری - روانی جامعه، برخی مطلب را بدون این‌که قانون آن را تصریح کرده باشد، منوع می‌شمارد. در نتیجه اهل قلم در اکثر مواقع ناچارند در این زمینه‌های صورت عمومی و آشکار مطلبی را منتشر نکنند. (سانسور پنهان)

۴- سانسور روانی: در این سانسور، خالق اثره این دلایل می‌تواند اثر خود را در چارچوبی هر اس می‌شود و اثر خود را سانسور می‌کند. (ب) برای گرفتن مجوز سریع و فرار از کاغذهای دستگاه بوروکراتیک پس از مدت‌ها انتظار احتمالاً صاحب اثر ناچار به حذف برخی مطالب می‌شود. (سانسور پنهان)

۵- سانسور دام‌گسترانه: این نوع سانسور می‌تواند به دوشیوه‌ی آشکار و پنهان رخ دهد. در شکل پنهان، فرد کتاب خوان به خاطر در اختیار داشتن کتاب و دستگیری و مجازات احتمالی، از خرد و یا مطالعه‌ی اثر خودداری می‌کند و در شکل آشکار به کتاب‌هایی از سوی دستگاه سانسور اجازه‌ی چاپ و نشر داده می‌شود تا حاکمیت به مقاصد زیر دست یابد: (الف) برخی منتقدان و افراد ناشناس و یامظنوں به فعالیت‌های غیرقانونی از این طریق شناسایی شوند (ب) خرید کتاب‌های موردنظر برای افراد شناسایی شده‌ای که مدارک قابل ملاحظه‌ای برای دستگیری آنان وجود ندارد، بهانه‌ای برای شناسایی طرز فکر و تکمیل شدن پرونده‌ی آنان تلقی شود.

۶- سانسور منفعت‌جویانه: در این نوع سانسور، ناشر برای پیشگیری از ضرر احتمالی مالی در طی توفیق کتاب و یا تعطیلی انتشارات، به ناجا با توازن صاحب اثر، برخی مطالب اثرا حذف و یا این‌که در کل از چاپ آن منصرف می‌شود. (سانسور پنهان)

۷- سانسور اخطار: این نوع سانسور به چند صورت انجام می‌گیرد.

۷-۱) سانسور فشار روانی: از سوی برخی مأموران دستگاه حاکم به شیوه‌های خاص به صورت پنهان و یا آشکار، حضوری یا غیرحضوری، تلفنی یا نوشتری و... از جمله به صورت تهدید، ارعاب و شکنجه‌ی روانی

دستگاه سانسور به عنوان نهادی غیرقابل انعطاف، سختگیر، متعصب و تنگ نظر به آزادی بیان و تعدد آراء، به عنوان شالوده‌ی ای افکار است که آزادی بیان و تعدد آراء، به عنوان شالوده‌ی حیات معنوی جامعه همیشه خشونتی است که قدرتی که به نام اکثریت سخن می‌گوید در مورد یک فرد یا یک اقلیت اعمال می‌کند.

دستگاه سانسور به عنوان نهادی از خصلت‌های عدالت‌خواهانه انسانی فاصله می‌گیرد زیرا نهاد سانسور به عنوان نهادی برابر باشد از آنکه از دریچه‌ی نگاه انصاری و مقبول خویش به صورت ذهنی اعمال نظر می‌کند و با این روند تنها استقلال و آزادی اندیشه‌ی بخش محدود و معبدودی از گروه‌های ممتاز قدرت حاکمه را تثبیت می‌کند. این مساله نشان گرفتار حفظ و حراست آزادی انصاری محدودی و ممنوعیت آزادی عمومی افراد جامعه است که اختلاف شدید ایدئولوژیکی - سیاسی انصاری از مخالف آرایی برای این افکار، بلکه از دریچه‌ی نگاه غیرمنصفانه بودن بینش و قضاؤت دستگاه سانسور از آن روی نمود. بین می‌کند که افکار مخالف آرای خویش را محکوم می‌کند و در حقیقت با این عمل، ماهیت فکری انسان‌هارا به خاطر اندیشه‌ی ویژه، حذف و مهر خطا و ابطال پروری آن می‌کوبد. این گونه است که اراده‌ی ویژه و انصاری افراد و یا گروهی خاص، جای عقل و خرد جمعی انسان‌هارا می‌گیرد. با گسترش سانسور، انتشار خرد و غفلات در جهان اندیشه، منوط به اجازه‌ی قانونی دستگاه سانسور با نگرش ویژه و ایدئولوژیک تبدیل می‌شود.

صاحب اثر با تاریخ‌پایی خاص، ناجار می‌شود محدودیت‌هایی را در نوشتن آزادانه افکارش متحمل شود و اثرش در برایر تبیغ تحکم اراده‌ی انصاری و قضاؤت متعصبانه و غیرمنصفانه مثله می‌شود. اما در حقیقت باید این تحکم اراده‌ی انصاری را از اندیشه‌ی ای افکار می‌گیرد. برای جلوگیری از ادامه‌ی نشر آثار و افکار مورد نظر صورت می‌پذیرد. در برخی موارد این گونه اعمال به وسیله‌ی گروه‌های حامی حکومت و یادیگر گروه‌های خاستگاه ایدئولوژیک و سیاسی دارند انتقام می‌گیرد.

۷-۲) سانسور فشار فیزیکی (جسمانی): این سانسور به چند صورت عملی می‌شود:

(الف) با انجام شکنجه‌ی جسمانی یا به اصطلاح «اختلال فیزیکی» سعی در ممانعت از نشر آثار و افکار افراد می‌کنند.

(ب) با گشتن فرد مورد نظر از نشر (احتمالاً موقتی) آثار و افکار او ممانعت به عمل می‌آید. که البته در این شیوه اهداف دیگری چون زهرچشم گرفتن از سلیرین می‌تواند مدنظر باشد.

آنچه دیگر سانسور و جود دارد که برخی از آن‌لی عبارتنداز: سانسور خبری که اخبار و گزارش‌های حقیقی به طور کامل یا ناقص حذف و یا به تمامی دروغ تلقی می‌شوند. جنگ تبلیغات روانی - سیاسی کشورها در عرصه‌ی

پی آمدهای منفی سانسور

بسط و گسترش سانسور می تواند بی آمدهای منفی متعددی داشته باشد که مهم ترین آن ها به صورت تبتووار از این می گردد.

- جلوگیری از سیر منطقی تحول تاریخی رشد و توسعه خلاقیت اندیشه و هنر بالند و حرکت پویای انتقادگرایی و انتقادپذیری (برخورد آزاد و اندیشه ها) همگانی به عنوان جنبش سازنده در فرهنگ و حیات معنوی جامعه.

- تشیدی از هم گسیختگی و فقر فرهنگی و متعاقب آن رواج اندیشه و هنر بوج، مبتذل، میرنده و دریک کلیت، گسترش بی هویتی فرهنگی.

- باز شدن فضای مانور و میدان داری برای مدعیان دروغین فرهنگ، اندیشه و هنر و رواج روحیه خودبزرگ بینی و جوان آنان به دلیل حذف آثار خلاق و گسترش آثار کم ارزش و متعاقب آن بزرگانگاری آثار سطح پایین و قهرمان پروری کاذب روشنگر نمایان و هنرمندانه ایان و... از سوی مردم و دریک کلیت، هرزفت و رکود سرمایه معنوی جامعه.

- تصفیف روحیه ای سازنده ای انتقادپذیری جامعه در بی توجهی به نظرهای انتقادی مردم، به خصوص منتقدان متعدد به عنوان مهم ترین تکیه گاه ابراز عقیده همگانی.

- ایجاد فاصله ای شدید، جدایی و نارضایتی مردم و منتقدان از حاکمیت به دلیل بی اهمیتی و بی توجهی به شعور و اندیشه همگانی و تحمل نکردن دیدگاه انتقادی مردم.

- ایستالی و کاتالیزه کردن مقدرانه ای اندیشه بی خاص در مسیری ثابت و تکراری.

- توصل به زور به دلیل برحق انگلی اندیشه هی متعصبه و بیش حذف اندیشه هی مخالف.

- گسترش ریا و تزویر، مصلحت اندیشه و انفعال افکار به دلیل هراس از مجازات شدن.

- حذف آزادی اندیشه هی همگانی به عنوان یکی از مهم ترین حقوق دموکراتیک انسانی.

- ایجاد گستنگی در ارتباط فکری حقیقی منتقدان با مخاطبان شلن.

- افت سطح آگاهی و خرد حقیقی مردم.

- حذف واقعیات تلخ و منفی ملی و گستنگی و نا آگاهی مردم از گذشته ای حقیقی و معابد تاریخی و هرزفت و توان ملی نسل ها با گردش دورانی و تکراری برخی شکست ها و متعاقب آن عقب ماندن جامعه از پیشرفت در ابعاد مختلف.

- کاهش قدرت درک و قضاوت صحیح مسلیل جامعه از سوی افکار عمومی.

- جلوگیری از شکوفه ای کرامت و شخصیت والای معنویت انسانی.

... و ...

پی آمد

با این که اکنون در نخستین سال های هزاره ای سوم میلادی قرار داریم و تصویب و اجرای قوانین ضدسانسور در طی پنج سده فعالیت روشنگرانه و آزادی خواهانه ای جامعه های انسانی به وقوع پیوسته است و پیدا شده ای نام اینترنت به شدت در برابر سانسور ایستادگی می کند، اما سانسور با شیوه هایی مختلف هر چند با افت و خیزش هم چنان به حیات خود ادامه می دهد و به نظر می رسیدن به «جهان بدون سانسور» در مدت زمانی کوتاه، آرزویی دست نیافتنی بیش نباشد! ۱)

در واقع سانسور و فقدان آزادی قلم و کتابت یکی از سلسله کلاسیک حکومت های فردی فاقد معنی و محتوا... در برابر نشر و نفوذ اندیشه های سازنده بی است که هر حکومت مطلقه ای ناگزیر از آن در وحشت است. برخورد آزادانه ای افکار و عقاید در محیطی به دور از تنصب، تنها طریقی است که می تواند جامعه را به انتخاب صحیح و منطقی راه خویش هدایت کند و سانسور در جهت سلب این چنین امکانی است که عمل می کند! ۲)

اما در عمل تجارب تاریخی نشان گرآن است که دستگاه سانسور، جلوی نشر آثار توقیف شده و یا مطالب ممنوع و آرای آزاد اندیشه و منتقدان را نتوانسته بگیرد و این موضوعی است که برخی از شکورها در طی پژوهش ها و مطالعات تاریخی شان آن را دریافتند.

در این خصوص روبر نتس نویسنده کتاب نگاهی تاریخی به سانسور می گوید: «هرچه کتابی ممنوع تر باشد... کنجدکاری برای خواندن آن را بیش تر می کند، بیش تر خربده می شود و بیش تر خوانده می شود. معنی

آزادی اندیشه و بیان

نگاهی به میزگرد نقدنو

رضا خندان (مهابادی)*



طراز: فرزاد امینی

معرفتی نیست بلکه در بیشتر موارد ناشی از خواسته‌ها و نگرش‌های اصلی قشری و طبقاتی مرتکبین است؛ چیزی مشابه «لغزش زبانی» در روانکاری فروید. یعنی بازتاب «ناخود آگاه» به صورت لغزش و اشتباه. واژه‌ی مورد نظر در عبارت «آزادی اندیشه و بیان» واژه‌ی «بیان» است. این واژه عموماً به «گفتن و نوشت» معنی می‌شود. یعنی امری که بیشتر به تویستگان، سخنوران و سخن‌گویان ارتباط دارد. با پذیرش این معنا «آزادی اندیشه و بیان» به صورت «آزادی اندیشه، گفتن و نوشت» درمی‌آید. به خوبی پیداست که این معنا، چه قدر دامنه و عمق آزادی اندیشه و بیان را محدود، و نه تنها موارد آن را ندک که بسیار کسان را شمول آن خارج می‌کند. اما برخلاف این معنا، «بیان» فقط گفتن و نوشت نیست. بسیار فراتر و فراختر از این معنای تسبیح و محدود است. برای روشن تر شدن موضوع می‌توان مثل‌های متعددی ارایه کرد، از جمله: در نمایش‌های پانتومیم حرفی زده‌نمی‌شود اما چیزی «بیان» می‌شود. در موسیقی از نوشت و سخن گفتن اثری نیست اما در آن چیزی «بیان» می‌شود. در نقاشی نوشت و گفتنی در کارنیست، اما نقاش با آن چه نقش کرده است چیزی را «بیان» می‌کند. حتا در روابط روزمره، در ارتباطات غیرکلامی و ایما و اشاره‌هایی که آدم‌های بکار می‌برند، نوشت و گفتن وجود ندارد، ولی منظورهایی «بیان» می‌شود. آن معتبرض ضدانسوسور که چسب بردهان می‌زند و به خیابان می‌آید، آن فعل جنسی ضدجنگ که نقاب کاریکاتوری زمامداران جنگ‌افروز را به صورت می‌زند، با رفتارش چیزی را «بیان» می‌کند، اعتراضی را آشکار می‌کند، خواسته‌ی خود را بروز می‌دهد. او نیز باید در این «بیان» آزاد باشد. آزاد بیان، فقط آزادی در گفتن و نوشت نیست، آزادی «نشان» دادن است، آزادی آشکار کردن و بروز دادن. یک منظور، یک ایده، یا یک اعتراض را می‌شود با شیوه‌های مختلف، با گفتن و نوشت، سکوت کردن، فریاد کشیدن، نقاشی، موسیقی، نمایش، چسب بر دهان زدن، مترسک ساختن... نشان داد و منتقل کرد. آزادی بیان، امر مختص به سخنوران و تویستگان نیست، نیاز و افراد همه‌ی انسان‌هاست تا در نشان دادن و بروز دادن خواسته‌های خویش آزاد باشند. این کار به طریق مختلف انجام می‌گیرد که جملگی در «بیان» می‌گنجند.

هرگاه میزگردیا مطلبی با عنوان «آزادی اندیشه و بیان» تیتر می‌خورد این انتظار در مخاطب جان می‌گیرد که لااقل پاسخ سه مساله را در آن بیابد: آزادی اندیشه و بیان یعنی چه؟ حد و حدودش کجاست؟ ضرورت و خاستگاه‌اش چیست؟

دoustan شرکت‌کننده در میزگرد نقدنو درباره‌ی مساله‌ی اول یعنی معنای آزادی اندیشه و بیان به صراحت سخنی نگفته‌اند. گویا تافق همگانی بر معنای مورد نظر خویش را فرض گرفته‌اند. اما به دلایلی که در ادامه گفته خواهد شد، پاسخ آن‌ها به مساله چنین است: آزادی داشتن اندیشه و آزادی گفتن و نوشن. دلایل این دریافت را می‌توان در سه مورد خلاصه کرد. نخست: عناصر و مشاهدات خاص. دوم: اضافه کردن واژه‌ی «قلم» در بعضی موارد به عبارت آزادی اندیشه و بیان. سوم: ساختار بحث در میزگرد.

نخست: حاضران در میزگرد آن جاکه به بیان وضعیت آزادی اندیشه در جامعه می‌پردازن، بر عناصر و مشاهداتی اخلاق تاکید و تمرکز دارند. (نقدنو، شماره‌ی ۸، صص ۱۴ و ۱۵) در مرکز توجه آن‌ها متفکران و روشنفکران، خاصه از نوع ادبی آن، قرار دارد. وصف وضع و حال

در شماره‌های ۸ و ۹ ماهنامه‌ی نقدنو گزارش میزگردی با عنوان «آزادی اندیشه و بیان» چاپ شد. در این میزگرد آقای رحیم رحیم‌زاده اسکویی به عنوان گرداننده، خانم سیمین بهبهانی و آقایان علیرضا تقی، جاهد چهانشاهی، سیدعلی صالحی و فریبرز ریس دانشورکت داشتند. قبل از ورود به بحث لازم است این نکته را تذکر دهم که من در این نوشته قصد بررسی سخنان تک‌تک شرکت‌کنندگان در میزگرد را ندارم. اول به این دلیل که جلوی طولانی شدن مطلب و کم رنگ شدن محورهای اصلی بحث را بگیرم. دلیل دوم به خصوصیت بحث‌های شفاهی مربوط می‌شود. در این نوع گفت‌وگوها، برخلاف مقاله و بحث و جدل‌های قلمی که امکان رجوع نویسنده و تصحیح، تکمیل و بازنویسی متن وجود دارد، گاه مطالبی گفته می‌شود که با موضوع اصلی رابطه‌ی چندانی ندارد. با در نظر داشتن این ویژگی، در نقد و بررسی بحث‌های شفاهی بله‌داز برخی موارد گذشت و آن‌ها را حداقل در آن چار جو布 نادیده گرفت. پس آن چه در این نوشته به بررسی آن می‌پردازم محورهای اصلی بحث و برآیندهای سخنان و نظرهای دوستان شرکت‌کننده در میزگرد است. ضمن این که عدم وجود اختلاف اساسی در موضع گیری‌ها و پیش شرکت‌کنندگان نسبت به موارد مورد بحث، دسترسی به برآینده‌ها امکن تر و آسان تر ساخته است. هدف از این همه روشن تر شدن اندیشه‌ها، تعبیر و موضع مختلف پیرامون «آزادی اندیشه و بیان» است.

آزادی اندیشه و بیان

معنا و مفهوم عبارت «آزادی اندیشه و بیان» چیست؟ در بدو امر چنین به نظرم رسید که این عبارت چندان واضح و چنان روشن است که معناکردن آن مثل «زیوره بردن به کرمان» باشد. اما وقته در نوشته‌ها و سخنان پیش تر کسانی که نه تنها تعبیر مختلفی از آن به دست داده‌اند، بلکه حداقل در مورد یکی از واژه‌های عبارت مذکور به شدت دچار «اشتباه» شده‌اند. واژه‌ی اشتباه داخل گیومه گذاشتیم تا اشاره‌ای باشد به این نکته که قضیه چندان هم

روشنفکر

هر قشر، طبقه یا جنبش اجتماعی آن چه را عمل می کند و یا می تواند به عمل درآورده از طریق افرادی تبیین هنری، ادبی، ذهنی و تئوریک می کند. این افراد روشنفکران آن قشر، طبقه یا جنبش اجتماعی هستند. البته می توان تعریف خاص تر و محدود تری نیاز «روشنفکر» به دست داد. به این معنا که او کسی است که در محیط های علمی و دانشگاهی یا در عرصه ای اجتماع در کار پرداختن «آگاهی» است. این «آگاهی» نیز می تواند پیشروزین و مدرن ترین اندیشه باشد یا عقب مانده ترین و کهنه ترین. به هر حال فرقی در تعریف خاص «روشنفکر» ایجاد نمی کند. نه در آن تعریف عام و کلی و نه در این تعریف خاص جلی براي «ویژگی» روشنفکر موجود نیست. روشنفکر بودن و نبود از معتقد قدرت بودن یا نبودن، منتقد قدرت بودن یا نبودن، انتقاد پذیر بودن یا نبودن و بر قدرت بودن یا با قدرت بودن ناشی نمی شود. در سراسر جهان روشنفکرانی هستند که مدیح سرای قدرت آنند. یا دولتی راقبول دارند و یا دولتی راقبول ندارند. قدرت را توجه می کنند و قدرتی را می کوبند و همچنان هم روشنفکر هستند که می شود قبول شان داشت اما آن ها را نمی شود از تعریف، بپرون کرد. بسته به این که فرد، روشنفکر کدام قشر، طبقه یا جنبش اجتماعی است، از ویژگی های خاصی نیز برخوردار خواهد بود. این ویژگی های نیستند که روشنفکر را تعیین می کند، بلکه روشنفکر است که بنابر منشا و خاستگاه آن ها را بازتاب می دهد یا نمی دهد.

برایند سخنان دوستان حاضر در میزگرد روشنفکر معاصر که در اندیشه و بیان، امر روشنفکر است. برای همین مفصل درباره روشنفکر صحبت کرده اند تا لوبحا و تصریح احتمق بودن روشنفکر را در داشتن آزادی اندیشه و بیان ثابت کنند. (شماره ۸، ص ۱۹-۱۸) اما این به آن معنای نیست که دوستان مجاز برخورداری از آزادی اندیشه و بیان را به هر روشنفکری اش راگرفته باشد! این مجوز برآورزندگی کسی است که قبل از تصدیق روشنفکری اش را می دهد، خیر. آن هم روشنفکری از نوع خاص روشنفکر متقد، روشنفکر بر قدرت، روشنفکر تقید پذیر، روشنفکر آگاه کننده و رشد دهنده، ... با این معیارها بسیاری از روشنفکران خلیع عنوان و خلخ درجه شده و دایره ای شمول «آزادی اندیشه و بیان» تنگتر و تنگ تر گشته است. اما اگر مشاهده می کنیم که دوستان چنین ویژگی های مشتبی برای روشنفکر قابل شده اند شاید یکی از دلایل اش باز مشتبی است که در واژه های تکیی روشنفکر وجود دارد: روش + فکر. ذکر این نکته بی مورد نیست که بگوییم کاربرد این واژه بیشتر به محدودیت خزانه ای لغات زبان فارسی و به تاریخ این واژه بازمی گردد و بر طی به کار گرد و منشأ اجتماعی آن ندارد. اما دلیل دیگر بخشیدن ویژگی های مشتبی به

متفکران، اندیشمندان و روشنفکران در تجسم بخشیدن به وضعیت آزادی اندیشه و بیان از عناصر اصلی مشاهدات شرکت کنندگان است که در اختیار مخاطب قرار داده اند. و این به چه معنایست؟ به این معنایست که واژه «اندیشه» در عبارت «آزادی اندیشه و بیان» برای دوستان میزگرد تداعی گر اندیشمندان و واژه «بیان» تداعی گر روشنفکران است. چراکه این روشنفکر است که می گوید و می نویسد! در این نگرش «آزادی بیان»، یعنی آزادی گفتن و نوشتمن.

دوم: دوستان در چندجا و از هی «قلم» را به عبارت «آزادی اندیشه و بیان» اضافه کرده اند. (مثلث: نقدنو، شماره ۸، ص ۱۳ و ۱۷، هر دو جا ستون سوم) و ظاهرا منظور از این کار بسط دادن موارد آزادی یا تاکید بر آزادی «نوشتمن» است. اما این افزایش، معنای «بیان» را کاهش می دهد و آن راحتا محدود تر از «گفتن و نوشتمن» می کند. زیرا قلم خود نماد «نوشتمن» است و هنگامی که در کنار «بیان» می آید، برای «بیان» فقط «سخن گفتن» باقی می ماند. اضافه کردن «قلم» چه به منظور بسط دادن باشد و چه به منظور تاکید، در هر صورت نشان می دهد که دوستان شرکت کننده از «بیان» همان معنای محدود «گفتن و نوشتمن» را در نظر دارند. حال آن که «بیان» تمامی شیوه ها و راه های ابراز وجود انسان است.

سوم: ساختار گفتگوی دوستان حاضر در میزگرد نیز ممکن است این نظر است که دیدگاه آن ها چیزی نیست جزیان فروکاسته شده معنای «آزادی اندیشه و بیان» بحث در میزگرد با وضعیت آزادی اندیشه و بیان در جوامع مختلف آغاز شده و سپس به تعریف روشنفکر و نقش روشنفکر رسیده است. شاید بعضی خوانندگان گزارش میزگرد نیز در این حیرت علنا به زبان نیامده و پنهان آقای صالحی شریک باشند که:

«آقای اسکوپی سوالی را مطرح کردد ولی دوستان قضیه را به سمت تعریف روشنفکر بردند. من مجبور به یک نحوی صحبت دوستان را ادامه بدهم.» (شماره ۸، ص ۱۹، ستون دوم)

اما چنین سیری چندان هم غیر منظره و غریب نیست. وقتی «آزادی اندیشه و بیان» آزادی گفتن و نوشتمن، و این ها امر نویسنده اگان و روشنفکران باشد، بسیار «منظقه» است که بحث در سطح و مرحله بعد به این جا برسد که: حالا بینینم اصلاح روشنفکر کیست و کارش چیست؟ گذشته از فرض گفتن معنای آزادی اندیشه و بیان در این میزگرد، از حد وحدود آن نیز سخنی به میان نیامده است. جزیک جا. آن جاکه آقای تقی از قول «متفکران» می گوید:

«... در نتیجه متفکران اساس مبالغه را بر آزادی بیان بدون هیچ محدودیت و استثنای کذاشتن.» (شماره ۸، ص ۱۴، ستون اول)

که البته این نحوی سخن گفتن الزاماً یقین و نظر حاضران در میزگرد و حتا گوینده آن را بیان نمی کند. بقیه های دوستان در این مورد نظر نداده اند. اهمیت نکته هی مذکور در آن است که همین «حد و حدود» کیفیت «آزادی اندیشه و بیان» را از نظر هر کس یا هر گروه تعیین می کند. کیست که در ابتدای قرن بیست و یکم صراحتا بگوید آزادی اندیشه و بیان را قبول ندارم؟ کدام دولت و حکومت است که بگوید اتباع من نماید از آزادی اندیشه و بیان برخوردار باشند؟ از زمامداران آمریکایی و اروپایی تا دیکتاتورهای ریز و درشت آمریکایی لاتین و آفریقا و آسیا همه و همه آن را «قبول» دارند اما... با «اما و اگر»، باقیدها و شرطها با قراردادن انواع خطهای رنگی پیرامون آن، با... دیرزمانی نیست از آن هنگامی که دولت «چشم و چراغ دموکراسی» رسانه هارا به «دلیل» حفظ روایی ملی از انتشار اخبار جنگ و اشغال عراق منع و تیغ سانسور را تیز کرد. دیگر در این اوضاع تنها قبول داشتن آزادی اندیشه و بیان «تفاوت ها را نمی کند و مرزها را نشان نمی دهد». برای کسی که می خواهد یقین خود را به آن اعلام کند و تفاوت خود را با انواع شباهاتی خواهان نشان دهد لازم است که کیفیت بی قید و شرط آن را صریحا بیان کند. این «اگر»ها و «اما»ها و تصرفه ها، در جای جای جهان به دولت های این امکان را می دهد تا بادست آیین قراردادن شان آزادی های مردم را هر جاکه لازم بدانند، محدود نکنند، حتا در کشورهای پیشرفته. «بی قید و شرط» بودن سد دفاعی است در مقابل این گونه دست اندازی ها.

دیرزمانی نیست از آن هنگامی که دولت «چشم و چراغ دموکراسی» رسانه ها را به «دلیل» حفظ روایی هی ملی از انتشار اخبار جنگ و اشغال عراق منع و تیغ سانسور را تیز کرد. دیگر در این اوضاع تنها قبول داشتن آزادی اندیشه و بیان «تفاوت ها را نمی کند و مرزها را نشان نمی دهد. برای کسی که می خواهد یقین خود را با انواع اعلام کند و تفاوت خود را با انواع شباهاتی خواهان نشان دهد لازم است که کیفیت بی قید و شرط آن را صریحا بیان کند. این «اگر»ها و «اما»ها و تصرفه ها، در جای جای جهان به دولت های این امکان را می دهد تا بادست آیین قراردادن شان آزادی های مردم را هر جاکه لازم بدانند، محدود نکنند، حتا در کشورهای پیشرفته. «بی قید و شرط» بودن سد دفاعی است در مقابل این گونه دست اندازی ها.

روشنفکر از جانب دولت شرکتکننده، القای این نکته است که آن‌ها «آزادی اندیشه و بیان» را برای روشنفکر ناباب نمی‌خواهند. برای اهل اش می‌خواهند، برای کسانی که لیاقت‌اش را دارند این همه را گردد و خواهیم فرموله کنیم چنین می‌شود: «آزادی اندیشه و بیان باقید و شرط!»

ابزکتیو یا سوبزکتیو؟

هرگاه حرفی از «آزادی اندیشه و بیان» به میان می‌آید بلافصله از زبان روشنفکران و فعالان بعضی جنبش‌های سیاسی و اجتماعی و حکومت‌ها می‌شنویم: «مردم ظرفیت آزادی ندارند.» «مردم فرهنگ برخورداری از آزادی اندیشه و بیان را ندارند.» «هنوز زود است که مردم یکباره به آزادی برسند.» «آزادی اندیشه و بیان باید اندک‌اندک صورت بگیرد.» «مردم برای آزادی تمرین کنند.» «مردم باید تحصیل کرده شوند.» معنای این جمله پردازی‌ها و دلیل تراشی‌ها که معمولاً هم طی مقالات و رساله‌های مغلق با اصطلاحات چشم‌فریب و «فنی» انتشار دهند، چیزی نیست جز این که گویندگان و نویسنده‌گان آنان می‌خواهند مخالفت خود را با آزادی اندیشه و بیان (و هر نوع آزادی) پنهان کنند. گویا این مردم هستند که می‌گیرند و می‌بنند و به زندان می‌افکند، گویا این مردم هستند که با چوب و چاقو زنجیر به اجتماعات معتبر ضان حمله می‌برند. گویا این مردم هستند که در زنگ تغیریح‌های تاریخی شان (بی‌فرهنگی) و «کم‌ظرفیتی» نشان داده‌اند و هردم مزاحم آزادی دیگران شده‌اند. گویا این مردم هستند که در رسانه‌های شان بر سر آزادی اندیشه و بیان «جیغ بنفس» می‌کشند. گویا بی‌سادی و کم‌سوادی مردم در آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین منشأ استبداد بیشتر حکومت‌های است و نه بر عکس، و نه ضرورت‌های تولید و بازتولید اجتماعی در این‌گونه جوامع. گویا آزادی اندیشه و بیان دارویی است که برای هربیمار (بخوان مردم) باید دوز معینی از آن تجویز شود مباداً دوز بالا حال طرف را خراب کندا گویا این اخلاق و فرهنگ مردم است که مانع آزادی است و نه ضرورت‌های تولید و بازتولید نیروی کار از زان در نظام‌های سرمایه‌داری پیرامونی. برای پاسخ دادن به این ضرورت است که روشنفکر و ادب و هنرمند این جوامع نیز بی‌بهره از آزادی می‌شوند، چراکه آزادی کیکی نیست که بشود تقسیم اش کرد و به بعضی داد و به بعضی نداد. سیال است، حالت هوا را دارد اگر در گوشه‌ای رهای اش کنی به همه جا سر می‌کشد، پس باید کلاً جلوی اش را گرفت.

اما برخلاف سوبزکتیویسم لیبرالیستی باید گفت که آزادی اندیشه و بیان امری عینی و بیرونی هست. ثبتیت کردن قوانین و برقرار کردن ساختارهایی است که وجود و تداوم آن را تضمین کند، قوانین و ساختارهایی که مجزا و بیرون از افراد و جواد دارند. همان‌طور که قوانین و ساختارهای نافی آن نیز نه در درون آدم‌ها که بیرون از آن‌ها موجودند. حال نگاهی بیندازیم به پاسخ شرکتکننده‌گان میزگردد برای سوبزکتیویا ابزکتیو بودن آزادی اندیشه و بیان. گفته‌اند: باید نقد پذیر بود (شماره‌ی ۸، ص ۱۶، ستون دوم). گفته‌اند: باید نوع تربیت خانوادگی را تغییر داد (شماره‌ی ۸، ص ۱۵، ستون اول). گفته‌اند: مردم باید تحصیل کرده شوند. (شماره‌ی ۸، ص ۱۷، ستون اول). گفته‌اند: دچار اشیان.

«باید نقد پذیر بود.» این توصیه بی‌است که جایه‌جا در میزگرد توصیه می‌شود. و این هیچ معنایی ندارد جز آن که نمودهای جزیی یک حقیقت را به جای آن حقیقت بنشانیم. حقیقت عینی و بیرونی این است که در شرایط عدم وجود آزادی‌ها، طبایع عجیب و غریبی در آدم‌هارشد می‌کند به طوری که معلوم نیز کم کم جزیی از عامل می‌شود؛ نقد پذیر بودن یکی از آن‌هاست و این‌ها در شکل‌کلی، اساسی و فرآگیرش از میان نمی‌رود مگر آن که علت اصلی برطرف شود. سفارش دولت‌ان به «نقد پذیری» چیزی نیست جز فروکاستن حقیقت کلی به نمودهای خرد. دامنه‌ی توصیه‌های دولت‌ان چنان فرآگیر می‌شود که دولت‌ها را نیز در برمی‌گیرد. دولتی به دولت‌ها توصیه می‌کند که نقد پذیر باشند و گله‌مند است که بعضی دولت‌ها چرا چنین نیستند خانم بهبهانی خواستار طرحی می‌شود تا با رایه‌ی آن به «دست اندکاران» مشکلات حل شود! گویا «دست اندکاران» کمبود مشاور دارند و یا مثلاً عقل‌شان کم است. خیر، آن‌ها عقل‌شان به کارشان

از همین آخری شروع کنیم: من مطلبی که زنده‌یاد محمد مختاری در آن اصطلاح (اشیان، رمکی، رایه‌کاربرده، نخواهند امام) امانوی کاربرد آن در میزگرد و ظاهر این اصطلاح نشان می‌دهد که به ویژگی فرهنگی و روانشناختی می‌شاره دارد که در آن حس اطاعت‌پذیری، آقا و بندگی، نیاز به راه برده شدن و... در درون آدم‌ها پاگرفته و ثبت شده است. استناد به تاریخ چندهزار ساله‌ی استبدادی و پدرسالاری، پشت‌وانه‌ی نظری این اصطلاح است. به این معناکه در شرایط استبدادی روابط در تمام نهادهای اجتماعی از روابط درون خانه تا روابط دولت و مردم به صورت اطاعت‌کننده و اطاعت‌شونده درمی‌آید و در باور آن‌ها سفت و سخت نشست می‌کند و جای گیر می‌شود. آدم‌ها خود محمل استبداد می‌شوند. استبداد پذیر می‌شوند. بنابراین آزادی ممکن نیست مگر آن که این فرهنگ درونی شده‌ی صلب از میان برود و از میان نمی‌رود مگر آن که آدم‌ها آن را از درون خود بیرون آورده و سپس شاهد آزادی را در آغوش کشند.

جامعه به دلیل حیات جامعه یعنی بالندگی و رشد جامعه و اساساً حیات اجتماعی ضرورت می‌پلاید. (شماره‌ی ۸، ص ۲۱، سیtron اول) به نظر آقای ریس دانا خاستگاه آزادی اندیشه و بیان در رشد بالندگی جامعه است و ضرورت آن از حیات جامعه یعنی بالندگی و رشد جامعه ناشی می‌شود. در این نوع تبیین آزادی انسان آزادی بی‌واسطه نیست، بلکه آزادی با واسطه است. بدین معناکه چون «بالندگی و رشد جامعه» در گرو آزادی انسان است، انسان باید آزاد باشد. به نظر من، رشد و بالندگی جامعه در بعد پاد شده چیزی است در ردیف «منافع ملی»، «امنیت ملی»، «همبستگی ملی» دروحیه‌ی ملی و... یعنی همه‌ی آن چیزهایی که در تمام دنیا حکومت‌ها به آن‌ها استناد می‌کنند تا هرگاه لازم افتاد جلوی آزادی مردم را بگیرند و یا آن را محدود کنند. اگر ضرورت آزادی از رشد بالندگی جامعه ناشی شود، می‌توان هر اندیشه و بیانی را که مدخل آن تشخیص داده می‌شود ممنوع کرد خاستگاه و ضرورت آزادی اندیشه و بیان نه امور بیرون از انسان‌ها، نه رشد جامعه، نه متابولیسم طبیعی بدن، نه منافع ملی، نه خیرخواهی و دلسوزی بلکه در موجودیت انسان است. هرگز به دلیل انسان بودن اش و به دلیل این که در جامعه‌ی بشری پای به هستی گذارده است باید آزاد باشد. برای این که بتواند خود را به عنوان یک انسان تحقیق بخشیده و شکوفاکند باید آزاد باشد و این‌گونه آزادی و این‌گونه تحقیق انسانیت انسان قید و شرط نمی‌پذیرد، زیرمجموعه وتابع امر دیگری نیست. این امر که «آزادی انسان باعث رشد و شکوفایی جامعه می‌شود» نه دلیلی برای آزاد بودن انسان، بلکه معلول آن است. امری است عارضی و البته عارضه‌ی بسیار مهم.

اشتباه است اگر پینداریم که از منظر شرکت‌کنندگان میزگرد همین آزادی تابع «رشد و بالندگی جامعه» متعلق به همه است، خیر! آقای ریس دانا می‌گوید: «آن درد و خواستی که الان برای ما به عنوان آزادی اندیشه و بیان است برای خلیل‌گروه‌های اجتماعی اولویت ندارد و دستکم درد مبرم نیست. کارگران محروم کوره پزخانه... آن‌ها برای شان آزادی که من می‌خواهم داشته باشم بروم جلوی دانشگاه تهران درباره‌ی اکبر گنجی صحبت کنم شاید چندان اولویت نداشته باشد... ممکن است او [کارگر کوره پزخانه] انتقام نمی‌گیریم و بی‌توجه نمی‌مانیم به او.» (شماره‌ی ۸، ص ۲۲، سیtron اول) این گفته، در میان دیگر شرکت‌کنندگان میزگرد هیچ مخالفی ندارد. من سکوت آن‌ها را عالم رضای شان قرار می‌دهم و نقل بالا را دلیل دیگری می‌گیرم براین که در منظر حاضران میزگرد آزادی اندیشه و بیان فقط امر روش‌شنکران است، نه نیاز همه‌ی انسان‌ها. برخلاف نظر آقای ریس دانا، این - مثلاً - کارگر کوره پزخانه است که اتفاق نیاز عاجلی به آزادی اندیشه و بیان دارد چراکه پیشتر امر روزمزه‌اش به آن گره خورده است، البته او از آزادی اندیشه و بیان احتمالاً برای سخنرانی جلوی دانشگاه درباره‌ی اکبر گنجی استفاده نخواهد کرد. بلکه برای حفظ منافع اش از آن بهره خواهد برد، تا دیگر روش‌شنکران منت بررسش نگذارند که: «بی‌توجه نمی‌مانیم به تو»، من دوستان حاضر در میزگرد را به سراغ تاریخ نمی‌فرستم. اما توصیه می‌کنم به سیر اتفاقات و قایع چند سال اخیر در جامعه نگاهی بین‌دانند، شاید با کمی واقع‌بینی نقش و حدود تأثیر «روشنکران» را دریابند. کم ترین نقش را در خواستاری آزادی اندیشه و بیان همین روش‌شنکران داشته‌اند. من منکر تلاش‌ها و کوشش‌ها و ضربه خوردن‌های بخشی از روش‌شنکران نیستم، آن‌ها نیز به عنوان جزیی از جامعه در تلاش و کوشش و ضربه سهیم بوده‌اند. اما اگر می‌خواهیم نقش و وزن و اندازه‌ی واقعی آن‌ها را در رسانه‌ها و محافل خاص به آن‌ها بتنگریم بلکه درست تر و بهتر است که در آینه‌ی اجتماع نگاهشان کنیم.

اگرچه هنوز مواردی هست که می‌شود به آن‌ها پرداخت؛ مثلاً آزادی منفی، (نگاه لیبرالیستی به آزادی انسان) و «آزادی مشتبه» (نگاه سوسیال دموکراسی اروپایی به آزادی انسان)، که جلی از طرف یکی از دوستان میزگرد اعلام طرفداری از آن شده است، اما تصور می‌کنم محورهای اصلی مطرح در میزگرد مورد توجه قرار گرفت. بنابراین به همین حد بسته می‌کنم، مگر نیاز دیگری افتند. ■



خاستگاه و ضرورت آزادی اندیشه و بیان نه امور بیرون از انسان‌ها، نه رشد جامعه، نه متابولیسم طبیعی بدن، نه منافع ملی، نه خیرخواهی و دلسوزی بلکه در موجودیت انسان است. هرگز به دلیل انسان بودن اش و به دلیل این که در جامعه بشری پای به هستی گذارده است باید آزاد باشد. برای این که بتواند یک انسان تحقیق بخشیده و شکوفاکند باید آزاد باشد و این‌گونه آزادی و این‌گونه تحقیق انسانیت انسان قید و شرط نمی‌پذیرد، زیرمجموعه وتابع امر دیگری نیست.

می‌رسد و طرح‌هایی را می‌ریزند و چیزهایی را اجرا می‌کنند که باید. چرا به توهم دامن بزنیم؟

ضرورت آزادی اندیشه و بیان خاستگاه آزادی اندیشه و بیان، چیست و ضرورت آن از چه چیز ناشی می‌شود؟ چرا انسان‌ها باید در عقیده و اندیشه و در بیان احسان و تفکر آزاد باشند؟ به این پرسش آقای ریس دانا چنین پاسخ می‌دهد: «ضروری است همین طوره که متابولیسم طبیعی بدن برای حیات انسان ضروری است، جامعه در حال رشد بالندگی است هرچه رشد اجتماعی بالاتر برود ضرورت فراخوان آزاد اندیشه، هماهنگی منتقدانه‌ی جامعه و نه سرکوب‌گرانه و حمایت از دگراندیشی ضروری تر می‌شود. این دیگر امروز جزو بدبیهای است. این آزادی برای گروههای اجتماعی به دلایل مختلف ضروری است، اما برای خود

هنرمندان در باره‌ی ساسور

آن جه می‌اید پاسخ تنشی چند از هنرمندان به اقتراح نقدنوی است. بر آن شدبیم تا با نظرخواهی از هنرمندان در عرصه‌های مختلف و نیز صاحبان مشاغلی که در کار تولید اثر هنری نقش دارند (ناشران گتاب، ناشران آثار موسیقی، گالری‌داران...) تأثیر منفی ممیزی بر کار و اکثر آنک را از روایای مختلف جوای شویم. پرسش همی طرح و با خود بیست نظر در زمینه‌های مختلف تعامل برقرار نشد. بدین معنی است این اقتراح، تنها پیچ‌غور تو انسنتد پاسخ‌های شان را به این شماره بررسانند. بدیگر دوستان با به کلی و به دلایلی؛ منصرف شدند یا به علت مشکلات کاری قول دادند پاسخ‌های شان را برای شماره‌های بعد تعدیل نظیر کنند. معتقدیم همکاری هنرمندان و کسانی که به هر تجویی با تولید اثر هنری سروکار دارند، می‌تواند روایای مختلف پدیده‌ی ممیزی و سانسور و اثرات منفی آن را روشن کند. منظر پاسخ دیگر دوستان هستیم و از عزیزانی که با تمام مشکلات و گرفتاری‌ها، که بر آن‌ها واقعیانه – از کنار این عماله می‌نمگشته‌ند، سپاهان گزاریم. پرسش‌ها عبارت‌اند از: «تاکنون چه اثراورز شما چهار سانسور شده‌اند؟» (چه پیش و چه پس از انقلاب) یا در حال بروزی و دریافت مجوز به سر می‌برند؟ و چه عددت؟ ۲- نقش سانسور و هنر فرمی‌شی را در خودسانسوری چه می‌دانید؟ این پدیده سانسوری را در کار خلاصی هنری تأثیر می‌گذارد؟ ۳- به عنوان هنرمندان (ناشران) یا تهیه‌کنندگان سینمایی...» تاچه حد سانسور از افت کیفیت اثرات نویسندگان می‌دانید؟ ۴- نقش اجتماعی پدیده‌ی سانسور را چه می‌دانید؟ اثر آن بر پخش اقتصادی چگونه است؟ ۵- فرض کنیم سانسور وجود نداشت، گار شما چه سرانجام به چه سوانح‌جام کوتی می‌باشد؟ ۶- با توجه به سخنان اخیر وزیر ارشاد در این باره، این‌تدهدی هنر و فرهنگ و صععت مربوطه به آن‌ها را چگونه می‌بینید؟

بعد از اقبالی درویشیان و جلیلی که به تک تک پرسش‌ها پاسخ دادند، پاسخ دیگر دوستان کلی است. با آنکه صفرزاده نیز گفت‌وگوی حضوری انجام گرفت.

ارایه نداده‌اند. اگر هم بگویند که نوشهایم و برای سال‌های آتی گذاشته‌ایم، دروغ می‌گویند زیرا امروز باید کامپیوترو اینترنت دیگر جایی برای ذخیره‌ی آثار برای آینده نمی‌ماند. این‌ها همه سبب شده که سانسور تائیر ناید و گذشتند. خود را در این سال‌های ناشان داده است و کسی کتاب سانسور شده نمی‌خواند. ۴ پدیده‌ی شوم سانسور، نقش ویران‌کننده‌ی برآجتماع و اقتصاد می‌گذارد. روزنامه‌ها خبر از ورشکستگی چاپخانه‌داران و ناشران می‌دهند. موسسه‌های پخش کتاب یکی پس از دیگری ورشکسته می‌شوند. رمان و داستان و شعرکه دل‌های انتلطیف و انسان‌ها را نسبت به یکدیگر هم‌دل و هم‌درد و هم‌بهان می‌کرد، در اثر فشار سانسوریه حاشیه رانده شده و حال روزگار هزاران درد بی‌درمان است که زمانی شیوع بیدامی ملتی را از اندیشه‌یدن و تفکر بازدارند و درهای کسب اطلاعات و روشی بینش را برآور بینند. ۵ اگر سانسور وجود نداشت من می‌توانستم با امید بیشتر، با پشتکار بهتر و بدون ترس از توقیف و خمیرشدن کتاب‌ام، کارکنم. من می‌توانستم کتاب‌های ام را در همه‌ی کتاب‌فروشی‌ها پیدا کنم و می‌توانستم با جوانان بدون واهمه جلسه‌های آموزش داستان داشته باشم. می‌توانستم در کانون نویسنده‌گان ایران برنامه‌های سودمدنه برای بالا رفتن تیار کتاب و علاقه‌مند کردن دیگران به کتاب، ارایه دهم. اگر سانسور نبود کانون نویسنده‌گان ایران می‌توانست به پیش‌گیری از نایاب سامانه‌های کنونی در زمینه‌ی ادبی و هنری پایان دهد. ۶ این سخنان غیرکارشناسانه، وضع کتاب را بدتر از این می‌کند اما از آنچه‌که هیچ‌گاه امید و اعتماد خود را از دست نداده‌ام، مطمئن هستم که خرابی چواز حد پندرد آباد می‌گردد.

ثمیلا امیرابراهیمی (نقاش): سکوت همیشه هم علامت رضایت نیست سخن گفتن از سانسور یک دور باطل بی‌فائده و معیوب به نظرم رسد. چراکه در این شرایط به جز ذکر شواروی‌های متوفع فردی و حرفاً، هر سخن دیگری که بدون سانسور منتشر شود، صرف‌اکلیاتی واضح و میرهن است که تکرار آن چیزی را تغییر نمی‌دهد. امروز حتاً سیاست‌داران و کشورداران و ممیزان فرهنگی هم می‌میلند از سانسور به عنوان شغل اجتماعی خود نام برپنده، و همه‌کمایش می‌گویند: «سانسور چیز بدی است» یا «اما سانسور نداریم»، پس بهتر است تحلیل و تفسیر مفهوم سانسور و نامهای تازه‌ای را که می‌توان برآن گذاشت تازشی اش پنهان شود به متخصصان آن و آگذار کنیم. اما این مساله که چرازدیگر به سی سال بعد از انقلاب بزرگ ایران هنوز هیچ تعریف مدون و هیچ روش قانونی برای برخورد با فعالیت‌ها و آثار هنری وجود ندارد و این عرصه‌ی حساس زندگی ما همچنان دستخوش انقباض‌ها و انبساط‌های گهگاهی و دلخواهی است، امری است که می‌توان، و باید به آن پرداخت. عاقبت روزی باید قانون و معیاری باضمانت اجرایی معتبر به وجود بیاید تا از امنیت کار و فعالیت ذهنی و اجتماعی توییندگان و هنرمندان این مرز و بوم حمایت کند و مانع از به هدر رفتن وقت و سرمایه و نیروی خلاقه‌ی ایشان شود. و گزنه صرف بحث و گپ و در دل درباره مشکل قدیمی سانسور به اندازه تاریخ مسابقه دارد و روز به روز غم انگیزتر و ملال آورتر می‌شود. از این روبرغم دلسردی و بی‌میلی برای ورودیه این بحث، به امید آنکه از تجمع آرای مختلف نتایج عملی و مفید حاصل شود، سعی می‌کنم تا حد امکان به شکل‌کلی و یکپارچه به این پرسش‌ها پاسخ دهم. کارمن هم مانند اکثر نویسنده‌گان و هنرمندان ایرانی، از سانسور در امان نبوده.

علی اشرف درویشیان (نویسنده): نقش ویران‌کننده سانسور

۱ بسیاری از نوشهای و کتاب‌های من چه پیش و چه پس از سال ۱۳۵۷ سانسور شده و برخی از آنها هنوز در سانسور ندید. پیش از انقلاب: ۱- ابر سیاه هزار چشم، ۲- گل طلا و کلاش قزم، ۳- آشیوران (با نام مستعار طیف تلخ‌ستایی)، ۴- کتاب بیستون (جنگ ادبی و هنری کرمانشاه)، ۵- کتاب کودکان و نوجوانان (مجموعه‌ی آثار بجهه‌ها) شماره‌ی اول، ۶- روزنامه‌ی دیواری مدرسی ما، ۷- مقالات (مجموعه‌ی مقاله‌ها) - پس از انقلاب:

۱- قصه‌های بند (از سال ۱۳۵۹)، ۲- از این ولات (از سال ۱۳۵۹)، ۳- آشیوران (از سال ۱۳۵۹)، فصل نان (از سال ۱۳۵۹)، همراه آهنگ‌های بایام (از سال ۱۳۵۹) (از چهار کتاب به طور مستقل در سال ۱۳۸۵ یعنی پس از ۲۵ سال مجوز انتشار گرفتند). ۴- رمان چهار جلدی سال‌های ابی پس از دو سال متعطل در ارشاد، چاپ اولش مجوز گرفت برای چاپ دوم باز هم دو سال متعطل شد و پس از آن تاکنون منتشر شده است. ۵- مجموعه‌ی داستان های کوته‌داری کوته‌داری داده شد. ۶- افسانه‌های و متن‌های کودکان و نوجوانان نویشنده‌ام که همه‌ی آنها پس از انقلاب به چاپ رسیدند. اما پس از سال ۱۳۵۹ ادیگر مجوز انتشار نگرفتند تا پس از ۲۵ سال که تنها ۴ عنوان آنها را در یک مجموعه به چاپ دادم و مجوز گرفتند و به نام مقاله‌های آن سال ها، منتشر شدند. ۷- افسانه‌های و متن‌های کردی در سال ۱۳۶۷، پس از سه سال معطلي اعاقت مجوز انتشار گرفت. ۸- مجموعه‌ی کتاب‌های کودکان و نوجوانان که پس از انقلاب تا سال ۱۳۵۹ یا زده شماره‌ی آن به طور ماهیانه منتشر می‌شد، از انتشارش جلوگیری شد. ۹- رمان سلول ۱۳۸۱ که از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ پنچ بار چاپ شده بود تا سال ۱۳۸۱ مجوز انتشار نگرفت. این کتاب در آلمان در سال ۱۳۷۸ هم چاپ شد. ۱۰- مجموعه‌ی داستان شب آیستن است هم در سوئی چاپ شد چون در ایران مجوز نگرفت.

۱ نقش سانسور در آثار هنری و ادبی و در همه‌ی زمینه‌های اندیشه‌ی انسانی، مخرب و تباکننده است. نتیجه‌ی ۲۷ سال اعمال سانسور مسبب وضعیت ادبیات و هنر امروز ایران شده است: تیارا پایین کتاب‌ها، سست و سبک بودن مضماین و چارچوب‌های داستان نویسی. عدم استقبال جوانان به این پدیده‌ی حیاتی و در نتیجه عدم تفکر نسبت به مسائل.

۲ در گذشته هنرمندو نویسنده به خاطر عشق و علاوه‌ای که بکارش داشت به خاطر مسوولیتی که در خود در برآورده بگران حس می‌کرد به کار شبانه روزی خود برای خلق آثارش ادامه می‌داد. اما این روزهایه ب خاطر فشار سانسور از یک سو و فشارزندگی به هنرمند و نیازمندی‌های زندگی از سوی دیگر، کم ترکی است که آثارش تحت تأثیر قرار نگرفته باشد. البته این مربوط به کسانی است که از راه نوشت آثار خود، امرار معشاً می‌کنند. حساب کسانی که نیازهای مادی ندارند، جداست. آنها البته در اثر تمعن و گشایش زندگی نیازی به درآمد ندارند و خود از هر نظر تامین اند و البته می‌بینیم آن بی نیازان نیز کار مهمی

پیشوا و زیرزمین ها مهاجرت کردند. اما در این مهاجرت بخشی از مردم هم به عنوان مخاطب های هنری به دنبال آن به زیرزمین هارفتند. هنردوستان و به بیژه جوانان تشنده و نیازمند، برای تماس با هنری که جرقه های امید و عشق به زندگی را در روح شان روشن کند و دردهای شان را تسکین دهد، خود را به نمایشگاه ها، گنسرت ها، تالارها و فیلم هایی می رسانندند که گاه با بدترین و سخت ترین شرایط در خانه های کوچک و اجمن های فرهنگی خارجی برگزار می شد. در همین سال ها من نیز مانند برخی دیگران نقاشان، سه نمایشگاه خصوصی برگزار کردم که یعنی دگان آن به تاچار همه از آشنايان و اطرافيان ام بودند.

وزندگي ادامه یافت تا سال ۱۳۶۷ اكه سال نفس کشیدن مردم بود و احساس راهی از افسارها و اضطراب های جنگ. چيز زیادي فرق نکرده بود، بهشت نشده بود، فقط ابرهای سیاه کمی عقرب رفته بودند و کابوس و حشت مرگ آرام گرفتند. به مرور، فرهنگسراها، تالارهای موسیقی و گالری های هنری یک به یک بازگشایی، یا تاسیس و فعل شدند. در فاصله هی یک دهه خلی چیز هادر ایران و جهان تغییر کرده بود و فضای اجتماعی و فرهنگی ایران پوست انداخته بود و هنرمندان جوانی که دیگر کمتر دغدغه سیاست داشتند در عرصه های مختلف هنری ظاهر شده بودند. از سال ۱۳۶۷ تا سال ۱۳۶۸ روشن معمول در ارایه کارهای تجسمی این بود که هنرمندان متی پیش از رایه کارهای شان عکس آثار خود را به بخش تجسمی وزارت ارشاد می فرستادند تا بازبینی شود و در صورت موافقت می توانستند آن ها را رایه دهند. خود این رسم و شیوه نه تنها اثر هنرمند بلکه ذهن او را فلت و مهار می کرد و سانسور دولتی را خود سانسوری روشن فکر کان تقویت می شد. با این همه در این دوره هم چند کار اجازه نمایش پیدا نکرد. مضامین یکی دوتا زاین کارهای خلیلی ساده بود و به زندگی روزمره مردم می پرداخت - البته اگر اجازه داشته باشیم آدم هایی مثل خودمان را هم جزو مردم به حساب بیاوریم - به هر حال تیپ آدمها چندان هم مهم نبود، چون اشخاصی که نقاشی می کردم بیش تر به صورت سایه های سیاه بودند و جزیات جنسیت و لباس در آن ها کمتر آشکار بود. با این همه، از نظر میزان جای تفسیر همیشه باز است و تصور آن ها در مورد این آثار برای صدور حکم طرد آن ها از انتظار عمومی کافی بود.

در دوره هیئت ساله ریاست جمهوری آقای خاتمی بار دیگر سانسور ملایم تر شد و در مورد آثار تجسمی، از گردن وزارت ارشاد برداشته و به دوش خود هنرمند و مدیر گالری گذاشته شد. در این دوره فقط نمایشگاه فردی و چندین نمایشگاه گروهی داشتم و دو کتاب از نهادی های ام را به چاپ رساندم. نه اینکه مطلقاً مشکل گذشت: اما به هر حال برای ما هنرمندان، گالری داران و حتا بینندگان دوره ای روی و قابل تحمل تر بود. گمان هم نمی کنم با این روش چندان زیاده روی و توهینی به شوونات اسلامی و اخلاقی صورت گرفته باشد. چون در هر حال همه می ماید گرفته بودیم که چه طور خودمان را سانسور کنیم. اما بدی دوره های پیش این است که آدم لوس و خوش خیال می شود و یادش می رود که قرار نیست چیز های رویه پیشتر شدن بروند.

در یک سال گذشته بار دیگر کارشناسی و سایر فعالیت های فرهنگی و هنری کشور با تضییقات شرم آور و ناایمید کنندگانی رویه رو شده است که ضرر های مادی و معنوی آن به هیچ وجه با اهداف مصلحت جویانی سیاسی و ایدئولوژیک آن تناسبی ندارد. در همین ماه گذشته سومنی کتابی که باکار و هزینه شخصی از نقاشی های آن آماده کرده بودم بعد از سه ماه انتظار برای مجوز دوزارت ارشاد، بی آنکه توضیحی داده شود غیر مجاز اعلام شد و نتیجه ی چند سال کار هنری ادبی و گرافیکی کتاب ام به سادگی برپارفت. در حالی که این کتاب تفاوت چندانی با دو کتاب پیشین نداشت و در دشمن آن کاملاً دور از انتظار من و اطرافيان ام بود. این همه سانسور برای چیست؟ مگر انتشار چیزی حدود ۱۰۰۰ نسخه از کتاب

خود سانسور شده، فروش حد اکثر ۳۰۰ نسخه از آن در یک دو سال و خوانده شدن نیمی از این تعداد در یک کشور ۶۰ میلیونی چه اثری می تواند داشته باشد؟ اما مساله فقط این نیست. فکر می کنم سانسور، در دوره های مختلف تاریخ کشور، آگاهانه و به عنوان یکی از مهم ترین عوامل موثر در ایجاد بیماری مهلک بی تفاوت اجتماعی، برای مأربنامه ریزی شده تادر ذهن و روان اجتماعی مارخنه کند و درونی شود. در ترتیب زندگی تاریخی و فرهنگی مان می آموزیم این خوره ای اکتسابی را جون بیوست و می مان بیدریم؛ اندیشه ها و احساسات خود را پنهان کنیم، غم و شادی و عشق و نفرت و ملال و آرزو و تمام غرایز طبیعی مان را سرکوب کنیم، غم و آدم هایی دروغی و جعلی از خودمان بسازیم که نظام های اجتماعی مان در طول تاریخ از مامی طلبند. از کوکدی و جوانی می آموزیم که چه طور «خودمان»

پیش از انقلاب اولین بار که دچار ضربه هی سانسور شدم، سال ۱۳۶۷ بود. پیش و دو سال داشتم و سال آخر داشتم که حقوق بودم، هرگز لحظه ای که نمونه ای چالی او لین و آخرین کتاب شعرم «ناکجا آباد» را بعد از بازگشت از ممیزی را بدست امدادن، فراموش نمی کنم. کتاب بیچاره آن چنان باعلامت های ضربه دار و داره گله بلزن شده بود که هیچ «اصلاحی» چرا هاش نمی کرد. باتمشابه آن علامات احساس کردم ساکنین بی جهودی آن محکمه های اداری، در حقیقت روح و ذهن من ضربه دشیده اند و کلو و هستی و حقوق فردی را نیز مانند سیاری از هنرمندان دیگر زیر پا گذاشتند. البته شاید ممکن بود باز هم روی این کتاب کار کنم و مدتی بعد دوباره آن را به مسلح پرسنتم و بیست نتیجه چه می شود؛ اما به نظر آمد آن کتاب دیگر آن چه من می خواستم، نخواهد شد. بنابراین، از چال آن منصرف شدم و تمام نمونه ها پیش از صحافی به شرف خمیر شدند نایل آمدند.

فکر می کنم در آن زمان حساسیت به تصاویر کم تراز کلمات بود. چون در همین سال ها با این که نقاشی های ام موضوعات اجتماعی داشتند، اکثرا به نمایش می رسیدند، اما به عرض برخود با سانسور دولتی، گاه مورد حمله و انتقاد منتقدانی قرار می گرفت که با تاکید بر حقانیت هنر فارغ از موضوعات اجتماعی و سیاسی، نوعی سانسور روشن فکر مانند را بر هنرها تصوری اعمال می کردند. نتیجه هی مخرب سانسور دولتی روشن فکری بر همه ای ا نوع هنر، پنهان بردن هنرمندان به نمادگرایی و استفاده از رمزها و استعاره های کلیشه ای و نخ نمایی بود که به تدریج هنر اجتماعی پیش از انقلاب را تسخیر کرد و بیش تر آثار هنری «معترض» دوره ای آخر رزیم پهلوی را به ورطه ای اشکال خامی از آرمان گرایی و رمانیسم انقلابی کشاند.

چند سال بعد در سال های اول انقلاب، تحت تاثیر فضای تازه ای اجتماعی و تجربه ای پر جنب و جوش انقلاب - دوره ای که مثل شهاب سریع و زود گذر بود - من نیز مانند سیاری هنرمندان دیگر بیش از پیش مجدوب واقع گرایی در هنر شدم و تعداد زیادی از نقاشی هایی به مضامین روزمره زندگی مردم و قایع اجتماعی روزهای انقلاب اختصاص پیدا کرد. اما هنوز یکی دو سال پیش تر نگذشته بود که وحشت و سانسور عمومی. فضای اجتماعی را تخلص و سیاه کرد و هنرها را یک سر به خانه ها و زیرزمین ها تاراند. در این شرایط تقریباً هیچ یک از آثاری که در فاصله ای بین سال های ۱۳۶۷ تا ۱۳۵۹ از محنت های اجتماعی نقاشی کردم (از آن جمله، مجموعه ای مفصلی از نقاشی های انقلاب) به دلایل مختلف هرگز به نمایش عمومی در نیامدند. گالری های هنری تا حدود ده سال بعد از انقلاب تعطیل بودند و هنرمندان برای ارایه کارهای خود هیچ مکان رسمی و عمومی در اختیار نداشتند. از آن گذشته، تنهاهنری که حق نفس کشیدن و ارتباط با مردم را داشت هنر تبلیغاتی مدافعان شعارها و خواسته های سیاست و حکومت بود و با اینکه هنرمندان معدودی با این شرایط کنار می آمدند اما به نظر می رسید آثار آن های برای اشغال تمام فضای هنری شهر و کشور کاملاً کافی است. در هر حال، با جدایی هنر از مردم، برخی از هنرمندانی که به اصطلاح آن روزها «دگراندیش» بودند عطای وطن را به لقای اش بخشیدند و از کشور فرار کردند. بسیاری دیگر، در خانه ها و کارگاه های شان مانند و کارکردن اما تنها حلقه ای کوچکی از دوستان و نزدیکان شان تن ایستادند از دین آثارشان بهره مند شوند. سانسور این دوره بسیار شیوه هی «خودسانسوری» بود. اما اتفاق هم ذهنی و درونی نبود. از آن جاکه مگهنه نه تهها تاریخ بلکه تجربه های شخصی خودمان را هم فراموش می کنیم. یعنی به گمان ام باید فراموش کنیم تا بتوانیم زنده بمانیم و ادامه بدهیم - یاد آوری می کنم که با وجود آن که در آن روزهادر عین آن که تعريف روشن و قانون مشخصی درباره هی هنر و شیوه زندگی مجاز و جوond نداشت، اما هیچ هنر و شیوه بی جز هنر رسمی و شیوه زندگی عرفی «حق و فرست نمایش عمومی نداشت و اگر نمی خواستی با اقدامی جنجالی و قهرمانانه تنها چند همگان - و از جمله نبروهای بی هویت اما پرقدرت - را جلب کنی باید به این شرایط عمومی تن می دادی. از سوی دیگر واقعیت این است که همه ای اندیشه هایی شوند، خواه و ناخواه تاریخ مصرف درونمایه های سیاسی و اجتماعی افزاییده می شوند. اما هیچ هنر و شیوه بی جز هنر رسمی و سنتگین تر و «هنری اترن» تا سال ها و شاید هر همی مانند امامه هر حال گزارشی یا برداشتی از دوران ویژه خود هستند و آفرینندگی این آثار جزا بیان و تعریف هنر از مزمان و مکانی که در آن زندگی می کنند و شریک کردن آن ها در اندیشه و احسان خود آرزوی ندارد.

به هر حال بعد از انقلاب تمام هنرها «غیر رسمی» چه هنر شیک و تزیینی دوره ای سلطنت و چه هنر مدرن «بامحتوا» یا حتا هنر مردمی به

۶ آن قدر از این حرف‌ها شنیده‌ایم و نتیجه اش را تیزدیده‌ایم که دیگر نیازی به تکرار ندارد.

منوچهر صفرزاده (نقاش): سانسور بلای جان هنر



۱ سانسور بلای جان هنر است، شکل‌های مختلف دارد و یکی از مهم‌ترین مسائل مربوط به آن بستگی دارد به فرهنگ سانسورچی‌ها که تاچه حد و حدودی از هنر شناخت دارند و این که آیا هنر را در کل و در صورت‌های گوناگون اش چگونه می‌شناسند. سانسور در همه چیز جو دارد، در انواع حرکات زندگی سانسور می‌تواند حضور داشته باشد. اما درباره نقاشی، سانسور در قبیل از انقلاب به خاطر این که سانسورچی‌ها آن موقع

شناسختی از نقاشی نداشتند و بعد هنر نقاشی را در واقع یک جوردشمن نظام نمی‌دانستند - چون فکر می‌کردند این کلمه و در واقع ادبیات و شعر است که می‌توانند نظام گذشته را زیر سوال ببرند آن جان نقاشی نداشت، اما به مرور در روزیم گذشته این اوخر سلاوک فرمیده بود که باتفاقی و هنرهای تجسمی هم می‌شود مثلاً افشاگری کرد، ولی زیاد طول نکشید و انقلاب شد. اما در انقلاب در واقع هنرهای تجسمی به ویژه نقاشی به خاطر کلپردی که می‌توانست میان توده‌ها و مردم داشته باشد، پرچم‌دار انقلاب شد. به ویژه نقاشی‌های دیواری آن موقع خیلی به هواداری و شناخت مردم از نقاشی کمک کرد یعنی مردم متوجه نقاشی شدند، و نقاشی‌وارد اجتماع شد. آن هم، به این دلیل که در یک دوره‌ی زمانی نقاشی و مردم باهم شروع کردند به حرکت کردند و این حرکت به نظر من سیاست‌تائیرگزار بود مثلاً برای نمونه من در مورکار خودم می‌توانم بگویم وقتی واقعی ۱۷ شهریور در میدان کار زاله اتفاق افتاد چون خانه‌ی مادری که آن منطقه بود، من این موضوع را برای کشیدن یک تابلویانه قرار دادم، یک تابلوی تقریباً ۱۰ متری در عرض ۲ متر روی پنل‌های دمگاهه‌ی یعنی جداگاشه موضع اش انقلاب شد. من این تابلو را در بهار سال ۱۳۵۸ در تقاطع بلوار کشاورز و صال بدیوار صافی که آن جای بود نصب کردم و در واقع یک نمایشگاه خیابانی بپراکردیم. به غیر از آن من سه پیام راهنمای بودم آن جای بک یوم سفید گذاشتند بودم هر روز هم یک پرتره‌ی آن جاگارم کردیم و این یک جور تبلیغ بود برای نقاشی و انقلاب. در دوره‌ی جنگ، من نقاشی دیواری کل کردم و انجمن اسلامی کارخانه‌ی ایران تبریز عکس سه شهید را داده‌ام که آن هارادر یک مجموعه‌ی روی دیوار کارکنم. اما بعد از ده روز که کل تمام شد فریم از آن ها عکس بگیریم، دیدیم دیوار را اسفید کرد همان‌طوری شروع شد، سال ۶۹. حتا خود آن ها هم اولین سانسور‌های در نقاشی این طوری شروع شد، سال ۶۹.

نمی‌دانستند که نقاشی هم می‌تواند پیام‌آور انقلاب باشد. حالا که نقاشی هم می‌تواند پیام‌آور انقلاب باشد پس بهتر آن است که این یام‌ها بایام‌هایی باشد که از سانسور گذشته باشد. این اولین چیزی‌ای بود که سر نقاشی آمد بعد کارهایی که در جاهای دیگر شده بود، آن ها هم رنگ خورد. و اولین رنگ خوری‌ای هنر نقاشی با کارهای من در ایران تبلیغ شروع شد و بعد هم جاهای دیگر مثلاً ترمهیان جنوب و... این وسط سانسور خیلی می‌بود و اتفاقاً این طوری شروع شد. ممکن است نقاشی برای دوره‌های مسایل انقلابی و اجتماعی را موضوع کارش قرار بدهد ولی همیشه این طور نیست و نقاشی فقط این هم نیست، نقاشی‌شکل‌های گوناگون دارد و نقاش هم کارهای گوناگون انجام می‌دهد یعنی موضوعات گوناگونی هم این موضوع کارش قرار می‌دهد. القصه، کاریه آن جا رسیدکه ماجموعه شدیم کارهایی همان را به صورت خصوصی نمایشگاه بگذاریم، بعد از این گفت نه باید باید اجازه بگیرید.

و این سال‌های ۶۶ و ۶۷ است که تا پیش از آن اصلاح‌نماشگاهی وجود نداشت، اصلاح‌گالری وجود نداشت، ما جاهایی را مالدو سه نفری می‌گرفتیم و در آن نقاشی می‌کردیم بعد آن جان‌نماشگاه همی‌گذاشتیم و خیلی هم شلوغ می‌شد به خاطر همین هم ارشاد به این فکر افتاده که مجوز بدده. در سال ۶۷ به خانم سمعون اجازه دادند گالری اش را باز کنند و خانم گلستان هم هم چنین که افتتاح کارش باکارهای سپه‌بری بود و عکاسی‌های کسواییان و بعد هم نقاشی‌هایی من این افتتاح گالری گلستان به این ترتیب بود که این قدر شلوغ شده بود که مردم در خیابان می‌استادند. مردم بعد از هفت هشت، ده سال از گذشت انقلاب تشنگی می‌کشانند. در تمام این سال‌ها همی‌کارمند بودند یادگاری بودند یک پولی در می‌آوردند ولی نقاشی‌های حرف‌هی که جز نقاشی کردن راه دیگری برای نان خوردن نداشتند

نشایم و با تقلید، دروغ گویی، فرست‌طلی و آسان‌گیری کار خود را در خفا به پیش ببریم. سعی می‌کنیم معنای لغت «ت قی ی» را بفهمیم و فلسفه‌ی آن را راهکار اصلی زندگی مان قرار دهیم و به این ترتیب، سانسور در طول تاریخ، برای «دستکاری» فر همیت فرد و جامعه مقید واقع می‌شود.

اما نتیجه سانسور فرهنگ‌دایی از جامعه است و قیمت هنر و فرهنگ از جامعه بی‌رحمت بینند. آن جامعه مرده است. خلاقیت در هنر یا آزادی و امید به پیشرفت حرکت می‌کند. در نبود این امید و امانت، کار فرهنگی بی معنای شود و هنری جز هنر تقلیدی و بی مایه و یکنواخت به وجود نمی‌آید. در شرایطی که بسیاری از نویسندها و هنرمندان بیش از آن که برای محظوظ شکل کار خود وقت و تیز و پگارند باید برای انتشار و تبلیغ و فروش آن جان بکشند، طبیعی است که هنر و فرهنگ رویه انتقطاط می‌گذارد. در جامعه بی‌که قشر فرهنگی و کتاب خوان آن روزی روز ضعیف ترمی شود. ایجاد این همه موانع مختلف برای نشر و توزیع کتاب و نمایشگاه هنری تهابه معنای کشتن هنر و فرهنگ است. تضییقات ناشی از سانسور، گذشته از زیان‌های اقتصادی و سیاسی که به مبارکه آور، دیر باز زود، دست‌اندرکاران شرافتمند و بی‌گیر این عرصه را فیصله ناچار به کارهای «خلاف» سوق خواهد داد. رواج تمهدات پنهان کارانه در آفرینش آثار فرهنگی و هنری، چاپ کتاب در آن سوی مزراها و یا چاپ و توزیع بدون مجوز آثار در داخل کشور، از جمله پیامدهای ناگزیر و موجه دشواری هایی است که برگزینند فرهنگی تحمل می‌شود. سانسور که همواره در این مزرا و يوم چون شمشیری آخه، کارو هستی و امانت شغلی و حقوق فردی و اجتماعی خادمین فرهنگ و هنر را تهدید کرده است، حریه‌ی کوتاه‌مدت و بدعاقتیت برای مبارزه با آزادی هنر و اندیشه است. جای بسی تأسیت که نزدیک به سی سال پیش از انقلاب در وزبان، «ماکیاولیسم» را محکوم کرده اند در زندگی روزمره بالاخره به جای می‌رسند که وادار می‌شوند برای حفظ و پیش‌بردازی از رش‌های والا، خود را وسایل و شیوه‌های نادرست استفاده کنند. نایوی دیروزها و اخلاقیات اجتماعی به تغییر شکل و ماهیت افراد و احساسات از خود بیگانگی و افسردگی عمومی منجر می‌شود. امادر این استحاله بزرگ تهای می‌شوند از ضرر قرار بود آزادی و معنویت و شرافت و سریلندی برای مایه‌باری باور در روزی نیست که شاهد و روشکنگی و سرافکنگی و نامیدی و تباہی عده‌ای از دوست داران کار فرهنگی و اجتماعی نباشیم. در دنیا که بسیاری از کسانی که همواره در دل وزبان،

می‌رسند که وادار می‌شوند برای حفظ و پیش‌بردازی از رش‌های والا، خود را وسایل و شیوه‌های نادرست استفاده کنند. نایوی دیروزها و اخلاقیات اجتماعی به تغییر شکل و ماهیت افراد و احساسات از خود بیگانگی و افسردگی عمومی منجر می‌شود. امادر این استحاله بزرگ تهای می‌شوند از ضرر قرار بود آزادی و معنویت و شرافت و سریلندی برای مایه‌باری باور در روزی نیست که پنهان کاری لازم و ملزم بگردند و این شمشیر دلبه دیر یا زود برگردن خود شمشیرکشان هم فرود می‌آید. سکوت همیشه هم علامت رضایت نیست.

ابوالفضل جلیلی (فیلم‌ساز): همه‌ی فیلم‌ها بدون پروانه‌ی نمایش

۱ کلیه‌ی چهارده فیلمی که پس از پیروزی انقلاب تاکنون ساخته‌ام به طور کلی هیچ کدام تاکنون موفق به اخذ پروانه‌ی نمایش نشده‌اند و نیز اکران سینماهاران دیده‌اند. چهارده‌همین فیلم هم نیز مدت شش ماه است که منتظر جواب در خصوص اجازه نمایش می‌باشد. آخرین کارم رانیر که پانام حافظ ساخته‌ام، خود تصمیم دارم که پروانه‌ی نمایش برای اش دریافت نکنم. چون از این باری که همه‌ی اش به اش باخت بوده خسته شده‌ام.



۲ یکی از خصوصیات انقلاب نداشته و ندارند یادگرفته اند که چهگونه، آن که هستند را بگونه‌ی آنی که نیستند بروز دهند. امامون چون هیچ ام، از نمایش هیچ تاثیری در کارمن ندارد. به جز این که کارهای ام همیشه مهوج رانده است. آن ها که مرا سانسور کردن، به من آموختند که چگونه می‌توان از لایبرتی پیچ در پیچ این زندگی عبور کرد، به نوبه‌ی خود از همه شان سیاست گزارم.

۳ سانسور آدم‌های را در چاره‌گانگی شخصیت می‌کند، یعنی این که آنی را نشان دهند که نیستند و این صداقت جامعه را خدشده دار و کشور را به تباہی نمایشگاه بودند. ما هم به صورت مخفی، زیرزمینی نمایشگاه می‌گذاشتیم. در تمام این سال‌ها همی‌کارمند بودند یادگاری بودند یک پولی در می‌آوردند ولی نقاشی‌های حرف‌هی که جز نقاشی کردن راه دیگری برای نان خوردن نداشتند

۴ همه‌ی مردم فیلم‌های ام را می‌دیدند و می‌فهمیدند که من چه قدر گزگ و رشد صعودی می‌کند.

۵ همه‌ی سوادم هم هر جا مرا می‌دیدند به جای تشویق، نقدم می‌کردن.

۳ خصوص مسائل اقتصادی و...
از نظر روانی تهاکاری که سانسور با من کرده، این است که تماشاچی من را گرفته ولی کار ام متوقف نکرده. من کار خود را می کنم، من که برای سانسور نقاشی نمی کنم، من برای نقاشی و مردم نقاشی می کنم، در واقع من به دنبال خلق زیبایی هستم که این خلق زیبایی متعلق به خود مردم است. چرا؟ چون به مردم کمک می کند تا شنیدن ها و زیبایی را که در جوشن است و فراموش کرده را بیش بیاورد.

۴ من فکر می کنم جلوی خلاقیت رانمی شود گرفت. امروز بمنظر بعضی ها دوره، دوره ایستره، مینیمال آرت، گنستیت چوال آرت، کارهای سوپرآلیستی و از این چیزها است: یانه این دوره به مسرسیده و حالا ملاده رهی نقاشی فیگوراتیو است. اما هنریه این چیزها مربوط نمی شود، هنر کارش خلق کردن زیبایی است و نمی توان جلوی آن را گرفت. ممکن است در یک دوران به دلایل و شرایط گوناگون مثل سانسور، انواع و اقسام حرکات جلف و غیر اجتماعی و... روند خلاقیت را به تأخیر اداخت ولی خلاقیت رانمی تواند بکشند. این خلاقیت است که سانسور را می کشد. این سانسور است که تسليم خلاقیت می شود نه خلاقیت تسليم سانسور.

رضالواسانی (چایگر و نقاش): هنر فرمایشی نمی شود

به نظر من پرسش های طرح شده بیشتر در زمینه سیاست مطرح شده اند نه در حوزه فرهنگ، زیرا آن طور که دریافت می شود، امور سیاسی در حال حاضر، ارتباط بارخاده های بیرونی دارد و فرهنگ بی شک بادردن مرتبط است. (با خود، با آن درونی) و اگر سانسوری ایجاد شود و اعمال می گردد ابدی از درون ملن نشات می گیرد.

عیب جویی و خردگیری چنان چه با اغراض شخصی، گروهی و... توأم باشد. گاهی می تواند مانع بروز ظهور امور و افکار نوین گردد و همین امر موجب رکود و تقليد می شود. چه چیزی باعث می شود تاشخص، گروه و... چنین کنند؟ ای آن عمل بدین معناست که آنان مسایل را بهتر و صحیح تر درک می کنند؟

به نظرم بیش ترین سانسور اخودی هادر مورد خودی هاتجام می دهنند، برای بهتر مفهوم شدن آن چه می گوییم. کمی توضیح می دهم. آیا مددگری ای در حیطه فرهنگ و هنر، آن هم از طریق کسانی که به این کار اشتغال دارند باعث سانسور نمی شود؟

آیا، زمانی که مابه نوعی از امور تجسمی اشتغال داریم باید نوع دیگر را پذیریم و آن را تقبیح کنیم؟

شاید در این راه بهترین آن باشد که انسان ها بتوانند در کنار هم و بدون

پیش داوری بارایت انصاف و عدل زندگی کنند. به نظر من بزرگ ترین و رایج ترین نوع سانسور که باعث خود سانسوری می شود مددگری و تقلید است. چنان که دیده اید و دیده ایم، هر از گاهی در زمینه هنرهای تجسمی، موجی پدید می آید. اگر کسی همراه آن موج شد که هیچ و اگر نشده مورد توهین و نقد های مغارضانه قرار می گیرد، گویی مددگر ایان و مقلدان، اندیشه و دریافت خود را از محیط و عموماً مغرب زمین، بهتر و صحیح تر می دانند و درباره آن چنان تبلیغ می کنند که باعث می شود، اشخاص از باورهای خود، نوع زیبایی شناسی و نیاز درونی خویش دست بردارند و همراه آنان شوند. (ای این عمل سانسوری خفتة و پنهانی نیست؟) از دیگر مواردی که باید یاد آوری کنم، کلمه هنر فرمایشی است. از نظر من، هنر فرمایشی نمی شود، هنر، هنر است، هنر هیچ گاه به فرموده دیگر شخص به وجود نمی آید.

طبیعت مسیحی داد است و مشق لیک جوده در توبینندگان را دوایکنند فکر می کنم آن چه، منظور نظر طراح سوال بوده است، تبلیغات و کارهای تبلیغی باشد و گرنه بسیاری از آن چه در حوزه های مختلف هنری موجود است و باعث افتخار است، به ظاهر شکلی فرمایشی داشته است. اما به وجود آور ندهی آن آثار، چنان خلاق و بانیاز درونی بوده اند که رنگ فرمایش را از آن آثار زد و در این میان تنها هنر را باقی گذاشته اند.

نقض مفرضه، عیب جویی و خردگیری کردن، متناسبانه پیش تر درین اهل ظاهر و فرهنگ نمایان متداوی است.

اهالی فرهنگ متناسبانه پیش تراز آن که به درون، به معنای واقعی فرهنگ رجوع کنندگه بیرون و آن چه مور دیست و تبلیغاتی است اعتمان می کنند که این عمل خواسته با خواسته موجب عدم رشد اندیشه های پاک و مستقل می شود.

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

مجبوه بودند از فروش کارهای شان رندگی را بگذرانند و من که از سال ۱۹۵۴ استعفا دادم و از تأثیر بیرون نمی داشتم، هیچ جا شاغل نبودم و هیچ حقوقی هم از جایی نمی گرفتم، همین الان هم بندنه نه حقوق بگیر جایی هستم نه دفترچه هی بعدهی درمانی دارم نه هیچی، از یک پناهنه وضع من بدتر است. آن موقع هم چنین وضعی داشتم، بعد خوب آن جا که زیرزمینی بود من آزادی عمل داشتم و همهی کارهایی که می کشیدم را به نمایش می گذاشتم، وقتی به ما اجازه دادند بیلداز کارها عکس می گرفتم و می پریدم ارشاد، ارشاد گنترل می کرد. به من هم خانم گلستان گفت که فقط می توانی منظره و طبیعت بی جان و پرتره بکشی که پرتره هم زیاد موهای افسان در شیوه ناشد این طور کارهای را فقط اجازه می دهدند. ما هم خلاصه رعایت کردیم، سال ۱۹۶۹ بود که رشم ارشاد بیرا مجوز که در سیحون نمایشگاه بگذارم و آن جایه یکی از اکرهایی از ایراد گرفتند، گفتند این نباید باشد. آن کار را من خیلی دوست داشتم، بودم خانه لیاس تش کردم، هر چند آن طوری برهنه هم نبود، باز هم اجازه ندادند. حالا، بروشور و همهی چی چاپ شده بود و افتتاح هم فردا بود و بروشور هم شادروان آزاد نوشته بود که هنوز هم هست. من رفتم دلیل اش را از خانم سیحون پرسیدم، ایشان گفت: من موفق به گرفتن اجازه نشدم، خودت با ارشاد صحبت کن. ولی اوضاع از آن که بود بدر شد. بعد از آن دیگر اجازه دیگری نمایشگاه به من ندادند، باستی از یک جایی نان شمیر را دریابویم یانه؟ در واقع من از سال ۱۹۶۹ ممتوں نمایشگاه شدم، حتاً منظره هم می کشیدم ولی نمی گذاشتند. بعد رفتم پیش خانم لی گلستان، گفت:

کارهای من منظره است می توان از آن هنایشگاهی گذاشت. گفت: نمی شود، زیاد هم سوال نکن. من هم منصرف نشدم، رفتم خانه ام، اثاثه هی خانه را جمع کردم در یک اتاق و یقهی خانه را تبدیل به گالری کرد و کارهای ام را در آن به نمایش گذاشتم و تقریباً همهی آن ها را فروختم بعد از آن تا سال ۷۵ در خانه خود نمایشگاه خصوصی گذاشت.

در سال ۷۵ از ایران رفتم و ۹۰ سالی خارج از ایران بودم. بعد از برگشتن ام اجازه دیگری نمایشگاه دادند ولی فقط منظره. اما نمی دانم دفعه دیگری هم وجود دارد یانه؟ سانسور روی نقاشی فیگوراتیو شدیداً اعمال می شود، حتاً روی کارهایی که موضوع نداشته باشد یعنی آیسته باشد. این داستان ماست با سانسور که تا امروز هم ادامه دارد.

۲ خود سانسوری از سانسور بدتر است. چون برای هنرمند عادی می شود فکر می کند همیشه همین طوری بوده است. خود سانسوری مثل یک مرض است تازمانی که نیست فکر می کنی چنین مرضی وجود ندارد ولی وقتی

دچار شد می شوی نمی توانی کاری کنی، چون خود را به جانت می افتد و پوستی و استخوانی از تو می ماند که به در سگ هم نمی خورد. اکثر جامعه هی هنری ما آنوده خود سانسوری شده. اما سانسور نمی تواند مانع ساخته شدن یک هنرمند بشود. به دلیل این که هنر به دنیا فرید هنرمند مربوط می شود

که هیچ کس نمی تواند سانسور شکنند. در واقع احساسات، عواطف و روح آدمی و چیزی که در درون آدم است را خود سانسور کند. ممکن است بیرون آدم را سانسور کند. مثلاً طرز یوشش و آرایش ظاهری با بگویند فقط حق داری منظره بکشی! ولی من توی منظره هم قصه خود را می گوییم، کسی نمی تواند مانع کار من بشود، منظور این است که در ظاهر

منظور چیزی نیست جزو و دشت و درخت، اما همان منظره هم جوهر و ذات و درونی دارد که هیچ سانسوری نمی تواند آن را سانسور کند.

در نقاشی امروز، از نظر کمی نقاش زیاد است، گالری نقاشی هست، گالری نقاشی هست و اندیشه های هنری، از این دیدگاه که نگاه می کنند می گویید عجب پیش فتنی! اما از نظر کیفی فقط می توانم از یک یادو نفره عنوان نمایم برم، من سیاری از نقاشان فیگوراتیور امامی شناسم که زمانی که دیدند باید خود سانسوری کنند یا باید آن جیزی را که ارشاد می خواهد بکشند، نوع

کارشان را عوض کرند و به نقاشی آبستره روی آورند. اصلاح چرا این اتفاق می افتد، تهادلی اش سانسور است، خوب این و حشتناک است و به دنبال آن جوانانی تربیت می شوند که اساساً از همان ابتدا کار را فرمایشی انجام می دهند. بسیاری از جوانان فکر می کنند که نقاشی در ایران همیشه همین طور بوده. بله کارهای آبستره و کانسیت هم در ایران بوده. ولی نقاشان خوب فیگوراتیو هم

داشتم امروز اگر یه من بگویند که تو آزادی بیان نقاشی خود را روی دیوار بکش من می روم کار خودم را می کشم. یکی از وظایف نقاشی دیواری این است که مشکلات و مسائل مردم را در ابعاد بزرگ به نمایش بگذارد، در جاهایی که رفت و آمد و حضور مردم زیاد است تا بتوانند به آن موضوع ها توجه کنند. مثل بیکاری و خیلی چیزهای دیگر. اگر این آزادی در نقاشی دیواری وجود داشته باشد مشکلات حاد اجتماعی و اقتصادی بسیاری برای تصویر کردن وجود دارد.

گزارش مرگ

رضا مرادی اسپلی

پاکستان: کشته شدن گزارش گر نشریه‌بی اینترنتی در ایالت مرزی شمال غربی این کشور در ۱۵ سپتامبر در راه گفت و گویا مسوول شعبه‌ی محلی حزب مردم پاکستان. تک خوردن شدید سه روزنامه‌نگار توسط پلیس در حال پوشش خبری تظاهرات سازمان‌های مذهبی در لاہور، شلیک تروریست‌ها به خانه‌ی یک گزارش‌گر.

نتیجه: زخمی شدن شدید پسر و خواهرزاده‌ی روزنامه‌نگار.
به قتل رسیدن هشت خبرنگار از سال ۲۰۰۲؛ جان سپرده‌نیمی از این میان، در مناطق قبیله‌نشین.

یمن: بسته شدن دو و سایت مخالف، مستقل و پریتندۀ به ویژه در میان جوانان در آستانه انتخابات. اختضار پسیاری از روزنامه‌نگاران.

(علی عبدالصالح ریس جمهوری کتوی) یمن از سال ۲۰۰۵ اعلام کرد بود دیگر نامزد ریاست جمهوری نخواهد شد اما دو ماه پیش نظرش برگشت. او ۷ سال است برین حکومت می‌کند و اکنون پس از پیروزی در این انتخابات، هفت سال دیگر نیز حاکم یمن باقی خواهد ماند.)

بنگلادش: کش خوردن شدید یک روزنامه‌نگار پارلمانی به دستور نماینده‌ی مجلس هودار حزب حاکم.

ترکمنستان: مرگ خبرنگار زن ۸۵ ساله، او گلاسایار مراذوا در زندان. آسیب دیدگی شدید در ناحیه‌ی سر بر اساس گزارش فرزندش.

قطع تلفن خانه و قدرن اعلام کردن رابطه‌ی اهالی خانه با مردم.

خانم مراذوا پس از محکمه در دادگاه درسته به جرم داشتن غیرقانونی اسلحه از ۲۵ اوست به شش سال زندان محکوم شده و از ۱۸ رُون ملاقات ممنوع بود. زندانی بودن دفعال حقوق پسر به همین اتهام.

سودان: محدودیت بیشتر برای رسانه‌ها پس از افزایش انتقادهای بین المللی از دولت سودان. ریون و جدا شدن سر از تن سردبیر روزنامه‌ی غیررسمی در نزدیکی خاتوم، پایاخت. گفته می‌شود او متقد نیروهای مسلح دارفور بوده است. ریختن بیست پلیس بر سر یک خبرنگار به دلیل پوشش خبری قضیه‌ی دارفور.

لیبیریا: حمله‌ی ریس جمهور در یک سخنرانی به اخلاق خبرنگاری.

نیجر: محکومیت دور روزنامه‌نگار به ۱۸ ماه زندان. دیگر روزنامه‌نگاران در فهرست بازداشت.

اقریقای چوبی: متع مسوولان بهداشتی و خبرنگاران از صحبت در برابر ایدز و ویروس HIV به ویژه در تلویزیون.

بوروندی: تهدید رهبر حزب حاکم در خطابه‌ی عمومی نسبت به رسانه‌ها.

کامرون: اعتراض غذای سردهیر یک ماهنامه در زندان.

ساحل عاج: حمله‌ی اعضا حزب حاکم به روزنامه‌نگاران.

گواتمالا: قتل یک گزارش‌گر، کلوله خوردن یک تن دیگر و تهدید دو تن دیگر در یک ماه گذشته. گزارش گر کشته شده ۵۸ ساله، سخنگوی انجمن گزارش‌گران روزنامه‌نگاران و مشاور وزیر آموزش گواتمالا بوده است. یک روز پس از قتل او، تلفن به گزارش‌گر دیگر و پیشنهاد اوهه قتل با گفت این جمله‌که نفر بعدی فهرست مرگ اوست و پیشنهاد جلای وطن تایک هفت‌تی دیگر.

این گزارش‌گر تقلب‌های مالیاتی را فاش کرده است. کلوله خوردن امازونه ماندن مجری را دیگر. گفته می‌شود این تهدیدها و مرگ‌ها از سوی غول کشاورزی گواتمالا، آوالا و بالا لوبوس است.

پیرو: تهدید گزارش‌گر را دیگر مرج.

بدون شک ژورنالیسم در معنای گستره‌اش به عنوان انگذار ترین رسانه که هدف آن آشکار کردن واقعیت‌هاست، همچون هر فعالیت اجتماعی دیگری نیاز به آزادی کامل اندیشه و بیان دارد. اما عرصه‌ی رسانه‌ی، عرصه‌ی ایست که جویان سیاست مسلط جهان با هوشیاری بی‌نظیری در تاریخ پسر بر آن نظرات کامل داشته، سانسور را به هر شکل ممکن بر آن اعمال می‌کند: از تحریف و حذف و در نتیجه اخته کردن خبر و فحوى کلام گرفته تا هشدار به روزنامه‌نگاران و اندیشمندان به منظور نادیده گرفتن واقعیت‌ها و حتا حذف فیزیکی آنان. آن چه می‌اید گزارش سازمان‌های خبرنگاری مدافعان آزادی بیان از جمله سازمان خبرنگاران بدون مرز (frontier) و کمیته‌ی حفاظت از خبرنگاران (CPI) است که هفت‌تی بیکبار جهان آزار نیستند، تهدید و تطمیع شوند، بر سو گل و آغاز شان جان نیازند و در یک کلام اوای حقیقت جوی آن‌ها. حتا گاهی در نقطه — خفه نشود، هرچند خبرنگاران آزادی خواه از یای نمی‌نشینند و گستردن واقعیت‌ها خون‌بهای آن‌هاست.

بر اساس گزارش‌ها در هر ماه حدود سه خبرنگار در سراسر جهان جان خود را از دست می‌دهند. در پانزده ماه گذشته پس از عراق، الجزایر، عکشته، روسیه با ۲۲ گشته و کلمبیا با ۳۷ گشته در رتبه‌های بعدی کشت و کشتار خبرنگاران قرار دارند.

عراق: گورستان خبرنگاران. قتل بیش از ۷۷ روزنامه‌نگار و ۲۸ کارگر چایخانه (در مجموع ۱۰۶ تن) از آغاز حمله‌ی ایالات متحده به این گشته، کارمند روزنامه‌های رسمی، روش تروی:

امواقعي غیر از تهيه‌ی خبر، در حال رانديگي به سمت خانه يا... يك عکاس خبری در مغازه‌ی عکاسي گشته می‌شود: ترویست هنام گوچ اورا صدا می‌زنند اوکه به طوف صدابرمه‌گردد، به سمت اش نشانه می‌روند. جسد او را سوار ماشین می‌کنند و در شرق بغداد به بیرون پرت می‌کنند. ۲. راندن خودروی پراز مواد منفجره به طرف چایخانه‌ی روزنامه‌ها و در نتیجه کشته شدن بیش از ۲۸ کارگر.

نیروهای ایالات متحده مستقر در عراق: بازداشت گزارش‌گر عراقی دارای جایزه‌ی پولیتزر بدون هیچ اتهامی به مدت چند ماه در بازداشتگاه نیروهای آمریکایی.

(در هزده ماه گذشته، هفت روزنامه‌نگار عراقی بدون هیچ اتهامی از چند هفته تا چند ماه در بازداشت نیروهای آمریکایی مانده‌اند. در حالی که مقامات آمریکایی در ماه مارس گذشته خط مشی جدیدی اعلام کردنکه بر اساس آن بازداشت طولانی مدت خبرنگاران بدون اتهام جایز نیست و مدت این بازداشت نباید از ۳۶ ساعت بیش تر باشد).

بحرين: سانسور شدید اینترنتی. ترکیه: پس از اورهان پاموك نوبت به نویسنده الیت شفق رسید. او نیز در کتاب خود به نسل کشی ارمنیان اشاره می‌کند. فقط یک سطر در کتابی حجیم، تاکنون ۱۸ نویسنده به اتهام «اهانت به نژاد ترک» در زندان به سر می‌برند. بر اساس قانون، جریمه‌ی اهانت به نژاد ترک از ۶ ماه تا ۳ سال زندان است.

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰

تفتیش عقاید در دوران عین القضا

هاشم بنابر

زندگی و فشار اجتماعی دوران سلجوقی را هم در این عبارت حس کرد. مسلمان جاهلان عالم‌نما، در برابر انتقادات و قرائتها و تاویل‌های وی نمی‌توانستند سکوت اختیار کنند. آنان می‌خواستند که عین القضا صرفاً شب و روز به حاکمیت آنان لباس شرعی پوشاندو اعمال آنان را توجیه کنند.

به هر حال، با نگاهی به دوران عین القضا دو جریان فکری به وجود آشکار می‌شود. جریان‌هایی که در پشت یکی اندیشه‌بی‌قهیری نهفته است و از نظریه پردازانی چون احمد غزالی، ابو حامد غزالی، عین القضا، انوشیروان بن خالد کاشانی و عزیزالدین مستوفی بهره‌مند است و جریان دیگری که اندیشه‌های ارجاعی و متوجه‌انه‌ی قوام‌الدین ابوالقاسم درگزینی و بدیع متكلم قدرت را در دست دارند و در واقع با همدستی و سوراندن عوام‌الناس، صاحبان اندیشه را به حکم حاکمان، به قول سعیدی سیرجانی یاستگسار جفا می‌کنند یا آواره‌ی دور جهان. ■

منابع:

- برترل، بوگی ادوارد پیج (۲۵۳۶). تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه‌ی سیروس ایزدی، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- بنادری اصفهانی، فتح بن علی (۱۳۵۶). تاریخ سلسله‌ی سلجوقی (زیده‌النصر و نخبه‌العصر)، ترجمه‌ی محمد حسین جلیلی، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- حماله مستوفی، تاریخ گزیده، به سعی و اهتمام دکتر عبدالحسین نوابی، تهران، موسسه انتشارات امیرکبیر.
- سیرجانی، سعیدی (۱۳۶۲) (ضحاک مازدوش)، تهران: مولف.
- عین القضا همدانی (۱۳۷۷). نامه‌ها، به اهتمام دکتر علی‌نقی منزوی؛ دکتر عفیف عسیران، تهران: انتشارات اساطیر.

Lambton, A.K.S.(1968) "The Internal Structure of the saljuq empire, The Cambridge history of Iran, London.

بردارشدن عین القضا، برگرفته از کتاب عین القضا همدانی، هاشم بنابر



مرگ عین القضا میانجی همدانی در سال ۵۲۵ ق. اتفاق افتاد. او در جوانی به دست علمای ظاهر و اهل حسد به دارآ ویخته شد، زمان، شاهد شعله‌هایی گردید که از پیکر دربوریا پیچیده شده‌ی نفت‌آلود او برمی‌خاست و دودش در ملکوت آسمان‌ها می‌پیچید. وی از جمله نوایعی بود که به رشته‌های گوناگون معارف و علوم زمانه‌ی خود مسلط بود، با نگاهی به رسائل و کتاب‌های وی می‌توان دریافت که چون حکیمان قرون وسطاً جامع علوم و معارف مختلف بوده است. از این‌رو، زمانه‌ی سوانح زندگی و افکار اورا نمی‌توان جدا از سیر تحولات تصوف ایرانی در نظر گرفت.

تصوف ایرانی ژرفنا و غروری پرهیجان دارد و هرچند که بنایه‌گفته‌ی برترل پس از مرگ حلاج، این ژرفنا به فرمولی بی‌معنا تبدیل شد و غرور و ژرفانی او لین را از دست داد. با این اوصاف عین القضا ندای ایالحق را بهمه‌ی نیروی خود دوباره زنده ساخت و دویست سال پس از مرگ حلاج فاجعه‌ی [مرگ] او را با تمام جزیئات اش تکرار کرد (برترل، ۲۵۳۶، صص ۴۱۳-۴۲۶).

مسلمان‌بای شناختی پدیدارشناسی عصری که او در آن می‌زیست، توصیف دقیق و مستقل حالات شخصی، مستقل از هرگونه پیش‌داوری، ضرورت دارد. در این جامع‌بیرونی که به توصیف و بحث مستقیم درباره‌ی پیدا شده‌های پیردادیز که وجود آنسان آنها در می‌باشد، بی‌آنکه درباره‌ی علل و اسباب آن بحث کند. این رویکرد در باب عین القضا و حوادث و سوانح زندگی وی نیز صادق است ولذا ناگزیر باید وضعیت فکری و فرهنگی زمانه‌ی اورادر ساحت زمان و مکان و نیز جزو و مد اوضاع سیاسی آن دوران تجزیه و تحلیل کرد.

می‌دانیم که عین القضا در دوره‌ی سلجوقی به دنیا آمد و در آن دوران بود که ابوالقاسم درگزینی اتهاماتی بروی وارد و بدیع متكلم فتوای قتل اورا صادر کرد. این یک سوی ماجراجاست، سوی دیگر ماجرا به قول لمتون این است که دوران سلجوقی از جهات بسیاری تفاوتی با دوران پیش از خود نداشت. در آن دوره جنگ‌های طولانی و وحشتناک، بیماری و اگیر، ظلم و جور، سختی و مشقت جهل و خرافه همه جا شایع بود. (Lambton, 24, 1968 pp. 203-204)

باتوجه به موارد پیش‌گفته در می‌بایم که در چنین محیطی ابراز عقیده و قرأت جدید از دین و هستی و خدا چه مکافاتی می‌تواند داشته باشد. مسلمان سانسور چیان بغداد آرای روشنگر عین القضا را که جریانی از دگرگونی‌ها بود بر نمی‌تفتند. زبان او زبان شهود، تجربه و استدلال بود و تامل در ارکان دین، در آیات قرآن، معتبر بودن به هرگونه اقتدار، اصالت قابل شدن برای همه‌ی ادیان یا به عبارتی به همه‌ی اندیشه‌ها و نگرش‌های جدید نسبت به خدا و جهان حتا ابلیس (نورسیاه) از مشخصه‌های زیرینانی اندیشه‌ای او بود.

با مطالعه‌ی نامه‌های عین القضا در می‌بایم که پس از آن که بر مسند ارشاد تکیه زده، اغلب دور از خانواده به سرمه‌ی برد و بیشتر در خانقاہ به درس وعظ می‌پرداخت، نامه‌می نوشت، درس می‌داد و از طریق نامه‌ها مریدان را راهنمایی و ارشاد می‌کرد. نامه‌ی ۷۸ او معرف گوشاهی از زندگی او است. البته درست است که مجالس وعظ و ارشاد مریدان عاملی بود تا وی از محیط خانواده دور بماند و شب و روز رادر خانقاہ مقدم صوفی بگذراند. اما با تجزیه و تحلیل عبارات نامه‌ی بالا دریافت می‌شود که وعظ و ارشاد در واقع علت نامه نیست و اگر صرفاً به این مساله بسته شود، نه تنها حق مطلب ادا نشده، بلکه شتاب‌زده قضاوت نموده و از محیط و زندانی که علمای ظاهر و جاهل مسلک برای وی ساخته بودند غفلت شده است.

کافی است در عبارات نامه‌ی ۷۸ تامل شود، خاصه و قتی که صوفی شهید می‌گوید: «وندانم که سردر زبان بازم یاد رقلم»، (عین القضا، ۱۳۷۷، ج. ۲، ص. ۸۱). مشخص است که سخنان و نامه‌ها و رساله‌های عین القضا همدانی خوشایند علمای قشری و درباری نبوده و نظریات در ابواب مختلف دین عاملی اساسی بوده که وی نتواند گوشاهی خانقاہ را ترک کند. بی‌سبب نیست که صوفی شهید آینده‌ای را که در انتظارش بود پیش‌بینی می‌کرد. او می‌دانست که عاشق آفتاب را راحت نتواند بودن» (عین القضا، ۱۳۷۷، ج. ۲، ص. ۸۲). افزون بر تفسیر عرفانی که از این عبارات می‌توان دریافت، به نوعی نیز می‌توان

نگاهی به سانسور موسیقی در ایران

آرین صداقت‌کیش

دلیل دولت‌های وقت برای کنترل نشر موسیقی با مسائلی روبرو شدن که تایپش از آن مطحون نبود. برای مثال مکاتبات زیر نشان دهنده سردرگمی دستگاه‌های دولتی در برای روش نشر موسیقی است:

جناب اشرف افکاری تخلصت و وزیر

محترماً معروض می‌دارد به طوری که اطلاع حاصل شده است از طرف بعضی از کمپانی‌های صفحه پرداز اقدام به ضبط آهنگ‌ها و اشعاری می‌شود که مخالف باشون فرهنگی و موسیقی ملی می‌باشد. در صورتی که باید بدوا ارزش هنرآی و همچنین صلاحیت نوازنده را اداره کل موسیقی کشور تصدیق نماید مستعدی است سانسور فرمایند به منظور اجرای این نظر طرح تصویب‌نامه ضمیمه در هیات وزیران مطற و تصویب گردد... آمیخت و وزیران در جلسه ۱۹ فروردین ماه ۱۳۲۶... انتصوب نمودند: ۱- اداره کل موسیقی کشور ابرآصفه‌هایی که در ایران ضبط می‌شود حق نظرات کامل دارد. ۲- ضبط هرگونه آهنگ و موسیقی در صفحه‌های گرامافون در داخلی ایران بدون نظرات و موافقت اداره کل موسیقی کشور منوع می‌باشد. ۳- صفحه‌هایی که بدون موافقت اداره مذکور تهیه شود توقيف و ضبط خواهد شد.

همان طورکه از مکاتبات مشخص است، هدف اجرای نظارت بر انتشار موسیقی درین ظاهری فرهنگ‌دوستانه مخفی شده است. ادامه‌ای این دستورالعمل های مساله‌ی شعر و روش اعمال نظارت بر آن منجر می‌شود. چندی بعد این تغییر‌هادر دستگاه‌های نظارتی باعث اعتراض دستگاه‌هایی می‌شود که تایپش از آن سانسور موسیقی بودند. برای مثال نامه‌های از شهریاری و قفت موجود است که نشان می‌دهد شهریاری و اداره‌ای تابعی آن نظارت بر انتشار موسیقی را حق خودمی دانسته‌اند.

در ادامه‌ای این دوره با تاسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) برخی از این امور به عهده‌ی این سازمان و اگذار شد. البته نظر این سازمان بیش تر در مواردی خواسته می‌شده قرار بود هنرمندان خارجی (بويژه از بلک شرق) به ایران سفر کنند.

از مجموع مدارک منتشر شده در این دوره چنین برمی‌آید که سانسور موسیقی (احتمالاً به دلیل آن که تصور می‌شد تاثیر سیاسی کمی داشته باشد) از طریق اقداماتی مانند جمع آوری آثار منتشر شده یا اقدام قضایی علیه موسیقی‌دانان کمتر مرسوم بوده است. در بیشتر موارد احکام صادره درباره تضاد کلی موسیقی با قواعد (غیر سیاسی) عرفی و گاه شرعی است و اشاره به هیچ نوع موسیقی خاص یا نام موسیقی‌دانی نیست.

هر چندکه از میان خود سانسوری (اعمال نظارت خود خواسته برای درگیر شدن با مشکلات و بی‌آمدی‌های ناشی از ساخت یا انتشار آثار ممنوعه که گاه حتاً در ذهن هنرمند اتفاق می‌افتد) اطلاعی در دست نیست، اما پیداست که به احتمال بسیار زیاد بخشی بزرگی از دیده‌ی سانسور موسیقی در ایران راه‌های موضع تشكیل می‌دهد.

بررسی اجمالی اسناد مربوط به اجراء و انشار موسیقی همچنین نشان می‌دهد که سانسور موسیقی در ایران پیده‌ی آمدن اداره کنیت موسیقی و روابطی اجتماعی آن مربوط می‌شود. به همین دلیل هم سانسور موسیقی در ایران کمتر به معنی حذف یک اثر خاص یا مجموعه دستورهایی برای تائیر گذاری برآورده ساخت قطعات موسیقی بوده است.

این روند در سال‌های پیاپی دهه ۵۰-۶۰ شمسی که تحركات سیاسی مخالفان رژیم پهلوی شدت گرفت تا حدودی تغییر گرد و شامل برخی از اقدام‌های تنبیه‌ی پس از اجراء شده ب نوعی نظرات پیش از اجرای اقدام‌هایی که بیش تر به کلیت موسیقی در درآمد شد. به نظر می‌رسد این گونه اقدام‌ها برآورده بدون نظم خاصی بوده باشد یا تکمیل شد. حداقل جملی در مدارک منتشر شده به آن‌ها اشاره‌ای نشده است. در دوره‌ی موردن بحث کمتر دستورالعمل موسیقی (از آن نوع که برای مثال در قرون وسطی در کلیسا وجود داشت و مومنان را درباره چگونگی ساخت و اجراء موسیقی راهنمایی می‌کرد) برای سانسور وجود داشته است. دلیل این امر را شاید توان مردم‌پژوهی جستجو کرد: اول اینکه دستگاه‌های قانون‌گذار کمتر به موسیقی و بیش تر به نشر و مسایل پیرامونی توجه داشتند و دوم اینکه تخصص لازم برای صدور دستورهایی درباره خود موسیقی در آن دستگاه‌ها موجود بودند.

۱- اسنادی از موسیقی، تأثیر و سیاست ایران (۱۳۵۷-۱۳۵۰)، ج. ۱، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صص ۴۵۲ و ۴۵۳-۴۵۴. برای مثال که جند مورد ملواکی با سفر هنرمندانی از اتحاد جماهیر شوروی به ایران مخالفت کرد است. و... که، همان من ۴۵۰-۴۳-موسیقی در دوره امشارة... در این دوره بیش از ۱۳۰۰ میلیون ایرانی از این امور باید این اسناد را در دستورالعمل خود درآورد. این اسناد از این دوره بیشتر از اسناد دیگری از جلوگیری از اجرای موسیقی موجود است که به مسایل صنعتی و کلی اشاره می‌کند.

پس از اشغال ایران در سال ۱۳۴۰ و آغاز حکومت محمد رضا پهلوی به دلیل در دسترس قرار گرفتن قنواری ضبط صدا و گسترش استفاده از رادیو در ایران گستره شوندگان بزرگ‌تر در نتیجه اثر گذاری موسیقی از این طریق بیش تر شد به همین

در هر حال برای بررسی سانسور موسیقی تاگزیر پاید به دوره‌ی معاصر رجوع کرد.

سازمان از هر از چندگاهی به نامی خوانده می‌شود منظر سانسور آن دسترسی است. در دوره‌ی دوره‌ی این حذف برخی از اسناد آن منتشر شده و قابل دسترسی است.

«حذف نظام مدد تمام یا بخشی از یک اثر موسیقی‌ای که به دلیل مغایر بودن با قوانین مستقر، هنجارهای اجتماعی، عرفی یا باورهای اعتقادی موجود در جامعه، صورت گرفته باشد.»

مهم نیست که این حذف برنامه‌ریزی شده را کدامیک از نیروهای اجتماع انجام دهد، اما بیشتر اوقات زمانی که از سانسور نام برده می‌شود منظر سانسور دولتی است، یعنی دولت به عنوان وکیل شهروندان (یا یک قشر خاص از آن‌ها) اقدام به سانسور می‌کند تا آن‌ها از گزرنده‌شناختاری که مضر تشخیص داده می‌شود دور نگه دارد. البته ناگفته بی‌دادست که در بیشتر موارد قبل از آن که هدف حفظ شهر و ندان باشد، بقای دولتی است که سانسور اعمال می‌کند.

سابقه‌ی این نوع سانسور (سانسور دولتی) در ایران به دوره‌ی مشروطه و کمی پس از آن باز می‌گردد. در این سال‌ها (بایان قرن ۱۳ شمسی) در جریان تشکیل دولت مدرن دستگاه سانسور نیز به وجود آمد. گزارش‌هایی از منع شدن برخی تصنیف‌های عارف قزوینی (شاعر و موسیقیدان بزرگ دوره‌ی مشروطه) در دوره‌ی استبداد صغیر ایلاید اولین نموهای سانسور دولتی ثبت شده در ایران دانست. هر چندکه در این دوره هنوز سانسور قاعده‌مند نیست و از طریق نوعی خشونت برناهه‌ریزی شده (حمله به اجتماعات و...) اعمال می‌شود اما این ممنوعیت را می‌توان سانسور دولتی به حساب آورد.

پس از کودتای نظامی در سال ۱۳۲۹ (کام‌های سوی سانسور دولتی منظم برداشته شد. با استقرار دولت کودتا، شهریاری یا نظمه‌ی وقایعه شده در دوره‌ی هنوز امکان اجرای کلیه‌ی فعالیت‌های هنری و از جمله موسیقی شد. در این دوره هنوز امکان اجرای موسیقی به طور کامل تحت کنترل نیستند و به همین دلیل نیز به نظر نمی‌رسد سانسور موسیقی چنان‌ها هم موقوف بوده باشد به خصوص که ضبط صفحه‌های موسیقی (به عنوان تها و سیله‌ی انتشار موسیقی به غیر ارکستر) نیز در خارج از

ایران انجام می‌گرفت و دور از دستگاه سانسور قرار داشت. در دهه‌ی اول قرن حاضر باید وجود آمدن اداره تبلیغات و نشر افکار در شهریاری وظیفه سانسور به عهده‌ی آن دایره‌گذاشته شد. از قوانین مورد استفاده‌ی این اداره در دوره‌ی موردن بحث اطلاع زیادی در دست نیست، اما آن چه مشخص است این است که بازیستی اثاثی پیش از اجرای این صدور مجوز اجرای مکان‌های عمومی وجود داشته است (مشخص نیست چگونه). گزارش‌های باقی مانده از این دوره‌شان می‌دهد که پیش تر هنوز سانسور موسیقی متکرر است و با آن مانند شعریش از جانب در نشریات و... برخورده می‌شده.

از این دوره به بعد تمامی مکان‌های عمومی که امکان اجرای موسیقی در آن وجود داشت تحت نظارت کامل دولتی قرار گرفت. با تأسیس رادیو (ای سیم تهران) در ۱۳۱۸ راه دیگری برای نشر موسیقی پیدا شد اما از آن‌جاکه فرستنده رادیو منحصر اولی بود کمکی به تغییر وضعیت سانسور نکرد.

جونظامی و بخش نامه‌ی حاکم بر این دوره باعث می‌شود گاه سانسور از طریق خود شهر و ندان اعمال شود بدون این که نیاز به آن باشد (مانند جریانات مربوط به وجود آمدن موسیقی جدید در دوره‌ی پهلوی اول). درین گزارش‌های باقی مانده از این دوره تها و سیله کوچک به ممنوعیت تصنیف «مرغ سحر» هست که آن هم پیش تر به شعر اشاره دارد. اسناد دیگری از جلوگیری از اجرای موسیقی موجود است که به مسایل صنعتی و کلی اشاره می‌کند.

پس از اشغال ایران در سال ۱۳۴۰ و آغاز حکومت محمد رضا پهلوی به دلیل در دسترس قرار گرفتن قنواری ضبط صدا و گسترش استفاده از رادیو در ایران گستره شوندگان بزرگ‌تر در نتیجه اثر گذاری موسیقی از این طریق بیش تر شد به همین

۲۲



صدم بهرنگی آغازگر دوره‌بی تازه در ادبیات کودک و نوجوان

به مناسبت سی و هفتمین سالگرد
دروگذشت زندگی پاد صدم بهرنگی

علی اشرف درویشیان



عکس از مجموعه‌ی شخصی فراز یکیتا

نوشته‌های اش، ناگهان توجه یک ملت باسابقه‌ی درخشان ادبی و هنری را به سوی قشر فراموش شده‌ی جلب کرد. اگر می‌بینیم که ادبیات کودک، امروز رونق دارد، در اثر پیدایش صدم بهرنگی، در زمینه‌ی ادبیات کودک و نوجوان است. برخی می‌خواهند از قلمرو ادبیات ایدنولوژی‌زدایی کنند، غافل از این‌که خودشان در چنبره‌ی ایدنولوژی نویلرالی گرفتار شده‌اند. این‌ها می‌گویند تو نویس تامن که به وضعیت موجود گردن نهاده‌ام بنویسم. تو خفه شوتا من که هم‌کاری با سرمایه‌داری حاکم را پذیرفت تمام حرف بزنم. به هر حال، هر فردی نوشه‌ی پالری را با تفکر او سازگاری نداشته باشد، سیاسی می‌خواند تازه میدان بیرون اش کند. خلاصه بگوییم، ماهی سیاه کوچولو، شناخته شده‌ترین اثر ادبی برای نوجوانان در سراسر جهان است. امتیازی که تابه حال هیچ اثر ایرانی به پای آن نرسیده است. ویژگی‌های زیبایی‌شناسی در ماهی سیاه کوچولو، پیزون و جوهری طلایی‌اش و پسرک لبو فروش، بیش از سایر آثارش پیداست.

پس از سال ۱۳۵۷، ادبیات کودک و نوجوان، به شدت چارچرخان شد. آثاری شتاب‌زده نوشتند. سانسور، مشکل بزرگی شد که بر ادبیات و به ویژه ادبیات کودک، تاثیر ناپذیر کننده‌ی گذاشت. ایجاد سه گروه بررسی و سانسور کتاب کودک (در مرور کتاب بزرگ سالان یک گروه سانسور و جود داشته است) باعث پدید آمدن چهره‌های ریاکار و مصلحت طلب در ادبیات کودکان و نوجوانان شد. برخی نویسنده‌گان که نوشه‌هایشان در کنار آثار صدم بهرنگی نمودی نداشت، بر ضد او و نویسنده‌گان متاثر از او شروع به قلم فرسایی کردند و برای کسب موقعیت در شرایط جدید، ونزویک شدن به قدرت، بر ضد آنان مقاله‌ها نوشتند و پرونده‌سازی هاکرند؛ درحالی که آثار خودشان تقليدی ناشیانه و آبکی از صدم بهرنگی و دیگر ادامه‌دهنده‌گان راه او بود، با ریاکاری آثار آنان را سیاسی و ایدنولوژی‌زده خوانند و خود در خدمت سیاست دیگر و دفاع از تفکر و سیاست طبقه‌ی حاکم در آمدند. برای چنین به اصطلاح نویسنده‌گانی، به طور گسترده‌ی تبلیغ شد. کتاب‌های شان بدون هیچ مانعی منتشر شد. برای فیلم شدن و ترجمه‌ی نوشه‌هایشان سفارش داده شد، این‌ها روز به روز پر از شدن و تن به انواع خفت‌ها دادند و در مصاحبه‌هایشان از سانسورچی‌ها دفاع کردند تارهای معرفی و ترجمه‌ی کارهایشان باز شود.

در دهه‌ی هفتاد، مجله‌های دولتی بسیاری به بحث درباره‌ی ادبیات کودک و نوجوان پرداختند و از لحاظ ارایه‌ی تئوری‌های جدید، سنگ تمام گذاشته شد. ارایه‌ی این تئوری‌ها که صدرصد ترجمه بود، البته می‌تواند به آشنازی علاقه‌مندان کمک کند، اما دانستن تئوری کافی نیست، به ویژه تئوری‌هایی که براساس ساختار فرهنگ جوامع ویژه‌ی به وجود آمده، نمی‌تواند در همه‌جا پاسخ‌گویشد. با همه‌ی این‌ها، آن خمیرمایه‌ی اصلی که باید در یک نویسنده‌ی واقعی وجود داشته باشد، در این میان کم است. آن اصالت و عشق و صمیمیت و پشتکار و تلاش شبانه‌روزی که در صدم بهرنگی و باران او بود، در این آثار دیده نمی‌شود. ■

صدم بهرنگی به واقعیت‌های اجتماعی در داستان‌های اش توجه داشت و آثار او مورد توجه کودکان و نوجوانان و حتا بزرگ‌سالان قرار گرفت. با انتشار آثار او حتا کودکان و نوجوانان مرفه، با زندگی روستانشینان آشنا شدند؛ از دردها و مشکلات آن‌ها باخبر شدند و بسیاری از آن‌ها با خواندن کتاب‌های بهرنگی، برای نابودی آن سیستم ستم‌گرانه، دست به مبارزه زدند. جهت‌گیری هنرمند امری گریزانی‌باز است. هیچ هنرمندی دور از سیاست مسایل پیرامون هنرمند است، و گرنه ادبیات و هنر در برابر سیاست اتحادیه‌ای را می‌دانند. هیچ هنرمندی دور از سیاست اتحادیه‌ای که قدرت را برای سرکوب مردم در دست گرفته، می‌ایستد. جریانی که صدم بهرنگی را به نوشت و اداشت، هیچ چیزی جز توجه‌اش و حساسیت‌اش به کودکان محروم روستانشین نبود و البته با مطالعات گسترده‌ی که داشت، همه‌ی زمینه‌های آغازکارش را فراهم کرده بود. از سوی دیگر، اونیز چون هر نویسنده، شاعر و هنرمند مسؤول و متعهدی، علاوه بر ارایه‌ی آثارش، در این اندیشه بود که با چه وسیله‌یی عملایی تواند یک رژیم دیکتاتوری مردم مسلح را که پشتیبان بزرگی چون آمریکا داشت و عامل اصلی فقر و بدختی مردم بود، از پای درآورد. رژیمی که روشنکاران و اندیشمندان راه زندان می‌انداخت، شکنجه‌ی می‌کرد و به جوخه‌های اعدام می‌سپرد. در برای چنین رژیمی که غلامان و چاکران و کاسه‌لیسان، دور و پرش را پر کرده بودند، بسیاری از نویسنده‌گانی که برج عاجنشین نبودند و خود را هم سواب خواسته‌های مردم می‌دیدند، دست به مبارزه زدند. تصاویر این مبارزه‌ها را در آثار داستانی و پژوهشی اواخر دهه‌ی چهل می‌بینیم. از جمله‌های آثار صدم بهرنگی، بهره‌مندی از سلطان بور، علیرضا نابدل، حمید مومنی و غلامحسین ساعدی. در طیف نویسنده‌گانی که در هر دو عرصه سیاست و ادبیات فعالیت داشته‌اند، ادبیات متهمده‌ی چهل و پنجاه، عرصه‌ی ادبی جنبش سیاسی بود و مشخصه‌های آن جنسی (چه چریکی و چه غیر آن) اراده‌شکل ادبی خود داشت. سمبول و نماد، استعاره و کنایه، بیش از آن که عناصری ادبی باشند، جان‌پناه و محمل و مرکز فعالیت «اندیشه‌ها و سخنان ممنوع بودند. به کار بدن نامهای مستعاریه و سیله‌ی نویسنده‌گانی که کارهای سیاسی نیز می‌کردند، رواج داشت و در این میان بیش ترین نام مستعار از آن صدم بهرنگی بود.

من، صدم بهرنگی را آغازگر دوره‌ی تازه‌ی در ادبیات کودک و نوجوان می‌دانم که پیش ازاو، و حتا پس ازاو چنین چهره‌ی صمیمی، پرشور، پر تلاش و متعهدی سراغ ندارم. در سراسر تاریخ ادبیات کودکان ما، کسی را نمی‌شناسیم که داستان‌های اش و قهرمانان داستان‌های اش به چنان معروفیتی دست پیدا کرده باشند. اگر صدم بهرنگی نبود، امروز این همه توجه به ادبیات کودک وجود نداشت. امروزه در مورد موسیقی کودکان، کاری انجام نشده، زیرا در زمینه‌ی موسیقی، شخصیتی چون صدم بهرنگی پیدا نشده است. البته آثار او می‌تواند مورد نقد و بررسی قرار گیرد، اما فراموش نکنیم که او بنیان‌گذار است. او با

سلام، عمودم!

خسرو صادقی بروجنی

صورت کتاب منتشر شده است. حاصل تلاش های خستگی نلذیر او برای جمع آوری ادبیات شفاهی مردم آذربایجان دفترهای فولکلور است که تاکنون سه جلد از آن منتشر شده است. شعرهایی که از شاعران معاصر فارسی زبان به آذری ترجمه کرد نمودار قدرت و تسلطش به زبان ترکی است. تلخون، ماهی سیاه کو چولو، افسانه هی محبت و افسانه های آذری بایجان از جمله بهترین آثار اوست. با این همه به قول غلامحسین ساعدی: «شاها کل اوزن دگی اش بود». ماهی سیاه کو چولو و پیش از دیده بر همراهان نویسنده اش در نمایشگاه ۱۹۶۹ بولون در ایتالیا و نمایشگاه بینال در بریتانیا و ایسلوکا ای جکاسلو ایک جایزه های طلایی شد.

سیمون دوبووار می گوید: «نام نویسنده بر ازندمی کسری است که مسوول باشد. مسوول در برابر خود و در برابر همه دل و اپسی هایی که در این جهان رنجور و جود دارد». و به راستی که صمد مصدق چنین سخنی است. چرا که صمد در فقرزاده و در سانسور بزرگ شده بود و در برابر این فقر و سانسور خود را مسوول می داشت، چرا که به خوبی آگاهی داشت که مسبب این فقر نظام طبقاتی حاکم بر جامعه است.

صمد بهرنگی را بیش تر مابه عنوان نویسنده قصه های کودکان می شناسیم. یا دست بالا به عنوان یک نویسنده که با هدف سیاسی و به زبان ساده برای بچه ها قصه می نوشته. اما تأمل و تفکر در کارهای صمد و در قصه های او ما را بر آن می دارده که از این حد فراتر برویم. او یک جامعه شناس تمام عبار است که به منطق علمی مجهز است. او از درون طبقه، از درون خانه ها و زاغه ها و خانه های گلی و از میان مردمی که با آن ها زندگی می کند و خود او هم یکی از آن هاست با ماسخن می گوید. او اما پای خود را از حد یک مفسر و گزارش گر مسائل و مشکلات و دردها فراتر می گذارد و برای غلبه بر آن ها راه حل هم ارایه می دهد. منطق او تغییر جهان است، نه تفسیر آن. صمد در زمانه ای چیز می نوشت که مژ میان دوره هی مختلف در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران بود.

پیش سراو، کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد و ۳۲ تا خوت و تاز فرمانداری تهران و پلیس سیاسی و قلع و قمع سازمان های سیاسی و تبلیغات گوش خراش در رابطه با تثبیت و تحکیم رژیم کودتای ترویج بی تفاوتی و بی عملی قرار داشت و در پیش رو تأمل و تفکر در علل شکست نهضت عظیم ضد امپریالیستی و ضد دیکاتوری سال های ۲۹-۳۲ و چاره اندیشی و راه بیانی برای غلبه بر جویی عملی موجود. صمد یکی از هزاران رهرو صادق و صمیمی راه سخت و صعب و پرفراز و نشیب تغییر و تحول اجتماعی بود. او به کار ای تعلق داشت که از نخستین روز پیدایش جامعه علیقایی طبقاتی درست بیان جامعه و در جهت بر اندازی و جیگرینی آن با یک جامعه بدن بهره کشی او به

شهروی است که ویران می شود، نه فرونشستن باشی. باغی است که تاراج می شود، نه پربر شدن گلی. چلچراغی است که در هم می شکند، نه فرمودن شمعی و سنگری است که تسليم می شود، نه از پادر آمدن همارزی!

عمودم چهارهای حیرت انجیز تعهد بود. تعهدی که به حق می باید با مضاف غول و هیولا توصیف شود: «غول تعهد!»، «هیولا تمهید!»، چرا که هیچ جیز در هیچ دور و زمانی همچوین «تمهید روشنگرکار و هترمندان جامعه» خوف انجیز و آسیش برهمنز و خانه خرابکن کری ها و کاستی ها نیست.

چرا که تعهد ازدهلی است که گران بهترین گنج عالم را پس می دارد؛ گنجی که ناماش آزادی و حق حیات ملت هاست.

و این ازدهای پاسدار، می باید از دسترس مرگ دور بعائد تا آن گنج عظیم را از دسترس تازه جیان دور بدارد. می باید ازدهلی باشد بی مرگ و بی آشتی. و بدین سبب می باید هزار سر داشته باشد و یک سودا، اما اگر یک سرش باشد و هزار سودا، چون مرگ بر ابتازد، گنج، گنج، یا پاسدار می ماند.

صد مسیری از این هیولا بود.

و کاش این هیولا از آن گونه سر، هزار می داشت، هزار می داشت! (احمد شاملو)

صمد بهرنگی در تیرماه ۱۳۱۸ به دنیا آمد. در کوچه اسکولیر محله چرنداب مرکز استان آذربایجان، تبریز. و در کوچه ای جمال آباد همان محله بزرگ شد و به دستان رفت. پدرش عزت کلگری فصلی بود که هر روز به کاری می پرداخت و مادرش، «سارا زنی مهربان» که پسران اش را به تحصیل و آموخت نصیحت می کرد، در زمانه ای که جنگ حاصلی جزگرانی و نامنی نداشت.

صمد بهرنگی دوره سیکل اول رادر دیرستان خواند و در پی آن، تحصیلات را در دانش سرا ادبیات کرد. دانش سرا مقدماتی را در ۱۳۳۶ به اتمام رسانید و در ۱۳۴۱ سالگی شد آقامعلم، بر اساس تعهدی که به آموزش و پرورش داده بود برای تدریس روانه روس تهاتر از دزپر شهر شد و بازده سال تمام در روس تهاتر ام مقان، خواراقان، قدجهان، گوگان، آخر جان و... با عشق و علاقه به یچه های ساده و بی آلایش روس تهاتر درس داد و درس گرفت. صمد گذشته از قصه های کودکان که با بهترین نمونه های ادبیات کودکان دنیا هم ترازنده، مقاله های زیادی هم نوشته است که در دوران اختناق و سانسور ستم شاهی بانام های مستعار قارات قوش، من آرام، چنگیز مراتی، رسید خلقی و... در برخی از نشریات آن دوران منتشر می شد.



برگرفته از کتاب صمد ساختار یک اسطوره، نوشتۀ محمد‌هادی محمدی و دکتر علی عباسی



دومبارز عاشق

صد مدهنگی (ص). قارانقوش ۱۳۴۲- (۱۳۱۸) و حمید مؤمنی (م. بیدرسخی)



یونس اورنگ خدیوی

اگر که بیهده زیباست شب
برای چه زیباست
شب
احمد شاملو

اگرچه صدم بدهنگی با نوآوری تحولی شگرف و بنیادین در حوزه‌ی ادبیات کودکان و نوجوانان ایران گشوده و چون غولی که در بطری تنگ زمانه نمی‌گنجید، همویک تنها در قلمرو ادبیات جریان ساز شد. حمید مؤمنی هم در سیاه‌ترین دوران به تأسی از صدم بدهنگی و با رویکرد ویره در زمینه‌های علمی برای قانون‌مند کردن ذهن فعال کودکان و نوجوانان به راستی گام‌های موثر و پرشامد و جذب برداشت. اگرچه صدم بدهنگی بانگاه طبقاتی، قصه‌های اش متوجه لایه‌های پایین جامعه بود. و گریزان از اخلاقیات انتزاعی، کودکان و نوجوانان را اساساً با جبهه‌های رأی‌گیری و شکل سیستماتیک، توریزه کرد؛ حمید مؤمنی هم، سنتگ بنای تفکرات بالینی و علمی را بطبقه‌بندی کردن به کودکان و نوجوانان نوشت و باز خوانی کرد.

اگرچه صدم بدهنگی به همت هم فکران اش محفل و حلقه‌ی ادبی، سیاسی را در تبریز راه انداخت و آن محفل در پیوند با روش‌شنکران انقلابی و دریک پر روسه‌ی ایدن‌لویزیک، پوست انداخت و بانقد شکست اجتماعی دهه‌های گذشته در قالب مجازان مسلح وارد عرصه شد، حمید مؤمنی هم در پیوندارگانیک با چنین داشتگی و با تجارت در خشان مجازاتی و در جایگاه یک کوشش‌های سرخست مجازاتی در بحث‌های درون تشکیلاتی دست به آثار بر جسته توریک زد.

اگرچه صدم بدهنگی در زمینه ادبیات، به ترجیحی اثمار در خشان کودکان و نوجوانان دست زد، حمید مؤمنی هم در قلمروی پیدایش جهان، انسان، تاریخ و جامعه ترجمه‌های ارزشمندی بر جای نهاد.

اگرچه صدم بدهنگی دریک خانواده‌ی پر جمعیت و محروم در جنوب ایران منطقه‌ی تبریز، چرنداب - تولد یافت و از همان دوران کودکی، طعم تلخ فقر را چشید و در نخستین کام آموزش دستان، شکست خوین حکومت ملی آذربایجان را ترجیه کرد و این حادثه روح حساس کودکانه‌ی صدم را ساخت در خود فشرد، ولی هرگز از پای نایستاد. صدم خواند آموخت، نوشت، رفت و رفته بیانه دید و در دهکوههای رنج بار آذربایجان دود رخاخ خورد و استخوان ترکاند و در اوج شکستگی، با موج های اوس به تاریخ و اقیانوس پیوست. حمید مؤمنی نیز هم چون صدم بهنگی، دریک خانواده‌ی پر جمعیت و فقر زده در منطقه‌ی قفقاز شنیشان (ای قلعه) در شهر کوچک و فلاکت زده نهادند تولد یافت. در دروان کودکی، ظلم، ستم و تعدی فتووال ها و خانهای منطقه را به چشم خود دید و با تندستی بارها چنگید. خواند، آموخت، نوشت، رفت و رفته بیانه دید و در آغاز راه به مصاف دشمن شافت و تاوایسین لحظه در موقعیت نابرابر قهرمانانه چنگید.

صد مدهنگی و حمید مؤمنی به سرفصل‌های ذوره‌ی خاص تاریخ معاصر ایران تعلق داشتند و توأم به آتف‌های چانسوز فقره‌نگی حاکم واقف بودند و همان طور شناخت دقیق به طرقیت‌های تاریخی و فرهنگی ایران داشتند و بی وقفه برای رهیافت از آن بنست نابهنجار طرح نوانداختند و با اعتقاد راسخ به پتانسیل بی‌کران کودکان و نوجوانان، باحدیث تمام و با عشق فروزان به آموزش ادبی علمی آنان همت گماردند و اگرچه هر دو در نیمه‌ی راه از انجام رسالت سنگین شان بازماندند ولی گام‌های ناییموده نسل پرشور و آگاه را بخود همراه ساخت.

پادشاه گرامی باد

۱- بیدرسخی نام روستایی در نزدیکی نهادن است، و گوینش این نام نشان دهنده عشق خاص حمید به رادگان را داشت.

بدون ستم و آزار به راه افتاده است. صدم به عنوان یکی از بیشتران چنین نوین انقلابی روش‌شنکران ماکوشید تا جنبش روشنکران مارا بکلگران و دهقانان پیوندد. او به روز استافت، صمد در میان مردم بدر میان توده‌ها زیست. فقر، محرومیت، ستم طبقاتی، ستم ملی، بی‌بهداشتی، بی‌سوادی و گرسنگی آن هارادید و خودش هم با این مسلیل دست بدگریبان شد. او می‌گفت: «لید سرمار اخوب حس کرد تا آن جاکه استخوان‌های اس بسوزد و آن وقت داد آزمایش را می‌خواست.» او می‌توانست داد آزمایش را می‌خواست. این طبقه حق خواندن داستان‌های او را داردند:

صمد که به قول یکی از شاگردان اش: «خود در دامان رنج، محرومیت و ستم پرورش یافت، هرچه بیش تر می‌زیست، با محرومیت و ستم بیش تر آشنا می‌شد و حس می‌کرد که هیچ وقت نمی‌تواند نیای از جمله کشش خود را از سرنوشت مردمی که با آن ها زیسته بود جدآند، همین عدم جدایی از حمایت‌کشش از اونویسنده‌ای ساخت که برای فقیران بنویسد آن هم بازیانی ساده که آن ها بتوانند نوشه‌های او را از بین اورا بهمند و اصرار داشت که تنها این طبقه حق خواندن داستان‌های او را داردند:

«حرفهای آخرین که هیچ پچه‌ی عزیز در داده و خود بسته‌ی حق ندارد قصه‌ی من و اولدوز را بخواند به خصوص پچه‌های ثروتمندی که وقتی توی ماشین سواری شان می‌نشینند پز می‌دهند و خودشان را یک سروگردان از پچه‌های ولگرد و فقیرکنار خیابان‌ها بالاتر می‌بینند و به پچه‌های کارگرهم محل نمی‌گذراند. آقای بدهنگ خودش گفته که قصه‌های اش را پیش تر برای همان پچه‌های ولگرد و فقیرکار می‌نویسد.» تا پیش از صدم چیزی به نام ادبیات کودکان به منای واقعی و سیاسی آن در ایران وجود نداشت. هر آن چه بود، عبارت بود: «رطاب صرف اخلاقی کتب درسی و یاداستان‌های تمثیلی هم چون کلیله و هنله، صمد نخستین کسی بود که در حوزه‌ی ادبیات کودکان دست به کار جدی زد و با خلق آثاری در این حوزه، زمینه‌های رشد این نوع ادبیات را فراهم آورد.

«دیگر وقت آن گذشته است که ادبیات را محدود کنیم به تبلیغ و تلقین و نصیحت خشک و بی‌برو و بگرد. نظافت دست‌پوای و بدن، اطاعت از پدر و مادر، حرف‌شنوی از بزرگان، سروصدانکردن در حضور مهمان... دستگیری از بینوایان به سبک و سیاق بینگاههای خیریه و مسلیلی از این قبیل که نتیجه‌ی کلی و نهایی همه‌ی این هایی خبرماندن کودکان از مسائل بزرگ و حاد و حیاتی محیط است.»

«ایکوک غیر از بارگرفتن نظافت و اطاعت از بزرگان و حرف‌شنوی از آموزگار و ادب چیزی که لازم ندارد؟ ایا باید به کوک بگوییم که بیش تر از نصف مردم جهان گرسنه‌اند و چراگرسنه‌اند و اه براند از ختن گرسنگی چیست؟ ایاندید درک علمی و درستی از تاریخ و تحلولات اجتماعی بشیری به کوک بدھیم؟» چرا دستگیری از بینوایان را تبلیغ می‌کنیم و هرگز نمی‌توییم که چگونه آن یکی بینواده و دیگری «تاوناک» که سینه جلو دهد و سهم بسیار ناچیزی از ثروت خود را به آن بایی بینوایده و منت سرش بگذرد که آری من مردی خبر و نیکارم و همیشه از آدم‌های بیچاره و بدبختی مثل تودستگیری می‌کنم.»

صمد در خلق آثار برای کودکان دونکته را از الام می‌داند: «- ادبیات کودکان باید پلی باشد میان دنیای رویایی کودکان بای خبری‌ها و خیال‌پردازی‌های رنگ‌آمیزی شده و شیرین کودکانه‌ی آن و دنیای واقعی بزرگ‌ترهای مملو از دردها و رنج‌ها و سیه‌ورزی‌ها و تلحی هاست. در این صورت است که بچه‌ی می‌تواند کمک و بار واقعی پدرس در زندگی باشد و موجود سازنده‌ای در اجتماع راکد و روه بنا بودی. - ۲- باید جهان بینی دقیقی به پچه داد. معیاری به او داده که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی را در شرایط و موقعیت‌های اجتماعی که دایم‌دار حال تغییر و تحول اند به درستی ارزیابی کند.

دوری جستن از ساختن دنیایی فانتزی و خیالی و عاری از واقعیت، مشخصه‌ی داستان‌هایی است که صدم برای کودکان نگاشته است. «اگر می‌خواهی داستان بنویسی برای بچه‌ها باید مواطن باشی دنیای قشنگ‌الکی برای شان نساری.» «بچه را باید از عوامل الکی و مبارزه با آن ها راجی آن امید اویلی گذاشت.»

شناخت واقعیت‌های اجتماعی و مبارزه با آن ها را جای آن امید اویلی گذاشت.» روز نهم شهریور ۱۳۴۷ پیکری جان صدم را در راه ریایان خزر از رودار گرفتند. مرگ صدم ما و جامعه‌ی مارازیکی از بینرین فریزندان، یکی از بهترین آموزگاران و یکی از صممیه‌ی ترین خدمتگزاران خود محروم کرد.

برای رسیدن به آن چه که صدم برای اش زیست و برای اش مبارزه کردارهای بسیاری هست که باید انجام داد. تا وقتی که اولدوزهای زیر دست زن باهای ظالم رنج می‌کشند، تا وقتی که خواهرا یا شاهرازیکرسی از سرما خشک می‌شوند و تا وقتی که پولاههای صاحبعلی ها در حسرت یک دانه هلو آمی کشند، کار صدم به سر انجام نرسیده است و تا هنگامی که تاری وردی و خواهراش به جای به مدرس رفت و درس خواندن زیر دست حاجی‌قی قلی هاکاری کشند و تا هنگامی که دده یا شاهرازیکارند آرمان‌های صدم هم چنان در دست رکاردو ستداران اوست و صدم، عموماً مصد آنان باقی خواهد ماند.»

۱- صدم بدهنگی، اولدوز و عروسک ساختنگ.

۲- صدم بدهنگی، مجموعه مقالات.

۳- همین



ماه‌ماهی و سوфи

با ياد و خاطره‌ي قابناک صمد بهرنگی

يونس اورنگ خدیوی

سوئی جان راستی دیشب یادت رفت مثل همیشه برام قصه بگی و شعر بخونی.

- ماهماهی، راست می‌گی حق باتوئه، بمونه واسه یه وقت دیگه.
کف دستم را مشت کردم و برد زیر آب و آرام آرام بازکردم، ماماهی لب ملایمی به انگشت ام زد و رهاشد. هنوز چند روزی نگذشته بودکه، ماماهی دوباره سیخکی می‌ایستاد و جواب سلام نمی‌داد.

پرسیدم: ماماهی چرا این قدر مصم! باز هم طوری شده؟

ماماهی پوزماش را جلو داد و گفت: می‌خواستی چی بشه، یه وجہ حوض و این همه لجن رامی خواه چی کار؟

- این دیگه بهانه‌س. قبول ندارم.

ماماهی دل تنگی پنهانی اش را بیرون ریخت و نالید:
این نان و آب چرخ جوسیلی سست بی وفا

من ماهی ام، نه نگام، عمانام آزوست

- ای پدر سوخته، شاعر هم که هستی. بگوییم این شعر را زکی یاد گرفتی؟

- خوب معلومه، از خودت. لم می‌دی به صندلی سیگار دود می‌کنی و

زورکی به خندام مهارمی زنم، می‌گویم، این شعر از مولوی است با صدای احمد شاملو. کله‌ام که داغ می‌کنه، منم با اوناهم صدامی شم. حالا کجای

این کار عیب داره؟

ماماهی از کوره در می‌رود و بلند بلند می‌گوید: سوئی جان دیگه بدتر از این نمی‌شه.

- حالا چرا این قدر عصبانی. خوب حرفات رو بزن.

- دیگران برام شعرمی‌گن، اون وقت تو منویا داخل اون تنگ بلوار لعنتی می‌کنی یاول ام می‌کنی و سط این حوض سیمانی.

- ماماهی عزیز، مگه خودت بالتماس، لی لی حوض نمی‌کردی. خوب اینم حوض. یادت رفته اون شب از شوق آب حوض تاصبح خوابات نبرد.

راستی راستی توهه مثل فروغ خیلی کله‌شقی.

ماماهی با صدای بریده و خفیف می‌گوید: سوئی جان، همه‌تان دوست دارید از واژه‌ی ماهی فقط سوزه درست کنید و آخر سرهم، به سیخ بکشید و گاز بزندید.

ماماهی به پهلو غلتید و گفت: دریا! دریا!

می‌گویم: ماماهی، اما این رسم زندگی نیست. پاشنه‌ی روزگار بایی و فلای نمی‌چرخه.

- من بی و فانیستم ولی تو هنوز نامردي.

- بازم که گفتی نامردا

- اگه نامردنیستی و لم کن به دریا.

ماماهی سرش را تاب می‌دهد و حزن آسوده‌ی گوید: سوئی جان، توبا خاک، من بادریا، دل تنگی کردی بی‌اکنار ساحل به من سربزن.

- دل تنگی به جای خودولی من هنوز باورم نمی‌شه.

- به جون صمد قول می‌دم.

- اما چه طوری پیدات کنم؟

- حالا که اصرار می‌کنی، من حرفی ندارم. فقط چند روزی صبرکن، جمعه که رسیدمی‌برمات.

ماماهی خنده‌ی نازی کرد و بی‌هوام حوشد.

تیغه‌ی آفتاب زمین را داشت می‌شکافت. مثل آسفالت خیابان بادرد که بودم که رسیدم به خانه، هرم گرما چارتستون اتفاق راتا جرعه‌ی آخر مکیده و سنگینی بخار فضارا پرکرده بود. مثل جیوه در گفت اتفاق ره‌امی شوم. به سرعت دو بال پنجه را به سوی حیاط باز می‌کنم و لحظه‌ی نیم خیز می‌مانم. بی هدف سرمه را به عقب می‌چرخانم. ماماهی، سیخکی از توی تنگ بلوار داشت مرامی پایید. سلام می‌کنم. دمаш را تکان می‌دهد و پشت می‌کند.

می‌پرسم: ماماهی جواب سلامات کو؟ دستات در دنکنه!

ماماهی چرخی زدو برگشت و گفت: خب منم خسته‌ام.

- نفهمیدم، از کله‌ی صبح تابوق سک من دوندگی می‌کنم، تو خسته‌ام؟ - آقای سوئی را باش. منواند اختنی توی تنگ بلوار آب. اونم توی این هوای گرم، تازه فلسفه بافی هم می‌کنم.

- ماماهی، تو چند وقت که بداخلاق شدی. این طور نیست؟ ماماهی به جدار تنگ بلوار چسبید و گفت: نه جان ام. من همون ام. این تو هستی که عوض شدی. منم فقط موصله‌ام بدوری سرفته.

- ماماهی نازنین، می‌دونم از تهایی خسته می‌شی ولی می‌گی چی کارت کنم؟

- کاری نداره. منوبنداز توی حوض حیاط. همین.

- فدات بشم اینم مث آب حوض حیاطه. مگه فرق هم داره؟

- سوئی جان بیرون که باش از توی حوض اقلاد رخته‌ای حیاط و آسمونوکه می‌تونم بینم. زیر این سقف لعنتی چشام داره سیاهی می‌ره. تو بگوچارو تماساکنم؟

- حرفي نیست. امشب رو بگیر بخواب، فرداصیح می‌اندازمات توی حوض.

- اگه دروغ بگی نامردي.

- ماماهی عزیز، قول مردونه می‌دم.

همین که در خنکای صبح از خواب بیدار شدم، با تعجب دیدم که چشم‌های ماماهی مثل دو دانه‌ی درشت اثار سرخ می‌درخشد.

- پس چرا این ریختی شدی؟

ماماهی کف دهان اش را پس زد و گفت: از بی قراری آب حوض تاصبح خوابام نبرده.

خیلی سریع حستی زدم و تنگ بلوار ابردم و گذاشتم لب پاشوی حوض.

- سوئی جان، دیگه معطل چی هستی؟

گفتم: کلاع سیاهه هر روز بالای اون درخت می‌شینه و به همه جازل می‌زنه. اگه او مددو بلا بی سرت آورد پای خودت. قبول؟

ماماهی آهی کشیده و گفت: باشه، هر روز می‌شینم کف حوض و دیگه بالا نمی‌آم تا خودت برگردی.

گلوی تنگ بلوار را گرفتم و آهسته خم کردم. ماماهی لغزیده به کف دستام.

نگاهی به چشمانم دوخت و گفت:

بی اسم یک

مناتجی

این یکی درست همومنی بود که فکر می‌کرد.

گفت: تو همومنی هستی که فکر می‌کردم.

برای همین دست هموگرفتن و راه افتادن تو خیابون واز اونچانی که هر دو عاشق روزای بارونی و پرسه زدن تو خیابون بودن هر روز همین کاروکردن.

پسر فکر کرد اون با بقیه فرق دارد.

دختر فکر کرد اون با بقیه راه و فتن.

روزای اول کلی حرف زدن و کلمه واسه هم معنی کردن و راه و فتن.

روزای بعد چون دیگه حرف همو خوب می‌فهمیدن شروع کردن قصه ساختن و شعر خوندن و راه رفتن.

روزای بعد بعدتر یه لغت‌نامه نوشتن که فقط خودشون دونستن تو ش چه خبره. بارون هم هم‌چنان می‌بارید. هر دو بی‌توجه به اطراف حرف زدن و حرف زدن و راه رفتن. اون قدر که موذاییک‌های کف هر خیابون رو بهتر از کف دستشون می‌شناختن.

تا این که روزی پسر گفت: نظرت در باره‌ی به خونه چیه؟

دختر گفت: اونجا بارون نمی‌باد.

پسر گفت: عوضش گرمه.

دختر گفت: فکر می‌کردم با بقیه فرق داری.

پسر گفت: منم همین طور.

در باره‌ی اون لغت‌نامه اگه می‌خواین بدونین، زیر رگبار سردی وسط یه خیابون خمیر شد.

۴۷



جمعه‌ی کسالت‌آور از راه رسید. باماهماهی رفتیم لب دریا. گونه‌هاش را بوسیدم و گفتم: ای بی‌وفادیدی که نامرده‌یست.

گفت: منم دونستم که نامرده‌یست. منم از سرناچاری می‌گفتم ولی حیران بودم از آن همه قصه و شعرکه برام گفته بودند، اما تو منو اسیر خودت کرده بودی.

چشم‌های درشت‌ماههاهی درخشش دریارا داشت. بی‌هیچ سخنی

جستی زدیه آب دریا و لحظه‌ی پرسش آسودگاهم کرد دورفت. تنهایی

غیریانه‌ام را بایی حوصلگی از نرمۀ ماسه‌های ساحل دریانکند و راه افتادم.

موج دریا، خنده‌ی خورشید، پروازیک دست مرغایی‌ها، زندگی جاری است.

ای کاش شاعربودم. خاطرات روزگار آهن و آتش از پس کله‌ام فوران می‌زد.

پیوند مشت‌ها، صفحه‌ای فشرده و طنبین تقارن خاطره‌ها:

ما زنده به آیام که آرام نگیریم

موج‌ایم که آسودگی ما عدم ماست

دم‌دمای پاییز بود. غصه و دل تنگی ماهماهی افتاده بود به جانم و رهای ام

نمی‌کرد. بلند شدم و زدم به ساحل. چند بیت شعر از حافظ خواندم.

ماههاهی تنهانی بود. ماهی بولک طلایی اوراه‌مراهی می‌کرد. با هم

رسیدند.

گفت: سوفی جان ام. شاخ نبات، پیدات نیست!

گفتم: گرفتار روزگار.

گفت: بگوگرفتار غم نان.

گفتم: درست حدس زدی. خب، تعریف کن از محیط تازه و دوستان جدید.

گفت: نگو نپرس. دوست هزار هزار. اما قصه‌یی...

گفتم: بگو قصه‌یی و غصه‌یی. ناقلاً دوباره چی زده به سرت؟

گفت: همین روز راهی اقیانوس می‌شیم. یادت می‌آد برام شعر

می‌خوندی:

من اینجا بس دل ام تنگ است،

و هر سازی که می‌بینم بدآهنگ است:

بیاره تو شه برداریم

قدم در راه بی برگشت بگذاریم

بی‌بینیم آسمان هر کجا آیا همین رنگ است؟

ماههاهی... امادل تنگی دوباره‌ی من... می‌دونم دل زدن به اقیانوس کاری است کارستان.

- سوفی جان دیدار مادر سرزمین مروارید. این تازه آغاز زندگی است نه پایان آن.

ماههاهی راعاشقانه می‌بوسم. بنداری درد، چنگ و دندان به قلبام

می‌کشد. از دریا فاصله می‌گیرم. آفتان، توری نارنجی به سرکشیده و

رشته‌های رنگین کمان اش بر سطح آبی دریا پهنه است.

ماهی سیاه گوچولو در هزار توی ذهن ام می‌خلد. اماز حس تکرار نایدیر

یک دوران چه‌گونه‌ی می‌توان نوشت. چه‌گونه‌ی می‌توان به دور از آن روزها و زندگی‌ها و اندیشه‌های نوشت که مارا باهزار معنای از دست رفته و زمان سپری شده تنه‌گذاشت.

خواب ماهی سیاه کوچولو ادر تلاطم رودارس می‌بینم که در

کوچه‌باغ‌های نیشایور پرسه می‌زنند:

حسرت نرم به خواب آن مرداب

کارام درون دشت شب خفته است

دریای ام و نیست با کلام از توفان

تماشای دوباره‌ی دریارا به خود نهیب می‌زنم ولی جرات نمی‌کنم که سرم

رابچرخانم، گویی چشمان ام همه دریاست.

روزهای برفی

حسین حضرتی

ماریچ که به طبقه فوقانی می‌رسید آیلا را صدزاد:

- آیلا گلی؟

جواهی نشید، میل تالار استاد، نور جلچراغ به روی

میل ها و فرش ها سلیه روشنی بلند ایجاد کردند. دور تا

دور پنجره هارا با پرده مخصوص قهوه ای تیره بوشانه شده

بود. روی تبلوهات نقاشی نصب شده در دیوارهای اتفاق

لامپهای مدادی می تایندند. انتهای تالار شومینه

می سوخت تلویزیون صفحه بزرگ ۳۶ اینچی روشن

بود و صدای قطع ملکه مارکنر سه پله بی دکوری استاد.

به روی تدبیس پادشاه باستانی مدرسستی کشیده بسیس

پشت به شومینه استاد و باصدای بلند گفت:

- آیلا اگر خودت را حاضر می کنی سریع تر بیا

آخرین مدل لباس و تیپ سینمایی بادت نزد.

از حرف خودش خنده اش گرفت. با آیلامی توانت

اوقات خوش گذشته را دوباره زنده کند. غذا در

رستوران های عالی شهر. میهمانی هایی با حضور

خوانندگان پاپ، اسکی در کوهستان. گلف در اوقات

خوش تهلهی. اسب دوانی در کنار دریا هنگام غروب

خوردید. آها چقدر تهلهی را خس می کرد. آیلا

می توانت با آن رسته های متعدد و گوناگون سینمایی

اوقات خوشی را برایش سازد. تا چند دقیقه دیگر

می آید. در همین حال پسرعموه را به داد آورد:

- امشب شب تولد هارو دل مرده هم است.

خیلی دوست داشتم او را در این بیچارگی ببینم.

دیوانه ای و رشکسته.

از یاد اوری هارو سرش گرفت. پالتوبیش را روی

یکی از میل های پتاب کرد. رویه تلویزیون نشست. پاروی

پانداخت. تلویزیون برنامه مستند نشان می داد. چند

شیر چشم از گلهای بوقالو برمی داشتند. بوقالو خطر

حمله شیرها را انتظار می کشیدند. وحشت زده به

اطراف می نگریستند و بومی کشید. دقیقی بعد بیو زه

شیرهادر زیرنگاه کفتارهادر شکر بوقالویی فرمود.

ملوپس از برنامه مستند در حالی که موزیک آرام فضای

پرکرد. پوداز جلیش بلند شود و داد کشید:

- آیلا یاری معطل می کنی. خوصله معرفت.

به طرف پلکان که رفت و حشت تمام و جوش را فرا

گرفت. عقب عقب رفت. خون به مغزش نمی رسید.

تعالش را از دست داد. از بیش افتاده روزی زمین. هارو

بالای پلکان با سلحنه کمری اور انشانه رفته بود.

- براوو پسرعموه مارو. انتظار آیلا را می کشیدی

ها...ها!!!

ماند بیملان روانی بلند بلند می خنده.

- خندمه هیلم رانگه نکن با تو اصلاح شو خی ندارم.

برای ثابت کردن حرف هایش یک تیر کنار دست

مارو شلیک کرد. مارو همان جایی که افتاده بود

عقب عقب رفت. هارو گفت:

- اگر من هم جای تو بودم دست و پاهایم

همین طوری می لرزید. می خواهی مرا در

بیچارگی بینی؟

ملو داده زد؟

- آیلا ایلام، به خاطر تماس با من کشته ای؟

- همهاش فیلم بود برای کشاندن تو به اینجا. تا

جواب و رشکستگی من را بدھی. در حق نامردمی

کردید پسرعمو جان.

آمر همچنان که اختیاط می کرد روی برف ها لیز

نخورد نزدیک اتومبیل لیموزین مارو. رسید سر

موهای پر پیشش را از جلوی پیشانی عقب زد:

- سلام مارو امروز روز توست. امیدوارم امشب

پتوانم در جشن تولد شرکت کنم. کارت دعوات

به دستم رسید.

مارو از گرمای درون اتومبیل دل کند. از اینکه

آمر، را جلوی باع آیلام دید متعجب بود:

- چطوری «آمر»، اینجا چه می کنی؟

- او! اهلرو چه می گویی؟ اینجا خانه دوست من

نیز هست.

از چه وقت با آیلا دوست صمیمی بوده؟

آمر از تعجب جا خورد. انتظار شنیدن این حرف

رانداشت. با تعجب گفت:

- خانه‌ی آیلا!

فکر کرد مارو با میزبان شو خی دارد. ترجیح داد

در این موضوع مداخله ای نکند.

- از اینکه شما را بعد از چندین ماه می بینم خیلی

خوشحالم چرا به اتفاق بازگانی سر نمی زنید؟

- روند تولید پولاد و چدن و آلومینیم

خوشبختانه روبه توسعه است. وقت من این روزهای

صرف این کلها می شود. من و شرکیم می خواهیم

این وضعیت مساعد روبه رشد باشد. وقتی مافرست

دیدار نداریم چرا شما یادی از مانعی کنید؟

- درست است تو نتوانسته ام با شما قرار ملاقات

بگذارم اما فراموشان هم نکردم. حتی وقتی کارم

ستگین است و لابه لای قوانین گیر می کنم سلیمانی

را بالای سرم می بینم. شما و سلیر دوستان با کاندید

کردنم مراهه هچل انداختید. به طوری که حتی فرست

نبردید آینین نامه حمایت گمرگی صنایع را بررسی

کردیم که تقدیم مجلس کنیم شما در آن موقع کجا

بودید؟ آخرین حرفحای آمر در صدای قارفار کلاغان

گم شد. ملرورای او دست تکان داد و سوار لیموزین

شد. دندنه عقب گرفت. بار دشدن اتومبیل آمر

شده کشید. مارو از پنجه اش بازگشت

- حماقت مغض بود. حماقت. حماقت.

دوست دارم در جشن تولد هارو را دعوت کنی تا

کمی قلقلک اش بیلند.

- نه اصلا حالم از اینه هم می خورد.

- هرچه باشد پسرعموی توست.

- هرگز نمی خواستم پسرعموی مثل هارو

داشته باشم. آن موقع که بعد از هانا با تو دوست

شدم هارو هرموقع می توانتست مرا به خاطر بینی

بدهشکلی که داشتم پیش تو و بقیه مرا هجومیکرد.

نه اصلا حوصله اش راندارم.

- وا من دیرم شد. یادت باشد تهای تنهای به باغم

بیلی. آن هم درست چند ساعت قبل از شروع جشن

تولد. اینطوری دیدار ملن رمانیک خواهد شد. پس

خداحافظ تادیار ملن در باغ. بدون راننده. با یاری.

صدای کلاغ ها از لابه لای در ختلن کاخ و صنوبر

می آمد. در بزرگ باع (آیلا) از اینه های کوچه اوتوماتیک

باز شد. بنزشش دری از باغ بیرون آمد. کوچه تنگ بود.

یکی بیلدنده عقب می گرفت. مارو می خواست دندنه

عقب بگیرد که درب سوم بتن باشد. مردی با گفشهای

براق مشکی روی برفها پا گذاشت. سپس سرو

شانه اش را بیرون کشید. آن مرد «آمر» بود. نمی نده

مجلس. آمر با شادی دستش را بالا بردو تکان داد:

- سلام مارو.

در غروب سرخ خورشید لیموزین «مارو» رسید سر

کوچه باغ که برف سنجلاخ هیلیش را بشنیده بود. هنگام

دور زدن به کوچه باغ، آیلا را به پاد آورد. با جلوهای

تبیغاتی. روی سن با موهای بلند که موج می خورد با

موهای کوتاه که با چشم های درشت شده بیکنده خیره

می شد. فلاش های دوربین که بروی پا و کمر و

صورت می پارید. چند روز پیش آیلا تماس گرفته بود.

- آیلا کی می توانم تواریخ بدم؟

- تاشب تولد بیلند کمی صبر و تحمل داشته باشی.

به خاطر پروره سینمایی ام بیلد به مسافت بروم. چند

یار آخرم مانده. یادت باشد از قرار ملاقات ما جلوی

حرف نزدی مخصوصا به خبرنگارها. تا نویسنده هنری که یک عشق دارد؟ آیا یک عشق دیگر در میان است؟ از این گونه

حرفها. خواهش می کنم بدون راندهات بیا.

- چرا باهارو بعد از چند سال زندگی مشترک به

هم زدی؟

- کدام زندگی مشترک؟ من همیشه سرپرور زهیم

بود. هارو هم سرش باکارخانه های در به داشتند گرم

بود. ما خیلی کم هم دیدیم. اصلا این همروت سالهای پیش نیست. همانی که یک ته صدها

نفر اسگرم می کرد. دارم دق می کنم. می خواهم ترا

ببینم. اصلکا شن برمی گشتم به دروانی که من و تو و

هارو تازه دوست شده بودیم. چقدر آن موقع ها خوش

می گذشت. آن جشن ها، میهمانی ها... وای خدای من. آن روزهای مرده رامی خواهیم حالت ایجاد کرد.

- بله. واقعا خوش می گذشت. تو توانتی جای «هانان» را برای ما پر کنی. همیشه ناراحت این

موضوع بودم که چه ساده با هارو ازدواج کردی.

- آیلا پشت تلفن داد کشید:

- حماقت مغض بود. حماقت. حماقت.

دوست دارم در جشن تولد هارو را دعوت کنی تا

کمی قلقلک اش بیلند.

- نه اصلا حالم از اینه هم می خورد.

- هرچه باشد پسرعموی توست.

ملوحق به حاتم گفت:

- من دیگر آن آدم سابق دوران دانشجویی نیستم که هر طور بخواهی شوختی کنی. در آن دوران مرا به داشتن زن معیوب معروف و شاخص کردی. الان هم حرفی با توندارم.

بینی اش را پس از عمل عقلی کرده بود. در سال‌های پیش اتحاد داشت. در بازار کن، کنسرو، کنسرو آن صدای هنوز هم در سرش می‌بیچید و عذابش می‌داد. آن زمان نوک بینی اش مثل خرطوم فیل برگشته بود. زن معیوب. زن معیوب.

غیرهایها با دیدن بینی و شنیدن این حرف‌ها خنده‌هایشان را پنهان می‌کردند اما دولستان با صدای بلند می‌خندیدند. اگر در جمع، کسی به این حرف‌ها و نوک بینی توجه نمی‌کرد، هارو در زمان مناسب به یادشان می‌آورد و قهقهه‌های راه بالا می‌برد. اکنون هم روی پلکان مارپیچ ایستاده بود و نیش‌خند به لب داشت. مارو با اکراه سرش را پایین انداخت. سعی می‌کرد با مالیدن پیشانی عرق‌کرده اش خود را آرام نشان دهد.

- هارو من حوصله ندارم. امشب شب تولد هردوی مان است. بهتر است یکدیگر را سوزه نکنیم. از جایش بلند شد. ایستاد و شلوارش را تکاند. هارو گفت:

- آن قدرها بچه نه نیستی و گرنه در جنگ و جدال اقتصادی مان چند صباخی تو و شرکایت که پیروز نمی‌شیدی. اگر آن دختر بیچاره، «هانا» زنده بودکلی به ریش هردوی مامی خندید.

مارو دستها را در جیب‌هایش فرو برد و آسوده خاطرپیش آمد:

- هاروی عزیز بپتر نیست به جای این برخود کوکانه به سرنوشت مشترک‌مان، درباره‌ی هانا تامل کنی؟

هارو آماده شلیک از پلکان پایین آمد. جلی ایستاده که ملرو پیش از آن نشسته بود:

- قصه هانا چندسالی است که تمام شده. بهتر است برویم سر اصل موضوع.

- نمی‌خواهم با یادآوری قصه‌ی هانا موضوع را تغییر دهم و آن را لپوشانی کنم.

ابروهای هلاکت تعجب به بالا جهید:

- براوو مارو. واقعاً پیشرفت کردی. منظورت این است که در این جنگ و جدال وحشتناک هیچ‌کاره بودی، اوه نه، نه دوست من.

- توهیمیشه می‌خواهی مرآگناکل جلوه بدھی.

اما گذشته از این قصایدا، من امشب از خواهر «هانا» برای شرکت در جشن تولدم دعوت کردم.

هلووس اسلحه را پایین گرفت. باخنده گفت:

- به خدا تودیوانه‌ای. دیگر به این چیزهای نیازی نداری.

سر اسلحه را بالا گرفت. دوست داشت زودتر از موعد به سر و تن مارو شلیک کند تا این موجود

مزخرف را از روی زمین بردارد. اما تحمل کرد. تا با

کمی تقریب کردن او را وادار به اعتراض در طرح

ورشکست کردنش کند. در ادامه حرفش گفت:

- امشب شب هر دوی ماست. بیا روی مبل

بنشین، این طرف رو بروی من.

هارو اسلحه را دقیق نشانه رفت و نفس مارو را

بند آورد و عرق از سر و رویش پایین ریخت. با

دست خشکش کرد. نشست رو بروی هارو.

- صد تیر هم به من شلیک کنی نمی‌توانم حرف

- مرایه دستشویی ببر.

لشش می‌خواست در طول رسیدن به دستشویی هارو را غافل‌گیر کند. ضریب‌های به اسلحه‌اش بزند و مشت محکمی به صورتش بکوبد. اما هارو پشت سرش ایستاد. نمی‌دانست در چه فاصله‌ای قرار دارد. سربه بالا و خون چکان به دستشویی آمدند. شیر آب را بازکرد و سرش را زیر آب خنک گرفت. آب و خون به دریچه سرایزیر شد. اطراف خشک روب دشامر را روی صورتش انداخت. زیر روب دشامر چشم‌هایش را بست و اندکی آرامش یافت. در تالار روی مبل نشست. روب دشامر را انداخت روی سپاهیه. دکور تندیس پادشاه باستانی مصر تکان خورد.

- می‌شود خواهش کنم صدای تلویزیون را بیشتر کنم؟

- موقع آمدنت کنترل تلویزیون را همین اطراف انداختم. پیدایش کنم بلد حدود سمت راست باشد.

ملو با کمی جستجوگر کنترل تلویزیون را پیدا کرد. اخبار شروع شده بود. گوینده پشت میزش جایگذاشت. «شروع اخبار. براساس آخرین اطلاعات رسیده تمایلی ۲۴ سرنشیون هوایی‌ملی مسافربری کشته شدند. کل شناسان علت سقوط هوایی‌می مسافربری را تقصی فنی دانسته‌اند. زمین لرزه‌ای شدیده به بزرگی ۶/۲ ریشتر شمال شرقی کشور ارمنستان. وزارت موقعيت‌های اضطراری زمین لرزه‌های دیگری را هم گزارش داده است. و یک خبر جالب. کودتاًی پلرمانی در کشور همسایه گزارش می‌سوط آن را در آخر خبر به عنوان خبر تحلیلی پخش خواهیم کرد. نمایندگان مجلس...»

دوربین تلویزیونی «آمر» را نشان داد که پشت میکروfon می‌رفت.

«... امروز لا پایه حملیت گمرکی از صنایع خصوصی را به مجلس تقدیم کرند. امروز مخالفان جهانی سازی...»

پلیس در پنهان سپرها با پاتوم به تظاهرکنندگان یورش برد. با توم‌ها با ضربات شدید بر سر و روی تظاهرکنندگان فرود می‌آمد.

«... تظاهرات خونینی برپا داشتند. در حادثه برخورد پلیس با ماعت‌رضین یک مخالف جلن سپرد.»

ملو اخراج آگو تلویزیون را خاموش کرد.

- یک مشت پیکله راه می‌افتد و باکل اقتصاد دنیا مباره می‌کنند. واقعاً حققتند.

- درهیئت مدیره ماهم نفوذ کردند.

ماروبایک برگ دستمال کاغذی بینی اش را پاک کرد. از خون آگو بودن آن متأسف شد. دستمال کاغذی را مچاله کرد و گفت:

- ما بلید روی سندیکاهای گلگری و کلمندی و مهندسین کنترل بیشتری داشته باشیم. تهاره‌ای بازدارنده این است که یک امیاز بهدهم و صد امیاز بگیریم. راستی بادیدن نظرعلاءات چه کسی را به یاد می‌آوری؟

باد مری رفت زیر موهای «هانا» و پریشانش می‌کرد. لبانش به خنده باز می‌شد و چشم‌هایش از خوشحالی می‌درخشید. اتموبیل در بزرگراه حرکت می‌کرد. سه مرد با «هانا» گفتگومی کردند. فرمان از اراده‌ای راننده خارج شد. اتموبیل به چپ و راست منحرف می‌شد. می‌کویید به ماشین‌های کناری، صدای ترمزها و تصادم اتموبیل‌ها فضای بزرگراه را در بر گرفت. اتموبیل هانا و دوستانش واژگون شد. چند بار غلتید. تصویر هانا و دوستانش در روزنامه‌ها منتشر شد. هارو با پایی میلی گفت:

بزمن. قلبم به تندی می‌زند. اگر اختلافی هم باشد

نباید به این شکل خصم‌انه حل کرد. از بدیاری هایی که آوردید واقعاً متسافقم. بیش از من پدر افیجم متسافق است. اما شما برای کاستن بدشانسی هایتان تلاش حرفاً ای بخرج ندادید. باید فراردادی میان ما و شما منعقد می‌شد.

هارو انگشتش را از روی ماشه برداشت لبانش را نمناک کرد و با تأمل گفت:

- شبی طولانی برویش رو دارم. در این مورد بلید به طور مفصل صحبت کنید. بلید اذعن کنم که حرفاً ای صحبت می‌کنی. شاید از بیم جانت باشد. امایاکمی به گذشته مراجعه کنیم و خوش باشیم.

- بله با تمام میل استقبال می‌کنم.

- بلید گفت که بپترین دوران ماهمند دوران بچگی و دانشجویی و قبل از مرگ هانا و کمک هم با آیلاد باشد.

- من به سه دلیل از تو و بقیه دوست فاصله گرفتم. یکی به خاطر پدرهایم بود که هر دو دیگر سندیکاهای کلوفرمی بودند و به رغم پرسرعمو و بونشان حول نگاه به بازار با هم تضاد داشتند. یکی سیاست دویینگ را به کار می‌برد و دیگری جنگ مستقیم و مغلایی کردند رقبا در درست می‌دانست. دوم به خاطر دوری گزین از ججال مطبوعاتی حول مرگ هانا... روزنامه‌ها هستند و تند روی ریل ماشین چاب می‌چرخیدند. تصویر خندان «هانا» در بیشتر روزنامه‌ها چاب شده بود. مردم مطالب مربوط به هانا را می‌خریدند. هانا دختر معلم یا دختر روز. «هانا» در جنون سرعت یا عشق، آیا همراهان هانا هنگام رانندگی مست بودند.

- ... سوم به خاطر خودم.

گفت و سرخ شد. قیقههای هلو و دوستلن پیش چشم‌اش آمد. در حالی که از دردون رنگ می‌برد گفت:

- اجازه می‌دهی کنم برنامه تلویزیون را تماشا کنم؟

- امروز به میل توصل می‌کنم.

هارو برخاست. آماده تیراندازی بود. پشت سرش رفت، پی برده که می‌خواهد طور نگاهی از پشت به او شلیک کند. توان نگاه به پشت سرش رانداشت. عرق بزان گفت:

- خواهش می‌کنم بامن جنگ روانی و فیزیکی راه نینداز.

- تو به قوانین بازی تن دادی نه من. جنگ روانی و فیزیکی از ماه‌ها پیش شروع شده. آغازگر آن هم شمایید.

- باشد باشد به تو خواهیم گفت که چه برسم آمد

تاشرکیم از اختلاف میان من و تو سود برند.

هارو به عمد با طمانینه گام برمی‌داشت و پایاهیش را محکم بر زمین می‌کویید. با هر ضربه ضربان قلب مارو بالا می‌رفت. صدای قلبش را به وضع می‌شنید. گوشه قلبش کرخت شد. دستی کشید تا نرم شود. صدای خفیف حرکت دست

هارو راکه شنید و سایه کشیده اورا در روزی فرش دید هر استانک به بالا جهید. گریخت. پلیش به میزگیر

کرد. باشکم بر زمین افتاد. خنده هارو بالا رفت.

- من قصد ترسانیدن رانداشتمن. شوختی بود.

مارو با پیشی خون آگو از جا بلند شد. پیشتر از خون بریزی بینی اش از توجیه هلو نلایحت شد. با عصبانیت سرش را بالا گرفت تا خون به پیراهن و شلوارش نزدید. خون به گردش سرازیر شد. هارو را دشamberیس را در آرداور. انداخت روی سرعت ملو.

- باهمنین پاکش کن.

میز میان دو صندلی راحتی بود و کمی دورتر میز بیلاراد بود با گویه های پراکنده. هارو روی صندلی لمید. اسلحه را به سوی مارو گرفت.

- می خواهم کمی شناختی.
ماروندانه هیش راهه هم سلیمانی هارون گاه کرد:

- هیچ مانع نمی ندارد. هر کاری می خواهی بکن. به

توالتماس نمی کنم.

شیرجه زد توی استخر. چند بار طول استخر را دست و پازد. نفس کم آورد. بازوهیش گرفت و کرخت شد. هارو بانیشنخند نگاهش می کرد. وقتی در عرض استخر شروع کرد به دست و پازدن وزیر آنی رفتن، هارو سه سوت بلند ممتد کشید. صدای پارس زنال و سرخوخته به استخر آمد. زنال و سرجوخته از پلکان طبقه بالا به سرعت پایین دویدند. از پلکان پیچیدند به زیرزمین. هارو آثاره را به سوی خود فراخواند.

- آفرین بچه های خوب.

امندن جلوی پایش. دور میز و صندلی ها چرخیدند. هارو سرو صورت زنال را نوازش کرد و آن سوی استخر را نشانش داد:

- برو انجاو گذاریوں بیلیم.

زنال به سمتی که هارو اشاره کرد دوید. نوبت سرجوخته رسید. سرجوخته را در بغل گرفت. دم گوشش گفت:

- توهمن این سوی پسرعمومی‌النگم پاسداری بده. برو.

سرجوخته به سمت مقابل زنال دوید. هردو سگ چشم از ملوپرمنی داشتند. هارو مارو گفت:

- خسته که نشده؟
مارونفس زنلن گفت:

- هارو خواهش می کنم شکنجهام نده. دیگر نمی توانم مقاومت کنم.

- مقاومت من هم در مقابل تو و شرکایت شکست. شناکن تا خستگی ات را بینم. از این ثانیه حق گرفتن لوله های کنار استخر را نداری. اگر بگیری شلیک می کنم.

گریه کنان دست و پازد. می دانست شلیک می کند. به دست یا پا یا به سر دیگر برایش مهم نبود. زنال و سرجوخته پارس کنان می دویند و لرزه بر اندامش می انداختند. دست و پازنان به هر سمتی شنا می کرد. دست و پایش گرفت. بازوها باری اش نمی دادند. سنتگین شده بودند. در آب غوطه خورد. آب به دماغ و دهانش نفوذ کرد و سوزاند. فریاد کشید: - دارم خفه می شوم هارو. هرچه باشد من پسرعمومیت هستم. لعنتی ادارم خفه می شوم.

- هنوز خسته نشده. شناکن.
آب به بینی مارو نفوذ می کرد. به سرفه شدید می افتد. سورتش سرخ شده بود.

- دیگر نمی توانم ادامه بدهم.
- حالا مانده هم شدیم. به حرف هایم گوش کن.

حالا از تردستی های شما بگویم. دیروز از طریق پانک ترور شدیم. آن هم در موقعیتی که بیان به تزریق سرمایه داشتیم. پانک شکایات خودش را علیه ما مه هیئت مدیره پولاد تسلیم کرد. با این عنوان که ما بانهایت تأسف مجبوریم اعتبار را که شما از آن استفاده می کردید قطع نماییم و به هیچ عنوان حاضر نیستیم درباره ای صدور اعتبار جدید برای شما داخل مذاکره شویم. این یعنی مردن ما. می بینی ای مذنب چه برس ما آوردید؟
مارو لوله کنار استخر را گرفت. کمی نفس

برای من بیاور که تبرئه هاتم. فاجعه‌ی کمی برای من اتفاق نیفتاده که بخواهم به سادگی ازان بگفتم و توبه راحتی به جشن تولدت برسی. حالا بلهند شویم.

- قول می دهی با خونسردی صحبت کنیم تا به نتیجه‌ی مشخص و معقولی برسیم. ها؟ چه می گویی؟ ها؟

- بله من همین همیز رامی خواهم.

مارو به چشم های هارو زد. هارو ترس از مرگ را در چشم های مارو می دید. مارو خودش را به مبل چسباند. دسته های مبل را محکم گرفت.

- نه. نه امن از شتابدم می آیدا!

- ماهی همیشه ماهی است. شناکردن پادش نمی رویم و می خواهیم استرس هایمان را بیرون بریزیم و شناکردن بهترین وسیله برای رفع این معضل است. کمک می کنم شما استرس را زیاد کردید. بهتر بود به جای حمله به من و شرکایم به

سرمایه های بومی کشورهای غربی و شرقی و شمالی و جنوبی حمله می کردید. حالا پاشبورویم.

مارو دسته های مبل را هراسان گرفته بود و رهیش نمی کرد.

- نه یک دو ساعت دیگر می خواهم بروم به خانه.

مهمن هامنظر من هستند. آنها بی من می گردند.

- به کسی که نگفته بودی؟

- نه فقط آمر مراجوی در دید. راستی آمر برای چه اینجا آمد بود؟

- هیچی. در اتفاق بازگانی یک صحبتی در مورد کاهش مالیات گمرکی انجام دادیم. قول باری داده که با

کمک دوستانش در مجلس کلی برای مان بکنند. خب تلویزیون هم خبرش را پخش کرد. او که شاهد آمدن تو به اینجا بود. حالا دیگر برای چشمی ترسی؟

ملوپاتا کیک گفت:

- سنه انی آیم.

هارو تیری شلیک کرد. جلوی پایی مارو کمانه کرد و خود را به پایه مبل. مارو از وحشت روی مبل مجاهله شد. هارو برافروخته گفت:

- بلندشی و مارو کمانه کنم. دوسکم را که می شناسی زنال و سرجوخته رامی گویم. آنها باید تلویزیون هم خبرش را پاسه سوت خواهد آمد.

مارو وقتی سگ های درنده هارو را به یاد آورد با عجله کت و شلوارش را در آورد. انداخت کنار رب دشامر خوین. گوشی کت افتاد روی پایه دیگری.

دکوری. تدبیس پادشاه باستانی مصروف آن لرزید.

اشک در چشمانش جمع شد. در حالی که دکمه های پیراهنش را شک آلو باز می کرد گفت:

- هاروا خواهش می کنم از شکنجه می من

منصرف شود. خواهش می کنم بگذار بروم.

- خفشه بروم و جلو.

- خدای من... خدای من!!

ترس توان حرکت پاهای مارو را گرفته بود. هارو با تهدید اسلحه و ادراش کرد روی دو پای لرزان حرکت نکند. از پلکان به زیرزمین می رفتند.

- هارو خواهش می کنم به حرف هایم گوش کن چرا فقط از من انتقام می گیری دیگرانی هم هستند

که بله بده سرو و قت شان بروی. اگر می خواهی با آنها تماس بگیرم و بکشانم شان اینجا تا پاسخگوی تو باشند. جرا می کنم. هارو خواهش می کنم. من شنا

یاد رفته است. از استخربدم می آید.

هارو ملو را از پلکان به زیرزمین رفتند. نور مهتابی ها

روی آب منعکس شده بود. در محوطه ای استخر،

- بله می دانم منظورت هاناست. هنوز هم افسوس می خورم از آن مقاله ای که علیه صنایع فولاد نوشت. مقاله ای با عنوان «صنایع خصوصی پولاد و نقش آنها در تهییج تروریست ها» هانا با نوشتن این مقاله سرنوشت ش را به دست خودش تغییر داد. این مذنب ها همه جراه پیدا می کنند. مقصدا بودیم.

- ماقصر نبودیم. یادت می آید که «هانا» هنگام راه رفتن میان من و تو قرار می گرفت. سه خوش تبی کنار هم. البته بعد از جراحی بینی ام. از داشتگاه بیرون می آمدیم و می رفتم رستوران.

هانا میان من و تو می نشست و تا هنگام حفظ دوستی مان این عادت را ترک نکرد. مخالفین ما هانا را کنار می کشیدند. می گفتند بچه بوزراها میان ما جایی ندارند. هانا در جواب شان می گفت: «من می خواهیم مهریان همه باشم».

- واقعاً مسحور زیبایی اش شده بودیم. حرف هایش هم مسحور کننده بود. لحن صدایش، نگاهش، راه رفتن اش، اصلاحه او نمی آمد که فرزند یک معلم ساده باشد.

- ما از کجامی دانستیم هانا تحت تاثیر پدرش و پافشاری های او و دوستانش تغییر عقیده می دهد. و گزنه نمی گذاشتیم آن قدر پیش بروند که از تمام قراردادهای مان سردار آورد.

- بله بیژن پسرادیگر می ازما بود.

- فکر می کنم اشتباه کرد که خواهر «هانا» را به جشن تولد دعوت کرد؟

هارو نیش خندزد:

- توباین زبانی و حرفهای گری از من می برسی؟

مارو با حرکت عصبی از جلیش براخاست. برق

نگاهش گفت که چقدر این حرکت ساختگی بوده است. نه هلویه رویش آورده خودش.

- من طراح و رشکستگی کلخانه های فولاد تونیودم تصمیم شرکابوی. من هیچ نقشی نداشتم.

- می توانستی با یک تماس ساده آگاهم کنم. ولی این کار انکردی.

- بله می توانستم ولی از تو دل چرکین بودم. نمی خواستم با تورو برو شوم تا مانند گذشته مرا دست بیندازی. هر چند که با عمل بینی ام بهانه ها را از تو گرفتم ولی هجوهای تو غیرقابل تحمله. تو هم آدمی نبودی که رو دست بخوری.

- تعلل نکردی. بر عکس درست عمل کردی. در مورد خواهر «هانا» بله عرض کنم که اشتباه کردی. روزنامه های مستقل از آمدن خواهر «هانا» بیوی بزند من و توسیل آنها خواهیم شد. جنجال برپایم کنند و مجدد خواهان آن می شوند که بروند «هانا» و دوستانش به جریان اندخته شود. برین سیکها

این چیزی است که وکلا روی آن انگشت گذشته اند.

- آمدن خواهر «هانا» مقاله های آنها را خشی می کند. به چند دوست خبرنگارم و چند نیز بخش

حوادث گفتگو با مصالحه کنند.

- اشتباه کردی. هر چند ممکن است نتیجه اش را دیگر ندانی.

مارو را متوجه سلاحش کرد. لوله اسلحه همچون سیاهی تونلی بود که تاریکی آن پایانی نداشت. ناخدا آگاه پیشانی اش را مالش داد تا به گمانش خون در سرش به جریان بیفتند. هارو گفت:

- ترس بازی هنوز به فاز حادثه خیزش ترسیده.

- میلی برویم. استخر آب گرم تا در آنجاد و سلطانه صحبت کنیم. کمی شنا حالمان را جامی آورد. در آنجا لایلی

گرفت و گفت:

- من به تو قول شرافتمدانه می‌دهم که همه چیزرا حکم. آنچه بین ما پیش آمده سوءتفاهم بود و بس. کارخانه‌های ما و شما ممی‌توانند زیرنظر سندیکاکمیته‌ی مشترکی را برای بازرگانی تشکیل بدهند تا موضوع مشخص شود. البته تا آن جایی که می‌دانم شما و شرکتاتان در زمینه‌ی تقسیم بازار دچار فراموشی شده بودید. حدود قراردادهای مان را رعایت نکردید. من و شرکایم باید می‌نشستیم بازار داخلی و خارجی پولاد و آلومنیم و چدن را ارزیابی می‌کردیم که آن هم بدون حضور شما میسر نشد. بنابراین ما بنا بر گفایت محصلاتمان گذاشتیم.

هلو چنان فریاد کشید که رگهای گردنش بیرون زندن و صورش از خوب به سرخی گراید.

- به چه قیمتی احمق.

نوشایه را سرکشید و شیشه‌ی آن را شکست.

کمی قدم زد. تیر دیگری شلیک کرد. خورد کثار

ماروت. از ترس غوطه‌ورشد. وقتی بالا مدببه شدت

سرفه کرد. از شدت سرفه اشک از چشم‌هایش

جاری شد. ته‌گلویش سوخت. هارو قدم‌زنان گفت:

- وقتی تولیدات کارخانه‌های پولاد مافت کرد.

ابتدا گمان کردیم اعضا هرج و مرچ طلب

سندیکای غیرقانونی کارگران این فعالیت را به وجود آورده‌اند تا ما مجبور شویم شرایط کار و ضریب

ایمنی را بهبود و افزایش دهیم. همه اعضای راکه

می‌شناسختم تحت فشار قرار دادیم. اخراج و

جریمه کردیم. به دادگاه شکلیت بردیم. اما باز به

مشکلات تولیدمان افزوده شد. واقعاً کار شما

فوق العاده بود. باید به شما و شرکا و کبوترهای

دست‌آموز تان تبریک بگوییم که در مقابل اطلاعات

غلطی که به ما می‌دادید اطلاعات صحیح دریافت

می‌کردید. موقعی که خواستید کیفیت

محصولات تان را تقدیم گرفتید جلوی

تولیدات مارا بگیرید. این کار اشما کردید. برا تو

یکی یکی می‌شمارم. یک اختلال در معامله‌ی

شمش و قراضه. دو. خرابکاری در آبکاری قطعات.

سه. از کارانداختن و دستکاری سیستم کامپیوتروی

کوره‌های تکنورور. تنها به این وسیله‌ی کثیف راه ما

را به بازار سد کردید و گرنه محال بود بتوانید در

مقابل کیفیت محصولات ما بازار را قبضه کنید. با

این توطئه سفارشات اتومبیل سازی، صنایع

نظامی و رامان از ماکم شد. هنوز هم بعد از ده

ما ذاکره توانسته ایم به نتیجه‌ای مطلوب برسیم.

ملوک از جمله بود. خودش را کلار پلکان رساند. هوا

رانمی توانست بیلعد. آب استخراج از ته حلقوش بیرون

می‌ریخت و عقیزد. در حالی که چشم‌هایش از

حدقه بیرون می‌زد به هلوگفت:

- در فرایند تولید هزاران فرازو نشیب وجود دارد. به

من چه که در فولادهای شما ترکهای موئی وجود دارد.

هلو فریاد کشلن گفت:

- تو پرور و کیف هستی. شلیک نمی‌کنم می‌دانم

چگونه زجر کشتن کم. شناکن پسرعمو...

- دیگر نمی‌توانم

- اگر توانی شلیک می‌کنم.

ملوک باندانوی دست و پا زد. در نیمه‌ی راه غوطه‌ور

شد. خودش را از قعر آب بیرون کشید. چشمان

سرخش جایی رانمی دید. کورمال کورمال لبه پلکان

را در مشت گرفت. بالا رفته بود که دندان‌های تیز

تصویر تلویزیون برفکی شد. بعد از چند لحظه رفت و از جای دیگری بالا آمد:

- این لعنی را دور کن. خواهش می‌کنم.

هارو سکوت کرد. دست‌های ملوک توان گرفن لبه پلکان را نداشت. با سوت کوتاه ژنرال را دور کرد. ملوک بالا آمد. کف زمین پهن شد. سرفه کرد. آب استخراج از ته حلقوش بیرون کشید. هارو شیشه نوشایه بعدی را سرکشید. حدود

- بلندشوابین شروع کلمن با توبود. بلندشوابین

مارو چهار دست و پاخودش را کشید پای دیوار. تمام توانش را به کار برد تا روی دو پای لرزان باشد. در حلقه‌ی ژنرال و سرجوخه و هارو با تکیه به دیوار از پله‌های زیرزمین بالا رفت. باید نیرویش رانگه می‌داشت تا لحظه‌ی موعد گریخت.

وانمود کرد نفسش برید. خودش را تزدیک

سه پایه‌ی دکوری پهن کرد. بلکه هایش را روی هم گذاشت. گرمای شومنه را احساس کرد. هارو صدای تلویزیون را در پرده و بالای سرش ایستاد:

- بین به چه حال و روزی افتادی؟ اگر کمی

عقل بودی به سلامت خودت لطمہ نمی‌زدی. هر آدم عاقلی می‌داند که سفره‌ی طبیعت تا اندازه‌ای بزرگ هست که بین چند نفر تقسیم شود. ملوک به زور نگاهش کرد. چشمانش از رگهای سرخ پر بود. اشک از گوشش را چسباند به پنجه. ملوک احسان کرد در یک آن تندیس پادشاه باستانی مصر را در مشت بگیرد و با تمام توان به سر هارو بکوبد. اما هارو زود برگشت و بالای سرش آمد. هارو چشم‌های ملوک را بسته دید.

- صدایم رامی شنونی مارو؟

ملوک باندانوی پاسخش را داد:

- بله می‌شنوم.

هارو بانیشند گفت:

- شما برای زمین زدن ما از هر راهی وارد شدید.

ابتدا با ارتباط‌های بانکی توانستید به حساب‌های جاری و سیری معاملات مادیست پیدا کنید. از این طرق سروشوت مارا به دست گرفتید. عجب از اذلی هستید. صدای ملوک را بزور شنید:

- تو شرکتیت بیکار نمایدید. معادن زغال سنگ

ما را پریان کردید. کشته شدن کارگران، مهندسان

معدن کلر شما بود ولی ماهه پلیس گزارش نکردیم به آنها گفتیم در دینامیت‌گذاری اشتباه شده است.

- این حرفا را ول کن. اگر ما بخواهیم به

وضع گذشته برسمیم و با شما هم تراز بشویم راه طولانی ای در پیش روی داریم.

ملوک از جمله بود. خودش را کلار پلکان رساند. هوا

رانمی توانست بیلعد. آب استخراج از ته حلقوش صدایی بیرون

پیش می‌کرد. ملوک از ته حلقوش صدایی بیرون داد.

- خواهش می‌کنم صدایش را بلند کن... لایحه حملیت گمرکی در مجلس... تصویب شدیانه.

- بعد از این خبر ژنرال و سرجوخه را حاضر کرد. ملوک به فرستم و تبلید در باغ آنها را یدکنی و براهمی بواری.

با سه سوت ژنرال و سرجوخه را حاضر کرد. ملوک به کنده نیم خیز شد. رنگ صورتش پریده بود. گفت:

- تدویانه شنای.

هارو صدای تلویزیون را بلندتر کرد. گوینده‌ی

خبرگار گفت: «بس از سال‌ها تلاش، داشتمدان ما

توانسته اند برای مدواوای ایدز درمان قطعی بیانند. این ویروس سالیانه جان هزاران نفر را می‌گیرد. در

این باره گزارشی تهیه کرده‌ایم که شمارا به...»

تصویر تلویزیون برفکی شد. بعد از چند لحظه رفت و از جای دیگری بالا آمد:

- ... به علت قطع ناگاهانه برق در سازمان از شما بینندگان پوشش می‌طلبیم. ادامه‌ی اخبار...»

برق ساختمان‌های عمارت سپید قطع شد. صدای خیزش در تاریکی مطلق به گوش رسید. سپس صدای دردناکی از تالار برخاست. صدای هارو در تاریکی پیچید. تیری شلیک شد و قاب عکسی پایین افتاد. بعد صدای افتادن جسمی آمد. بعد از

چند دقیقه چلچراغ و روشنی‌های برق روی دیوار روش شد. ملوک بالای سر هارو ایستاد. سرتندیس خون‌آسود پادشاه باستانی مصرا در مشت گرفته بود. از پسر هارو خون جاری بود روی فرش. بانوک پا هارو غلتاند. انگشت هارو هنوز روی ماشه بود.

- پس فطرت امشب شب تولد هر دومن بود.

خرابش کرد.

بعد قیزنان دور جسد هارو گفت:

- اما یک تفاوت بین من و تو بود اینکه چند ساعت زودتر از تو به دنیا آمدم.

ریش خندان زنان به آشپزخانه رفت. از بخار

نوشایه‌ی پرداشت. آزم آزم کلرهاروی میل نشست.

پاهیش را روی میز لوکر. نوشایه را با لع سرکشید.

بطری را خالی کرد و انداخت را روی ریش شاهربار خونین از

جلیش برخاست بالای سر هارو بایستاد و گفت:

- هر چقدر فکر می‌کنم می‌ایم که متأسفانه سفره‌ی

طبیعت آنقدر گشاد نبوده که جباری هر دومن باشد.

پیش را بالا آورد. لگد محکمی به پهلوی هارو کوبد.

سپس سراغ تلفن رفت. آما هارو زود برگشت و بالای

سروش آمد. هارو چشم‌های ملوک را بسته دید.

- اگر می‌کنم که این بیکاری را پنداش.

- کجا هستی؟

- همان جلیکه امروز یکدیگر را دیدیم.

- دست به کارهای چه؟ آیا می‌توانی جلوی اورا بگیری؟

- اگر تو می‌گفتی با چه کسی ملاقات دارم در

مقابل عمل انجام شده قرار نمی‌گرفتیم. یک پایی حادثه تو بی.

- دک و پیوز یکدیگر را پلیین آوردید؟

- فراتر.

- اوی خدای من چه گفتاری بزگی.

- اگر کمک کنی پرندگان را جای دیگری سوق می‌دهیم.

- با ایلا چه؟ آیا می‌توانی جلوی اورا بگیری؟

هلو نیش خندی زد و گفت:

- به حساب اوه می‌رسیم...

چیزی به فکر خود رکرد و قیافه‌شان جدی شد.

- اما یک نکته مهم، هنریشیه‌هایی که من

می‌شناسم حاضر نزد هر فیلمی بازی کنند و به اجرای

نقش پردازند. آیا بهم یکی از آنهاست. موضوع فیلم برایشان اصلاح ممهم نیست ممهم این است که بازی کنند.

کل لیلا با من. اما موضوع همین تر این است که بیلد با

شرکت «هارو» و شرکاء به توافق بررسیم. مطمئنم.

روز بعد مردم روزنامه‌هارا در بارش برف سنتگین

ورق می‌زندند. خبرگشته شدن هارو در

صفحات اش منعکس شده بود: «پلیس هیچ

سرخنخی از عاملین جنایت خانه‌ی «هارو» و

سگ‌هایش به دست نایارده» چند روز بعد که بر

سنگین تر از روزهای پیش می‌بارد و فضای شهر را

گم کرده بود در روزنامه‌های پر تراژ خواندن آیا

سارقلن در عمارت هارو...»

■

نازلی

کیومرث منشیزاده

نازلی ناز تو و ناز دو چشمت

نازلی، ناز دو چشمت ما رو کشته، نازلی

نازلی دنیا بزرگه، شب درازه وقتی که بارون میاد

صدای پاش منو تا اونور دنیا میکشه

نازلی، کی میدونه چی پیش میاد

فردادرو هیشکی ندیده

هرکی میگه بیخود میگه،

بیخود میگه هرکی میگه

که خواستن تو نستنه

(اگه) یه سکه رو بالا بندازی

صدتا چرخ میخوره تا پایین میاد

کی میدونه شیر میاد یا خط میاد)

نازلی، خوشبختی

جالی که همسایه‌ی روبرویی بدخته

به دروغه، به دروغه

به دروغه که همه به هم میگن

نازلی، آفتابوکی میتونه حاشا بکنه

وختی ما تو کافه‌ها میشینیم و گپ میزینیم

آدمایی هستن که میخوان گپ بزن میترسن

آدمایی که شبا همدم زنجیرن و

روزا مث شب

نازلی آتش باید الوباشه

ماهی باید تو آب باشه

آدم باید آزاد باشه

آزاد باشه

آزاد باشه

نازلی کی میدونه پشت در بسته چیه

آزو قصه‌ی شیر برفیه،

شیر رو که بچه‌ها روزای برفی میسازن

اگه) به روز بشه آفتاب

آب میشه

(ولی افسوس بچه‌ها این چیز از نمیدون)

نازلی، نازلی، نازلی

عشق ما شعله‌ی به کبریت

زنگی خواب و خیاله

وختی از خواب میپیریم

میبینیم تو دستامون چیزی نمونده، نازلی

همه‌مون تنها بیم

همه‌مون تنها بیم

بیا تنها بیم رو قسمت بکنیم

نازلی، ناز تو و شعر من و خنده‌ی خلق

اگه دس بهم بدن

شهر و چراغون میکنن

نازلی ناز تو و ناز دو چشمت

نازلی، ناز دو چشمت مارو کشته، نازلی

چند شعر از احمد حیدر بیگی

جغرافیای سفره را می‌دانم
جزیره‌ی خالی،
با آب و هوای بیابانی
تاریخ‌خان را نمی‌دانم
این جا، باران نمی‌بارد

□ □ □

نه دوست می‌داری،
نه بیزاری
تو، مُردَه‌ای،
خدوت نمی‌دانی

□ □ □

دورترین فاصله
در مسافت نوری نیست
انسان است،
تا انسان

□ □ □

خاکستر گفت:
آتش را می‌خشم
تیزرا هرگز!

□ □ □

کوتاه شد،
راههای دور
کوتاه‌تر،
گهواره تاگور

چند شعر از رحیم ارجمند

مغسول
به دنیا خواب ابدی می‌گشت
اما خاک
با خست
دهان باز نمی‌کرد

□ □ □

ماهی کوچولو
می‌گفت

بیهوده سمبل سرگردانی‌مان
ندانید
آب حریم ماست
یا حریم گربه و تور؟

□ □ □

لاش‌ام را
به باد مسپارید
بوی غربت

همه‌جا می‌پیچد

خطابه‌ی شب هفتم

بی تردید در صداقت راه
راه من پندار نیست
پندار من نیز نه همچون
کلمات شسته بر طناب رخت شوری است،
آتشی است، پویا، آماده‌ی شر!

محمدعلی شاکری بکتا

ساده برگزار می‌کنی آقا!

این جننه‌ی سنگین بر دوش سپیده‌دمان
بوی نرگس‌های یوسیده می‌دهد
بوی کافور و خساب خشکیده.

چه قدر می‌خواهی برای اش خطابه بخوانی؟

شب تاریک بود
که ناپاک‌دل
زهر تردید به اندیشه‌ام می‌چکاند
تاریک آنقدر
که دل ام نیارست که خوکند به سیاهی‌اش
و نبودم آنقدر خام
که ریشه‌ی تردید را نادیده انگارم

عینک به دیدگان
حقیقت را دوان دوان
به هزار برگ ریزن نقش و تصویر روزگار
تعقیب کرده‌ام،
تعقیب می‌کنم

چمر در تپه‌زاران می‌پیچد و من هنوز
گوشم زنگ می‌زند از دست این باد که آرام نمی‌گذارد.
صبح علی الطلوع قدم زدم در مهتابی بی‌شمعدانی
رادیو را روشن کردم

از آن حرفهای زمختر آبی به صورت ریختم تا ریختم
مثل آدم‌هایی باشد که برخاسته‌اند و می‌دونند دنبال نعش خودشان.

ساده برگزار می‌کنی آقا!

این پای تمیور لنگ را هم به حساب بیاورید و بگذارید بدود
همپای آهوی کوهی در دشت یا - فرقی نمی‌کند - خیابان
وبخواند آوازهای ایلیاتی از یاد رفته را.

و من،
امروز،
به پاکی، به سادگی، به زلای آب روان کوهسار
بی‌ذره‌یی تردید،
په شاهراه ام ایمان دارم
و چشم‌مان ام را
به افق
آن جا که سرخ پرچمان به وداع رفته بودند
دوخته‌ام که باز گرددند.

این مراسم باشکوه اجدادت را هم خراب کرده است.
در مراسم تدفین بلند شدی تا آب توبه بپاشی روی گل‌های گلایل
ودعا کنی برای ما آقا!

تازه فهمیدیم جان‌مان در خطابه‌ی تواز این حرفها که می‌زنی سنگین‌تر است.
عجب برگزار می‌کنی ما آقا!

مرده‌ی بیچاره دق می‌آورد از دست این دست‌ها
که بر فرق عالم می‌کوبند و عین خیال‌شان نیست
امسال تنها قانونی که کشف شد
از برکت بی‌سیم تو بود زیر آن درخت سیب
که پنهان‌اش کرده بودی و کسی نمی‌دانست.

اتوبوس آمد.

من اول صفت بودم تا عقب نیفتم از صالحات و باقیات.
نفر بعدی کارش این بود مواظب من باشد
مباداً قدم از قدم بردارم
و به نقاشی دیواری بخندم.

ابرها

خ. فولادی

ابرها ناهمگون
من فعل‌اند
جهت‌بیان اراده‌ی باد
هم از این رost اگر نمی‌بارند
ابرها رفاقت پراکنده‌اند
در شکل‌های مجرد
هم از این رost
توفانی اگر بر پای نمی‌دارند
ابرها عمل هم‌بسته‌اند
پشت به پشت

تابستان ۱۳۸۷

ایمان ام را از شک گرفتم

در جبهه‌ی توفنده‌ی رگبار و صاعقه
زان روی
که اندیشه‌ی باریدن و رویاندن
در سر دارند.

پویا ولی‌زاده

ایمان ام را از شک گرفتم
امیدم را از سیاهی شب،
و چه بسیار من،
امیدوارم به درخشش روز،
و چه اندازه

خوابگرد قصه‌های شوم و حشتناک

نگاهی جامعه‌شناختی به شعر امید

ساغر ساغر زنیا



خشناک‌های آیادان، برگرفته از کتاب آواز چکور، زندگی و شعر مهدی اخوان ثالث، نوشته محمدرضا محمدی آملی.

قالبی متفاوت از آنچه در واقعیت خام و غیرهنری حضور دارد، در راستای نگاه‌مان قرار می‌دهد، ولز طریق تجربه‌ای ژرف‌که با جان او در آمیخته است، میان خود و مخاطب پلی می‌زندو و جهان مختلف راز طریق پیوند زمان‌ها و مکان‌های مختلف به هم پیوندمی دهد و داشت و تجربه‌ی خود را بواسطه‌ای «می‌سازد و در قالب جادوی سخن، فضلی می‌آفریند که در چنبره‌ی آن مخاطب، او را باور می‌کند؛ و در دادن و گرایش او را بادرد و اندوه‌گرایش خویش، یکی می‌یندازد و چهره‌ی خود را در آینه‌ی اویه تماشا می‌نشیند، و این همان رفتاری است که رند بلند آوازه‌ای چون حافظ شیراز، از طریق شعر خود به نمایش می‌گذارد. و چنین است که هر کس به فراخور درک و دانش و تجربه‌اش، و به اندازه‌ی دریافت و احساس خود، در مضمونی که در کمند ساختار درونی زبان شاعر گرفتار آمده است خود را با احساس و تجربه‌ی او مشترک و هم خوان می‌یابد و از افسون این منظر است که پیام شعر انتقال می‌یابد. و این افسون، راز شعر راستین است. اخوان، شاعری است که در ارزش‌ها و امیدهای اندوه‌دهای مشترک مردم حل شده است، در دردهای مشترک تاریخی - اجتماعی این سزمن سوخته و مجرح، که طاعونی چند و چندین صدالله آن را به بیماری تکیده و محظوظ، با جان ملیه بیی از هراس و تسلیم زمین گیر کرده است.

شعر او بیان واقعیت‌های نهفته‌ی است که از نگاه عادی نگرو معتمد مردم پنهان مانده است. در تصویر برداری شاعرانه‌ی او، دریافت و ادراک روزمره ناگهان متوقف می‌شود.

خوابگرد قصه‌های شوم و حشتناک را مان
قصه‌هایی با هزاران کوجه باع حسرت و هیبات،
بیچ و خم‌هاشان، بسی آفات را آیات...

با غرور تشنیه مجروح
با تواضع‌های نادل خواه،
نیمه‌ی آتش را و نیمه‌ی خاک را مان...

خوابگرد قصه‌های بی سرانجام،
قصه‌هایی با فضای تیره و غمگین:
وهای گند و گرد آسود.
کوچه‌ها بنیست،
راه‌ها مسدود.
در شب قطبی،
- این سحر گمکردی بی کوب قطبی-
در شب جاوید،
ذی شیستان غریب من
- نقی از زندان به کشتن گاه-
برگ زردی هم نیارد باد ولگردی،
از خزان جاؤدان
بیشهی خورشید

قصیده (۱۳۳۷)
آخر شاهنامه

نقد

۱- میرزا
۲- میرزا
۳- میرزا
۴- میرزا
۵- میرزا

۵۴

هدف شعر بلیدر خود آگاهی انسان، و در خواسته‌های مردمی و ملی و از همه دشوارتر، در راستای الزام و تعهداتی بزرگ بشری جان گیرد. شاعر اگر نتواند بیانگر راستین واقعیت‌ها و حقیقت‌های صادقانه انسان و تاریخ و سرگذشت انسان باشد، و شعر، اگر نتواند «واسطه‌ای» زیبا شناسانه و اجتماعی از بیان حقیقت‌های تاریخی وزمینی و سرزمینی زادگاه خود باشد، هرگز نمی‌تواند در تحقق این تعهد عمل کند؛ و ناگفته بیداست که نگاه و نظر، در این جایه شعری است که در راستای این پنداشت تجلی می‌یابد و «تعهد» رادر مفهوم انسانی - اجتماعی - سیاسی آن می‌پذیرد.

اصولاً هنر و هرگونه تصالیش جلوه‌های زیبا شناختی، و از جمله شعر، تحلی چهره‌ی آرمانی شده‌ی هستی است» و شاعر راستین، همواره شکلی را در بیان زیبا شناختی برمی‌گزیند که می‌تواند احساس آرمانی شده‌ی او را به بهترین شکل و مضمون بیان کند. اندیشه‌های شاعر هنرمند راستین که به جاده‌ی کلام و درهای سحر آمیز هنر دست می‌یابد، از درون مایه‌ی حسی و بیانی او جدایی ناید برند.

شعر اخوان ثالث (م-امید) از چنین منطق شاعرانه، از چنین درون مایه و تعهدی برخوردار است: او در شیوه‌ی خاص خود، از جهان عادی، جهانی استوره‌ی می‌سازد و شعر او در پنهانی پرش و پرواز خیال، در چشم‌انداز معنا شناختی و بیمه‌ی و استگی‌های اندیشه‌گی و عاطفی او را بروون ریز می‌کند. شعر راستین از وابستگی‌های عاطفی - انسانی و اجتماعی شاعر جداییست، چراکه جوهره‌ی هنر حاصل مکافشه‌های انسان هنرمند است و ریشه در زلال اندیشه و احساس او دارد، و از این جاست که مخاطب رادر یک هم ذات پنداری و هد ردانگاری و بیمه‌ی متأثر می‌کند. نیما گفته است که شعر واسطه است، و تا حین نباشد، «حالی» ایجاد نمی‌کند. اما در این میان، مهم‌تر از «واسطه» بودن شر، آن عاملی است که قعیتی از هستی و زندگی رادر شیوه‌ای خاص و در

در ساز این میرنده تن غمناک می‌نالد.
وین کیست؟ فتاری زگودال آمده بیرون
سرشار و سیر از لشه‌ی مدفون
بی‌اعتنایا من نگاهش
(پوز خود بر خاک می‌مالد)
آنگه دودست مرده‌ی بی کرده از آنچ
از رو بدمومی آید و رگباری از سیلی.
....

«آنگاه پس از تندر» (۱۳۴۹). از این اوستا

شعر کلامی است که آتش بر می‌انگیزد؛ اما آن جاکه ذهن آگاه شاعری تو نا، از توان تلفیق آگاهی و مهارت تکنیکی برای آفرینش شعر، برخوردار باشد. اما این مهارت تکنیکی شعر، بیش از هر جا و هر چیز، در ایما و تصویر رخ می‌نماید. از بیزگی‌های ممتاز هر اثر هنری و حتا فلسفی، «ایما» است. ایما از تصویر یا صورت خیال، مجموعه‌ی تشیبهات، استعاره‌ها، کنایه‌ها و به طور کلی صورت مجازی بیان را در بر می‌گیرد. ارسطو، تصویر و استعاره را بیزگی اساسی و اساس شعری می‌داند و تخلی اندیشمندانه نیز شیوه‌ای شعر ارتضیمن می‌کند. مجموعه‌ی این عناصر بیان، غنا و تشخص شعر را تحقق می‌بخشد. شعر امید، بی تردید با کارگرفتن همه‌ی این ویزگی‌ها، از غنا و تشخص در گرو و بشتوانه‌ی همان است که گاه غیر قابل تقلید می‌نماید. این غنا و تشخص در گرو و بشتوانه‌ی همان امید، گاه به شدت باریک‌اندیش می‌شود و این ویزگی ممتازی است که در اغلب شاعران بزرگ به چشم می‌خورد. دور پروازی تخلی شاعرانه، به یاری تصویر و استعاره بادرکی هوشمندانه، با تکیه بر بینشی ژرف و حساسیتی شاعرانه، امید را در کنار شاعران بزرگ چونان حافظ، نیما و شاملو قرار می‌دهد، که قله‌های بلند شعر پارسی اند. شعر امید، به ویژه در بیوندهای تعلی - اجتماعی از پرواز بلند خیال و تصویر آفرینی‌های شنگفت‌واری برخوردار است. انکار که شاعر یک سره از خودی خود می‌شود، و به همان «شعونرنوتی» که تعبیر خود اوست می‌رسد. نیچه به راستی درست می‌گوید که «شاعری که بخواهد خود را بفهمد، خود را ضایع می‌کند». و چنین است حال و هوای شاعرانی که به تعبیر حافظ بزرگ، «شاه شوریده‌مران» اند، «زان که در بی خردی از همه عالم پیش اند».

تصویرهایی از این شماره‌را در شعر امید، بسیار می‌توان یافت:

«با تولیک، ای عطر سبز سلیه پرورد
ای پری که باد می‌پردد
از چمنزار حریر پرگل پرده
تا حریم سایه‌های سبز
تا بهار سبزه‌های عطر.
....

هم عنان با نور

در مجلل هودج سر و سرود و هوش و حیرانی
سوی اقصا مرزهای دور

...

تو، گرامی تر تعلق، زمزدین زنجیر ز هر مهریان من
پا به پای تو
تا تجرد، تارها رفتیم
...

شکر پر اشکم نشارت باد
خانه‌ات آید، ای ویرانی سبز عزیز من
ای زبرگدنگون نگین خاتمت، بازیچه‌ی هر باد
تا کجا بر بدی مرا دیشب
با تو دیش تا کجا رفتم.

«سبز» (۱۳۴۹). از این اوستا

تکیه بر گنجینه‌های گران‌بار و گران‌سنگ زبان و استایرو افسانه‌های دیرینه و به تعابیر اخوان «اهورانی» سبب شده است که شعر اخوان با پشتونه‌ی بزرگ از

تصویرهای شعر «امید» تهی نیست. بزکرده و «او» کشیده نیست، بازتاب «حال» است؛ بازتاب روزگار تلح و غم‌آسود سرزمین در سوگ نشسته‌ی همیشه و همواره، که برگزگرهای هستی در دنک خود، چشم به آینده‌ی تاریک دوخته است. او به راستی می‌گوید که: «خوابگرد قصه‌هایی است با فضای تیره و غمگین؛ خوابگرد کوچه‌هایی بنیست، راههای مسدود، باهوای گند و گرد آسود؛ خوابگرد کوچه باغ حسرت و همیهات با غرور تشننه متروح...»

اخوان، چنان که هست، چنان که می‌اندیشد، خود را در شعر خود به تجلی می‌گذارد. اخوان، قصه‌گوی دردهای مشترک این مردم است،

قصه‌گوی درد شکست و حسرت ما است، در اشب ابی انتهای منجمد قطبی که سرمای گزنده‌اش مفز استخوان را می‌سوزاند. شب، در شعر اخوان، نماد دردی بی انتهای است؛ تاریکی هول چند و چندین صد ساله....

شعر از مستان او تصویر گویای همین شب قطبی است، شب بی انتهای منجمد...، شبی زمستان گونه؛ زمستانی بی انتهایه در آن «شب با روز

یکسان است؛ ملکوس وار شب زمستان گونه بی است با «هوای دیگر، درهای بسته، سرهای درگریان، دل‌های خسته و غمگین»، و این همان زمستانی است که مادر آن به سر برده‌ایم، به سر می‌بریم...، به «امید» بهاری که پس از این زمستان درگریان، با شب‌های منجمد قطبی هولناک جان‌گذارش باید فرا رسد و ریشه و شاخ و برگ‌مان در عطر نیسم آن، نیسم گرم اهورایی آن، دوباره زنده شود. امید، در همه جای شعرش، پیوسته و پایان نایدیر، از همین درد مشترک، از همین «حققت تلح سخن می‌گوید؛ بازیانی حمامی که ما خراسانیان، سخت با آن آشنای ایم و گمان می‌برم که در هرسوی این سرزمین زخمی، این سرزمین سوخته و متروح با این زبان آشنای اند، این زبان تاریخی ماست، زبان دردهای استخوان سوز دیرینه‌ی ماست.

شعر اخوان، مخاطب را به رُرقای جیران‌های اجتماعی می‌برد جراحت فریادی است از رُرقای حقیقت، بازیانی که «انگ» و نشنان اخوان را درارد. زبانی فراخور را ویت درد و شکست و ترس و خفقان، با خشمی فروخورد و غروری متروح... که به شکلی دراماتیک «موقعیت‌های اندوهناک شرایط اجتماعی - تاریخی مارا تصویر می‌کند؛ کدام زبان را جز این سبک و سیاق، یارای بیان چنین درد جانکاهی است. اخوان به یاری این زبان، با تمثیل و تصویر روایت و استعاره، و نمادهایی گاه به هنجر و آشنا و گاه، بس شاعرانه و دو از از زنجهورهای تصویر پردازان لوس و لفاظ، در آمیزه‌ی دشوار، اما پذیرفته و یاکیزه، شکل شعری نوین را در نوع تیلمانی شعرمی آفریند که ویژه‌ی اوست و مهرو نشنان اورا به خود گرفته است.

امید، با شعر خود چنان که شاملو، خواب خوش بسیاری را آشفته می‌کند، و چونان او، باورهای خام را ویران می‌کند تا برپایه‌ی قابل اعتماد، بنانی برپا کنند. در قالب‌های شعری اخوان، تعبیرهای گونه‌گون به کارگرفته می‌شود، اما محور اندیشه و هدف و نشانه‌ی شعر و در همه‌ی گوناگونی کلام یکی است. شعر امید، به «صورت» و در شکل ظاهری، گفتار است و در «معنی» او دریس و پشت این صورت، که در اجتماعی است... در «ظاهر» احسان است و شیفتگی شاعرانه و در «معنی» ادراک است و اندیشه. شعر امید، بیان دردهای نهفته است که در حصارهای تحمیق قرن‌ها، در تهاجم اختنک دیرینه سال پنهان مانده است. اگرنه تمامی شعرهای «آخر شاهنامه» و «از این اوستا» امای تردد می‌توان گفت که اغلب شعرهای این دو اثر «امید»، که بسیار هم پرآوازه‌اند، از چنین ویزگی بر جسته‌ی برخوردارند. امید در همه‌ی این شعرها، از «تول و حشت»، گذرکرده است و از چنبره‌های و گذرگاه‌های آشته به سنگ پوزه‌های تاریخ پر درد، تاریخ پر از سکون و سکوت این سرزمین گذشته است، و جادوی خشونتی راکه براین خاک رفته است حس کرده است. حتا خواب اونیز در این گذار و حشت، خواب و حشت است، و از سر انصاف باید گفت با حسرتی و اندوهی تمام که سرنوشت تاریخی این سرزمین، جزاً نبوده است:

«در خوابهای من،
این آینهای اهلی و حشت
تا چشم بیند، کاروان هول و هذیان است.
این کیست؟ گرگی محتضر، زخمیش بر گردن:
با زخم‌های دمه‌دم گاه نفس‌هایش
افسانه‌های نوبت خود را

خواننده از فضای تهی و سرشار از نومیدی که آفریده‌ی اخوان است به خشم می‌آید لب می‌گزد و برافروخته و برانگیخته مشت خشم‌گره می‌کند و بر نومیدی می‌شود و بر آن می‌شود که این پرده‌ی سیاه خفقان را پاره کند. بسیار شنیده‌ام و دیده‌ام که درون مایه‌ی شعر اخوان در پنهان و گسترده‌ی واقعیت نیز در میان جنبش دانشجویی سال‌های چهل و پنجاه چنین تاثیرهای و تاثیرهای داشته است. بیان تلخ واقعیت، گاه بیش از خیال شیرین انگیزه‌ی امید می‌شود. شعر اخوان سرشار از یقین است و این خودکافی است که تعهد را در کار او تضمین کند. به گفته‌ی نیما یوشیج «مایه‌ی اصلی شعر» رنج است و شعر امید از این مایه سرشار است. شعر امید سازی هم تو بازنده‌ی راستین و جهان راستین دارد. شعر زندگی است نه شعر مرگ و نیستی چراکه «سرود پویای» زمانه است و در عین حال بازتاب «من» شخصی است، فریاد صمیمانه از درون، بازتاب از رفای روان زخم دیده‌ی است، بیان هنری «غور تشنۀ ماجروح» است. «من» اجتماعی و خصوصی اخوان منشورهایی منطبق اند. اخوان «انکار و هن و غور و بیداد» است و به تعبیر اسماعیل خویی او «دل در آتش دارد» و آتش درون خود سخن می‌گوید، از ابرهایی سخن می‌راند که «فضار اتیره می‌دارند / اما هرگز نمی‌بارند...» اخوان به همین تیرگی هادشنام می‌دهد و در انتظار بارانی است که زمین عطش زده را سیراب کند و از پس آن، از این خاک «عقیم» گل بروید.

این هست که اندیشه‌ی شعری اخوان، یعنی تبلور اجتماعی این اندیشه در شعر اخوان، بیان می‌به تعبیر دکتر خویی «خميره‌ی شعری نگرش، امید از بنیاد غم‌آسود است، تاریک و پرانده، حتا شادی او نیز این فضای اندوه‌های کنار نیست. شعر و اندیشه‌ی خیام، این فریاد شعر اندوه‌های و تخریز انسان تاریخی این سرزمین خونین، به امید بیش ترین شباهت را به او دارد، و حافظ نیز با تمام فرزانگی و آبرورندی اش و حتماً مولوی با تمام شورو شوق و شیفتگی و بزرگ فرزانه‌ی تو س، که همه‌ی اندوهان تهاجم‌های تاریک را در سینه دارد همه از چنین خميره و نگرشی برخوردارند و گویی که شعر راستین در این سرزمین همه‌ی ایرانیان، ریشه و جایگاه در واقعیت هستی تاریخی - اجتماعی مادرانه. خميره‌ی نگرش همه‌ی اینان آشته به اندوه است. اخوان «خیامی» می‌اندیشد. بازتاب اندیشه‌ی خیام را در بسیاری از شعرهای امید می‌توان یافت و در دوران معاصر ارامی توان با هدایت هم‌سایه دانست که اخوان ستایش‌گر اندوه است، ستایش‌گر «آن غمناک، آن غمگین، آن پاک / آن تنها مانده با غم اش در پیش آینه» که بیام اش بیامی بود از «تاریک خون دل مردگان سوداژده / لج اندرون و در لج زهر / همه خشم و همه نفرین / همه درد و همه دشنام / تفوی دیگری بر عهد و هنچار عرب...».

خیام، هدایت و اخوان مثبت‌های گرگره‌ی خشم و نفرین و تبلور اجتماعی نفترت تبا خوردگان تهاجم‌های تاریک اند. روایتگر و سرایش‌گر اندوه در آسود نهفته‌ی مردم زخم خورده‌ی این سرزمین طاعون زده‌ی متروک اند، در طول «اعصار و قرون»، امید فریاد غم بیناد «ما»ی تاریخی - اجتماعی است؛ فریادی درد آسود از «آتش مقدس»ی که مابودیم، و «آب‌های شوم و بیداد بر مارفت» و می‌رود:

«... ما مقدس آتشی بودیم، بر ما آب پاشیدند
آبهای شومی و تاریکی و بیداد
خاست فریادی و درد آسود فریادی
من همان فریادم، آن فریاد غم بیناد
...
من نخواهم برد این ازیاد
کاتشی بودیم بر ما آب پاشیدند
گفتم و می‌گویم و پیوسته خواهم گفت
ورزید بود و نبودم
هم‌جنان که رفته است و می‌زود
بر باد...»

و چنین است حکایت شعری که زنده است، شعری که زنگی را باز می‌گوید، شعری که زنگی است...»

سنت و آمیزش آن بالاندیشه‌های نو، از شخصی یگانه برخوردار شود و در بی‌تکیه‌گاهی - چنان که در پیش ترا آثار گشته و اکنون می‌بینیم، معلق نیاشد. در جلوه‌های گوناگون، او شاهیاز بلندپرواز قله‌های شعر متعدد است، شعر اجتماعی، شعر مبارزه، شعر مقاومت، و دشمن هر زمینه‌ی و هر زمینه‌ی... در این راستا، تهاتم‌های اندکی چونان اسماعیل خویی، م- سرشک، م- آزم، سعید سلطان پور که همگی خراسانی اند و نام‌های اندک دیگر چونان خسرو گلسرخی و علی میرقطروس و نامهای پوشیده‌ی پیش از شعر معاصر فارسی در کنار شعر اخوان قرار می‌گیرند و شاید اتفاقی که این بخش از شعر معاصر فارسی در فارسی باتم شاعران اش اغلب با توطئه‌ی سکوت همراه و رو به رو بوده است و هرگز با طرح «این درون میله» و این زبان و آماج به روشنی از آن سخن نرفته است. اخوان خود نیز در این زمینه در پاسخ پرسشی از سوی نشیرهای، که «چرا می‌نویسید» می‌گوید:

«من شاهیاز بلندپروازم که آشیان برکنگرهی کاخ برتر از اندیشه و خیال ... دارم. آن جا که از آن برتر، اندیشه بر نگذرد. می‌سرایم برای آن که می‌بینم هنوز برای نبرد و تلاشی ارجمند. هدف‌ها و نشانه‌هایی در پیش رو دارم و آن ندادهند و صلاگر درونی می‌گویدم که: «... نبرد کن، آنکه هدف و نشانه، آنکه دشمن درستی و راستی و رادی و یا کننهادی» و من بی اختیار قلم برمی‌دارم و به یاری آن حقیقت‌های ... بی‌بنای می‌شتابم و «سر و سرود» خود را فریاد می‌کنم.»

امید، به راستی در شعرش یادِ حقیقت‌ها و زیبایی هاست. با نگاه تزیین شاعرانه‌اش می‌دید که چه مایه‌ی از ارزش و ها حقیقت‌ها به دروغ و ریا آمیخته‌اند. شاعر راستین که باید و جدان آگاه زمان و جامعه‌ی خویشن باشد جزا این که بر دروغ و تپاکی هجوم برد، جزا این که شعرش سلاح بیداری و هشیاری مردم‌اش باشد چه راهی دیگر امی تواند برگزیند.

از این راست است که شعر اخوان از حس اجتماعی نیز و مندی برخوردار است که در اساس مایه‌های اندیشه‌گی خود را از دیدگاه انسان دوستانه‌ی فرهنگ سنتی و دیرینه‌ی ایرانی، و از گرایش مردم‌دوستی و اندیشه‌ی سلطه‌ستیری اخوان گرفته است.

نگاهی گذرا به چند نمونه از شعر اخوان آشکار می‌کند که نگرش سیاسی - تاریخی اخوان، نگرشی است نومیدوار، اماز حقیقتی تاریخی سرچشمه‌ی می‌گیرد. ریشه در واقعیت‌های اجتماعی - تاریخی این سرزمین سخن‌های دارد. از دیرین مل ناکون هیچ جنبش اجتماعی و مردمی نبوده است که در این سرزمین زخمی و مجرح از گوهر اصلی خود تپه‌ی نشده باشد و سرانجام با تباہی و شکست پایان نیافری باشد آسیب‌شناسی و اتیولوژی «این تباہی و شکست بحث دیگری است اما به طور کلی این جوهره‌ی تاریخ مابوده است و اخوان این جوهره‌ی تاریخی را به شکل عاطفی در شعر خود جذب کرده است. از آغاز شکست تاریخ ایران زمین در برابر هجوم طاغوتی افقام عرب و سلطه‌ی فرهنگ سامی و ایرانی بر فرهنگ و فرهادهش اقوام ایرانی تاکنون هیچ جنبش اجتماعی - سیاسی و حتا فرهنگی که خیزش خود را در جهت زدودن نومیدی های تاریخی توده‌های مردم آغاز کرده، نتوانسته است به سرانجامی پیروزمند نست. یا اخوان در این وادی شعر آگاه و جدان بیدار سرزمین ماست که عصله‌ی گلشته‌های پراندوه را در شعر خود به تصویر می‌کشد. از دیدگاه اجتماعی و یا بانگرهش جامعه‌شناسی ادبیات، نگاهی هر چند شتابزده به شعر امید، افق واقعیت ترسناک این نومیدی دیرینه‌را این بازتاب تلحیح‌های او و نسل او را در برانگاه‌های می‌گشاید. شعر اخوان در یک بیان کلی، مرثیه تلحیح‌های انسان ایرانی است در سرنوشت تاریخی او برست اندوه‌ی زرف، سرنوشت و اندوه‌ی که برای اورق زده‌اند.

(نوستالژی) در دنای اخوان در شعرهای «مردم و مرکب»، «کتبیه»، «قصه‌ی شهر سنگستان» و «حنا زمستان» و «اوری جاده‌ی نهناک» پارتایی تلحیح و سیاه دارد....»

این سخن درست است که شعر با این اجتماعی خود و حرکت و پویای خود می‌تواند پرده‌های نومیدی را از هم بدرد، اما این سخن تیزبی راه نیست که هنرمند باید شاهد راستین حوادث باشد و روایتگر حقیقت، تا آن جا که گسترده‌ی هنر و آفرینش هنری اقتضایی کند. می‌توان گفت که امید، در عین حال که روایتگر «قصه‌های شوم و حشتاناک» و ترس و خفقان لانگرده در این سرزمین و «مرثیه خوان وطن مرده‌ی ...» ماست اما با زبان حمامی خود به راستی روح آرمان خواهی را بیز درزیز لایه‌ای از خشم پنهان کرده است.

گرنیکای پیکاسو

انت رابینسون

برگردان: حمید کریم خانی



دیده می‌شوند که مادر فرزند مرده‌اش را در آغوش کشیده است. اگرچه این تصویر ابداً عکس نیست بلکه حال همه چیز در حالت کودک، مرگ او را مجسم می‌کند و همه چیز در حالت مادر تیره‌بختی اش را به نمایش می‌گذارد.

صورت‌ها از زاویه‌ی رو به رو و نیم‌رخ به عقب خم شده و صورت مادر به طرف بالا چرخیده و در دش را فریاد می‌کشد. سوراخ‌های بینی و چشم مادر شبیه اشک هستند.

در پشت سر مادر و کودک، گاو نری در سکونی تهدید آمیز برانگیخته شده است. او در تصویر از چپ به راست برشته اما سرش وحشیانه به طرف دیگر در حال چرخش است. چشمان اش از رو به رو به بیننده خیره شده‌اند. نگاه‌اش از

نیم‌رخ به طرف یک دم تاب خورده خیره شده که

شبیه به دودی مار پیچ است.

در گوشه‌یی از تابلو، در سمت راست گاو، پرندۀی مضطربی در تاریکی محوش شده است. بال‌های او از اندام جدا شده، گردن و سرش به طرف سقف برگشته‌اند. به نظر می‌رسد در حال هوارکشیدن است.

یکی از پرسوناژ‌های روی زمین دراز شده.

دست‌های اش باز، جدا از هم و حتا قطع شده است. دست چپ اش با



انگشتانی جدا از هم و منقبض، کف دستی را با مجموعه‌یی از خطوط به هم گره خورده و عمیق نشان می‌دهد که دست به صورت مشت، روی شمشیر شکسته بیسته شده است. او سریاز است. چنان‌که گویی در زیر خاک خفته باشد. گل کوچکی در بالای این دست روییده است. سرش از نیم رخ و رو به رو به طرف بالا برگشته و دهان اش باز اما خاموش است. در چشمان اش که گویاتراز سایر پرسوناژ‌ها هستند نشانی از زندگی دیده نمی‌شود.

در مرکز تابلو، زیر حباب الکتریکی، اسبی از درد برخود می‌پیچد. بدناش با نیزه‌یی که تیزی آن از پهلوپریون آمده سوراخ

فریادی طولانی از این تابلو برمی‌خیزد که شکل افقی آن در عرض امتداد می‌یابد. این تابلو ۲۷۴ متر مربع و به قدری بزرگ است که نمی‌شود تمام آن را روی یک صفحه کتاب چاپ کرد.

گرنیکا به مفهوم واقعی کلمه باشکوه است. تمام پرسوناژ‌های اش یک سایز بزرگ تراز حد طبیعی هستند. شش انسان در فضایی تنگ در کنار سه حیوان قرار دارند و هم‌زیستی آن‌ها بسیار شگفت‌انگیز جلوه می‌کند. عجیب‌تر این که رنگی وجود ندارد. گرنیکا تابلویی سیاه و سفید است.

آشنایی با اثر

گرنیکای سیاه و سفید

برای آگاهی یافتن از یک خبر بد چه کاری منطقی تراز بازکردن رادیویا تلویزیون و چه کاری بهتر از خواندن روزنامه است تا اطلاعات وسیع تری نسبت به آن خبر داشته باشیم؟

فردادی اول ماه مه ۱۹۳۷ وقیعی پیکاسو از میاران گرنیکا با خبر می‌شود به سوی مطبوعات می‌شتابد. سه نسخه‌یی بی‌رنگ از گرنیکا ناخود آگاه حروف چینی درشت و عکس‌های روزنامه‌یی را به یاد می‌آورد. اما تصویر نمی‌تواند مثل متن خوانده شود. اگر این یک روزنامه بود کافی بود زبان آن شناخته شود تا کلمات آن فهمیده شود. در عوض، از آن جایی که تصویر، چشم را مورد خطاب قرار می‌دهد زبانی بین‌المللی دارد. اما حتاً اگر همه چیز را دانیم باید رمز آن را کشف کنیم. پیکاسو می‌گفت هنر را نمی‌شود توضیح داد اما با نگاه کردن به یک تابلویی شود آن را فراگرفت، همان طور که یک زبان خارجی فراگرفته می‌شود. اگر همه چیز صراف محدود به مصور کردن اعمال مامی شده هیچ مشکلی برای فهمیدن احساس این نقاشی نداشتم. تابلوی پیکاسو تصویر ساده‌یی از یک حادثه نیست بلکه جایه جا سازی رشته‌یی از تصاویری نهایت پیچیده است.

دنیانی در هول و هراس

گرنیکا مثل یک کنیه سازمان داده شده و چشم را دعوت می‌کند تا همه چیز از چپ به راست مورد کنکاش قرار دهد. صحنه ظاهرا در فضایی بسته جریان دارد. احساس می‌شود تیرک‌های سقف و زمین با

سنگ‌فرش پوشانده شده است. فقط در مرکز تابلو بخش کوچکی از سقف باسفال‌های رومی پوشیده شده که اسرار آمیز جلوه می‌کند.

حبابی الکتریکی از سقف آویزان است که از نور بی‌روح آن یک بیضی بادندانه‌های کوچک نوک تیز و سفید شکل گرفته که با سایه‌یی خاکستری دیوار آمیخته است. بیننده بعد از احساس

اویلی هرج و مرچ متوجه می‌شود که مبنای کمپوزیسیون تابلویه طور قطعی چند صورت است.

در طرف چپ تابلو مادر و کودک با بالاتنه‌یی بر هنرهای چه باشتمه زده روی زمین



رو به پایین نشان می دهد اما زاویه‌ی میزی که پرنده روی آن نشان می خورد نگاهی چرخیده به طرف بالا رابه مانشان می دهد. پنجه‌ی کوچک در سمت راست رو به بالاست. حباب الکتریکی فضای بسته‌ی را در داخل نشان می دهد هر چند که تکه‌ی سقف با سفال‌های رومی فضای بیرونی را مجسم می کند. می دانیم که بمباران گزینکا وسط روز اتفاق افتاد اما پیکاسو در نقاشی اش آن را حادثه‌ی شباهه معروفی کرده است.

در این فضای بی نهایت قشرده و کش آمده، هیچ چیز فریبندی وجود ندارد که بیننده را گماهند. پرسونازها با فرم تخت و بدون برجستگی طراحی شده‌اند. قطع افقی تابلو در وله‌ی اول آن را شیشه‌ی یک کتیبه نشان می دهد. با این حال، نگاه به وسیله‌ی سایه‌روشن‌های بیشتر به عمق هدایت شده و کمپوزیسیونی مثلثی را اشکار می سازد که شالوده‌ی آن تقریباً نیمی از مجموع عرض تابلو را اشغال می کند و مشعلی در منتهای روحانی قرار دارد. این ترکیب مثلثی، به طبع تابلو را به سه قسمت تقسیم می کند.

- قسمت چپ به وسیله‌ی گاو، کوکوک و زن اشغال شده.

- قسمت راست به وسیله‌ی زن در مهلهکه.

- قسمت مرکزی به اسب زخمی و حمل کننده‌ی روشنایی اختصاص یافته.

دو موجود انسانی در تیره بختی کمپوزیسیون را تقطیع می کنند. اما یک حیوان (اسب) است که بر قسمت مرکزی حکومت دارد.



شمایی از کمپوزیسیون گرینیکا

گرینیکا تابلویی تاریخی است از دوره‌ی رنسانس به بعد اسب در نقاشی تاریخی مورد استفاده قرار گرفته است به ویژه زمانی که قرار است نبرد باشکوهی به تصویر کشیده شود مثل «نبرد سان رومانو» که پالو اوکسلو آن را نقش کرده است. اسب انسان رادر جنگ علیه پلیدی همراهی می کند. نجابت اسب به نقاش اجزاء می دهد تا زیبایی تجسمی را باز افزاینی کند که اساساً در خدمت نشان دادن برتری سوارکار است. انسان این حاقد همان است.

با فرار سیدن دوره‌ی رماناتیسم، نقاشان تائیریدیری جهت دار ارتقیح دادند. به واکنش به نوکلاسی سیسم، نقاشان تائیریدیری به «کشتار سیو» بی رحمی جنگ آشکار و سلطنتی ترتیب دلاکروآی نقاش با «کشتار سیو» بی رحمی جنگ استقلال یونانیان را در مقابل حاکمیت ترک افشا کرد. سوارکاری اسب اش دیگر در وسط قرار ندارد. در این جانسان مهاجم معرفی می شود.

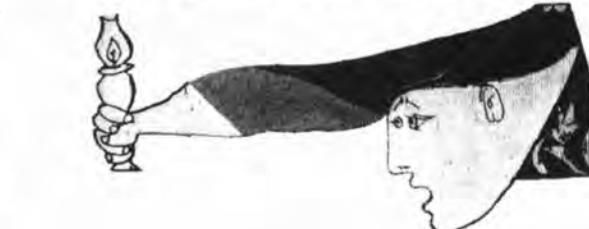
در پایان قرن نوزده دو ائمه روسو که به دلیل سادگی سبک به وسیله‌ی معاصران اش تحریر شده امامه خاطر قدرت تابلوهای اش مورد تحسین پیکاسو قرار گرفته، از اسب به عنوان نشانه‌ی جنگ استفاده می کند. زن خشمگین سوارکار در حالی که در یک دست اش شمشیر و در دست دیگر شمشعلی است روی هوا در حال حرکت است. او با اسب سیاه اش از فراز توده‌ی از جسد انسانی به پرواز در می آید.

در گرینیکا هیچ سواری همراه اسب نیست. سرباز مرده‌ی که روی زمین افتاده کاری جز بزرگ کردن فضایی که برای حیوان در حال سقوط در نظر گرفته شده نمی کند. فریاد حیوان گوش خراش تراز فریاد زن‌ها به نظر می رسد زیرا حیوان در مرکز تابلو قرار داده شده و از نظر اندازه از اهمیت بیشتری برخوردار است. در گرینیکا جای انسان تغییر یافته است. آیا تو دیل به حیوان شده است؟ به نظر می رسد پیکاسوب افزودن چشم اندازها فضای تقسیم می کند و بعد آن را تمام‌آمده شکل سه بعدی اش بازسازی می کند. سنگ فرش زمین نگاه را مطرح می کند. با اعدام‌های سوم ماه مه ۱۸۰۸ او حوادث خونینی را یادآوری

شده و شکل واژن را تداعی می کند. تمام بدن با خطوط کوچک سیاه و نقطه‌گذاری شده پوشیده شده و از دور حروف چینی سوتونی روزنامه‌های را به یاد می آورد. با دیدن یالی که به حرکت در آمده احساس می کنیم که مادیان با حالی

نمایشی و در دنگ سرش را به طرف چپ برگردانده است. دهان باز (رو به بالا) و تیزی نوک زبان، فریادگوش خراش را القا می کند. اسب در حال زمین خوردن است. در طرف راست، در پایین زنی یک زانوی خود را به زحمت روی زمین می کشد. گویی زیربارستانگینی له شده است. او سر ش را با حالتی تصرع آمیز بالا آورده و به نظر می رسد زخمی شده است. کمی دورتر، در طرف راست، زن دیگری دستان اش را نویمداده و ملتمنانه بالا برده است. اندام اش دیده نمی شود. او با پولک احاطه شده و شعله‌های

حریقی را به یاد می آورد. در بالای سرش مربع کوچکی وجود دارد که شبیه به پنجه‌ی کوچک در دیوار فرو رفته است. زن سعی دارد به آن بر سردا موفق نمی شود. او در حال افتادن است. در عوض، در طرف چپ این زن در مهلهکه، یک حمل کننده مرموز روشنایی وجود دارد که جز بالاتنه اش از طرف دیگر پنجه‌ده دیده تصویر وارد می شود و در دست راست بلندش مشعلی است. به این ترتیب، خوانش تابلو از چپ به راست شش چهره‌ی اصلی را معرفی می کند. اما چهارتا از آن ها به طرف چپ برگشته اند و نهایتاً می فهمانند که گرینیکا پشت و رو خوانده می شود، از راست به چپ. بشت و رو مثل دنیای جنگ آسوده بی که پیکاسو برای ما توصیف می کند.



گرینیکا چیست؟

گرینیکا شهر کوچک بی پیشینه‌ی است با هفت هزار سکنه که در جاده‌ی بیلائودر حومه‌ی باسک قرار دارد. این شهر در ۱۹۳۷ آوریل ۱۹۳۶ هدف حمله‌ی هوابی «لوقت و افده» آلمانی قرار گرفت و بی دفاع بمباران و در چند ساعت کاملابریان شد. در آن دوران (از زویه‌ی ۱۹۳۶) جنگ داخلی در اسپانیا حاکم شده بود. مردان گرینیکا برای جنگیدن در کفار جمهوری خواهان و در مخالفت با شورای نظامی ناسیونالیست به رهبری ژنرال فرانکو از آن جا خارج شده بودند. در زمان بمباران جززان، کوکان و سال خود را در شهر نبود. گرینیکا نماد جنگ داخلی شد. اسپانیا به دو قسم تقسیم شده بود. کمی پیش از حمله، جمهوری خواهان از فرانسه و انگلستان تقاضای کمک کرده بودند اما آن‌ها این میانجی گری را پذیرفتند. در عوض، آلمان هیتلری برانگیخته شده به وسیله‌ی فاشیست‌هایی در نگ هواپیماهای اش را گسیل می داشت. به عبارتی، بمباران گرینیکا تکرار کلی جنگ جهانی دوم بود.

کتیبه‌ی و مثلثی

به نظر می رسد پیکاسوب افزودن چشم اندازها فضای تقسیم می کند و بعد آن را تمام‌آمده شکل سه بعدی اش بازسازی می کند. سنگ فرش زمین نگاه را

خدا، گاویا قربانی؟

هرچند که گاو در سمت چپ تابلو جای گرفته اما نقش او در درجه‌ی اول اهمیت قرار دارد. او از یک طرف به وسیله‌ی قسمتی از دیوار پشت و از طرف دیگر از طریق نوریه دو قسمت تقسیم شده است. سرسفیدش با خشونت از زمینه‌ی تاریک جدا شده و بالندام خاکستری پررنگ و پنجه‌های سیاه‌اش در کنتراست است. به نظر می‌رسد همه چیز اورامتهم می‌کند: حتاً سب با حالت‌زنوزده و تصرع آمیز و زنی که مشعل در دست دارد. در امتداد نگاه‌های شان یک مثلث طرح شده و تازبان نوک تیز اسب امتداد یافته‌که چشم‌اش دو تیله و شاید گلوله‌های تفنگی را به یاد می‌آورد. اما گاو از صحنه منحرف شده است. نگاه‌اش مشوش کننده است چراکه انسانی تراز نگاه حیوان است و از فضای خود بیرون آمده تا با فضای بیننده تلاقی داشته باشد. او مثل بازی تیر و کمان خودش را این مجرمیت تخلیه می‌کند و آن را به دنبال یار مزمی گرداند.

در گرینیکا فقط انسان است که روی زمین افتاده. سرباز مرد است. اسب (دوست انسان؟) که پهلوی اش با نیزه‌ی سو راخ شده، مشرف به مرگ است. گاو سرکش با بی حرکتی اش تهدید می‌کند و انسانیت با خشونت اش.

استوره‌ی میترا

پیکاسو بر اساس شهادت یکی از دوستان اش ژنویو لاپورت (۱۶ شب تا خیر کند... پاریس، انتشارات پلون ۱۹۷۳) شناخت کاملی از آینین میترا داشت. میترا مذهبی باستانی و شرقی است (مریوط به دوهزار سال پیش از میلاد مسیح) اکه یونانی شده و در امپراتوری روم به وسیله‌ی سربازان ترویج یافته است. آینین آن در معبدی تاریک اجرامی شده است. بر اساس این آینین گاوی را در پیش‌گاه مرد جوانی برای الاهی آفتان قربانی می‌کردد، خون گاو بریکی از مقربان جاری شده و نور ملکوتی را به او منتقل می‌سازد و برای میترا که خنجر در پهلوی گاو فروبرده بروی سینی‌هایی نذری عرضه می‌شود، دو مشعل دار (روز و شب) در پهلو قرار گرفته‌اند. حیوانات دیگر در اطراف دیده می‌شوند و کلاغی در صحنه نشسته که پیام‌اور آفتاب است.

پایان استوره و مذهب

کسی که به خشم می‌اید هر لحظه خطر می‌کند. زنی که مشعل در دست دارد خشمگین است. نور مشعل او قادر به روشن کردن شب نیست. از دنیا مردها جز حیوانات و زانی تیره بخت چیزی باقی نمی‌ماند. پرندۀ هوار می‌کشد. او به آفتاب دسترسی ندارد. همه‌ی آن چه در آینین قربانی نماد روشانی بود در این جا ویران شده است.

بر اساس تعبیر تاریخ شناس هنر، زان کلر، گرینیکا یک عید میلاد مسیح وارونه است. این جام جواد انسانی در درجه‌ی دوم اهمیت قرار دارد چون دنیا مرکز را گرداند و پر از هرج و مرچ است.

گاو (le taureau) جای‌گزین گاو (le boeuf) او اسب جای‌گزین الاغ شده است. حضرت یوسف دیگر هیچ کمکی نمی‌تواند بکند. اوروی زمین افتاده است. کودک مرده متولد شده «باکره و کودک» با نقش آفرینی تخیل تبدیل به مادری می‌شود که در پیه‌تا بر مرده‌ی مسیح دل می‌سوزاند. در خانه‌ی بی- به منزله‌ی محل تولد مسیح - حباب ناجیزی به علت فقدان ستاره‌ی معجزه‌آسا صحنۀ را روشن می‌کند. سه زن تصرع آمیز و فریادکشان با شیفتگی جایگزین سه شاه مجوس می‌شوند. از آن جاکه منابع استوره‌ی در تورات و تاریخ هنر غیر قابل انکارند، گرینیکا به عنوان یک نقاشی تاریخی از نوع جدید خود رامی نمایاند. این روش باشکلی کیانی‌امیز از حداثه‌ی مشخص بمباران شهر کوچک باسک در سال ۱۹۳۷ با ماسخن می‌گوید و همه چیز را به طور مبسوط نشان می‌دهد. گرینیکا گذشته و آینده‌ی همه‌ی جنگ‌ها را به تصویر می‌کشد.

تمثیل گاو در فرهنگ شرق و غرب

گاو پیش از هر حیوان دیگری در تاریخ هنر به تصویر کشیده شده است. با نعره‌اش در توفان سهیم می‌شود و هیبت متوازن اش که حمل کننده‌ی زندگی



اعدام سوم ماه می ۱۸۰۸، فرانسیسکو گویا (۱۸۱۴)

می‌کند که در زمان اشغال فرانسه در اسپانیا اتفاق افتادند. قیام خود جوش غیر نظم امیان اسپانیایی با تیرباران هزاران بی‌گناه در بای دیوارهای مادرید پیان داده شد. آندره مالو و بیننده‌ی دقیق آتلیه‌ی پیکاسو در زمان طرح ریزی گرینیکا در کتاب قلمه‌ی آتش‌نشانی می‌نویسد به چه دلیل هرمند، گویا را تحسین می‌کند، به ویژه تابلوی که روشنایی مضاعفی آن را افسون کرده است. روشنایی شب میمه و وهم، انگیز است و نور صریح و خشن شعله‌ی که به وسیله‌ی آدمکشان تابانده شده تاریکی شب رامی درد. پیکاسو نیز هم چون گویا سکوت کردن را نمی‌پذیرفت. او نسبت به حوادث ۱۹۳۷ می‌گویند: «شان داد و نقاشه‌ی تاریخی را از سرگرفت. اما قضیه‌ی این نبود که دوباره به عقب بازگردد و اتفاقات را به سادگی نشان دهد. او مثل دواینه روسویه سمبولیسم رجعت کرد. آثارش از منابع اسپانیایی و در عین حال از شناخت استوره و مذهب سرچشمه‌گرفته است».

پیکاسو در سپتامبر ۱۹۴۵، بعد از آزادی پاریس در روزنامه‌ی فراترینه اعلام می‌کند که اسب در گرینیکا معرف مردم اسپانیا است و گاو مظہر فاشیسم نیست بلکه نشان دهنده‌ی جهل و خشونت است.

«شما فکر می‌کنید هنرمند چگونه آدمی است؟

احمقی که اگر نقاش است چیزی به غیر از چشم‌مان اش ندارد و اگر موزیسین است فقط گوش‌های اش را دارد یا قربحه‌ی شاعرانه در تمام زوایای قلب اش دارد اگر شاعر است...؟ نه، نقاشی عملی برای تزیین کردن آپارتمان‌ها نیست بلکه ابزار جنگی اعتراضی و دفاعی در برابر دشمن است» (نقل از پیکاسو به وسیله‌ی ژان لیماری در کتاب پیکاسو، مسخ‌ها و یگانگی، ژنو، ۱۹۷۱)

نقاشی تاریخی

از اواسط قرن نوزدهم، نقاشی تاریخی (که مضمون اش از استوره، تورات، عهد عتیق و... الهام می‌گرفتند) جایگاه اول را نسبت به سایر موضوع‌ها اشغال می‌کند. این گونه نقاشی که آن را دارای تمی ناب می‌دانند، در حالی که صحنه‌ی زان، منظمه و طبیعت بی جان را زان پست تری در نظر می‌گیرد. اندازه‌ی بزرگ را رومی دارد. با فرار سیندن امپرسیونیسم، نقاشی تاریخی کم‌از رونق می‌افتد. نقاشان بیش ترسعی می‌کنند لحظه‌های درخشانی را به تصویر بکشند و به خود سوره‌کم تراهمیت می‌دهند.

«من می‌گوییم او نسبت به فرم‌های بسیار قدیمی خیلی حساس بود چرا که تمدن‌ها را در خود داشتند.

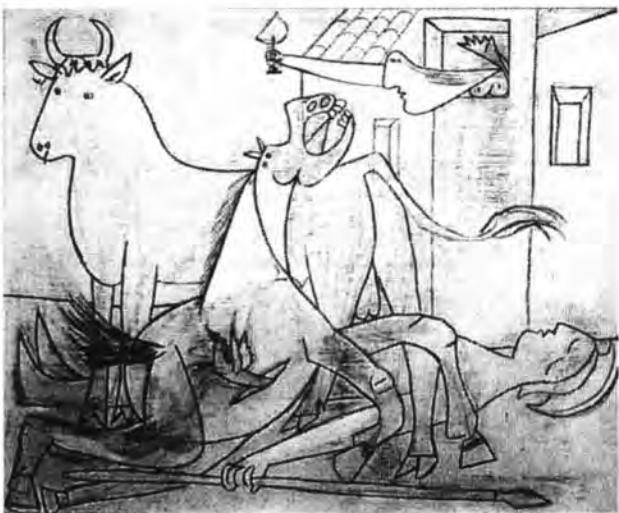
جمجمه‌ی مرد، گاو آفتاب، اسب مرگ... که این هردو در گرینیکا هستند. او شیفتگه‌ی وصل کردن زین دو چرخه با دسته‌ی آن بود و بیش تر دوست داشت با آن‌ها کلمه‌ی گاو بسازد.» (آندره مالو، قلمه‌ی آتش‌نشانی، ۱۹۴۷)

به روش کارتون فکاهی ارایه می شود. او در هفتم روزن این کاراهمراه هجوی از یک شعراتوگراف بانام خیال و دروغ فرانکو به پایان می رساند.

یک نقاشی اتوبیوگرافیک

پیکاسو نقاش تاریخی سنت‌گرانیست. تمام نقاشی‌های اش اساساً به تاریخچه‌ی زندگی خودش مربوط می‌شود. او می‌گوید: «من همان طوری نقاشی می‌کنم که دیگران اتوبیوگرافی شان را می‌نویسند.» اگر پروژه‌ی بزرگ را به کندی اجرامی کند به دلیل بحرانی است که در زندگی شخصی و در کشورش جریان دارد. با این حال آن را بشیب موضعی که برای اش ارزشمند است به پایان می‌رساند: نقاش و مدل اش، شوک ناشی از مباران ۲۶ آوریل نقشه‌های اش را به هم می‌ریزد. ازکل آلتیه‌ی که از ابتدا کارش تدارک دیده بود جزیک لامپ و نور تندی که مثلثوار منعکس می‌شد چیزی باقی نمی‌ماند. اما به نظر می‌رسد ازکل آلتیه‌ی پلاک ۷ در خیابان گراند. او گوستین که از اول سال در آن زندگی می‌کرد در گرنیکا امتداد یافته است. این محلی پر ماجرا و همان جایی است که جریان شاهکار ناشناخته‌ی بالزاک در آن شکل می‌گیرد. دورا مار روزنامه‌نگار و جوان عکاسی که پیکاسو از سال ۱۹۳۵ اورامی شناسد در نزدیک او سکونت دارد. این دختر دلیل اسباب‌کشی پیکاسو است. ورود او به زندگی پیکاسو وضعیت خانوادگی او را که قبل از پیچیده بود به هم می‌ریزد.

افسانه‌ی مینوتور



طرح مقدماتی شماره‌ی ۶ گرنیکا، ۱۹۳۷.

است نیروی آفرینندگی، حاصل خیزی، مبارزه جویی و مردانگی را تجسم می‌بخشد. اگر او خدایی معرفی می‌شود که برای اش قربانی می‌کنند به همین نسبت نیز جوانی است که برای خدایان قربانی می‌شود. در مصر، گاو آییس که دایره‌ی خورشید را حمل می‌کند، حاصل خیزی و تولد اوزیریس را مجسم می‌کند.

در هند، گاؤ ناندی نشانه‌ی ایندرا و شیوا است. اونماد دارما (نظم‌کیهانی) است و آن را موجودی بی‌کرانه می‌یندازند. در آسیای مرکزی و سوریه، گاو خدای دریا است که در عمق جزایرینهان شده و پیش از توفان به خروش درمی‌آید. در یونان، گاو مختص به پوزیسیدون (خدای دریا) و دیونیزوس (خدای مردانگی و حاصل خیزی) است. زیوس برای فریب دادن اوروب به شکل گاو درمی‌آید. در چین، گاو «چه - یو» دیوباد است. در ایران، گاو با میترا کی دانسته می‌شود که الوهیت خورشیدی و نماد خدایی است که مرده و دوباره جان یافته است.



مینوتور، ۱۹۳۵

براساس مسخ‌های او وید، زیوس برای فریب دادن اروپ تبدیل به گاو می‌شود. از این عشق مینوس به دنیا می‌آید که پادشاه کرت می‌شود. او فراموش کرده، یک روز با قربانی کردن گاؤ زیبایی برای پوزیسیدون (خدای دریا) انتقام می‌گیرد. سرنوشت بدی برای همسرش بازیفه رقم می‌خورد که عاشق گاو سفیدی شده است. از این رابطه‌ی غیرطبیعی هیولا بیاندام انسان و کله گاو متولد می‌شود. پادشاه اورادر قصری هزار تو زندانی می‌کند که نمی‌تواند از آن بیرون بیاید. اما هزار چندگاه هفت دخترو پسر جوان را که از آتن به عنوان خراج می‌گرفت در اختیار او می‌گذاشت. یک روز تزه، جوان آتنی تصمیم می‌گیرد شهرش را از دست هیولا آزاد کند. او به قصر حمله می‌کند، مینوتور را می‌کشد و راه اش را به مدتی آریان، خواهر ناتنی مینوتور بازمی‌یابد و حوادث دیگری همراه او برای اش پیش می‌آید.

همسران پیکاسو

پیکاسو در سال ۱۹۱۸ با اولگا کوخلووا راقصه‌ی قدیمی ازدواج کرده که یک سال پیش از آن، هنگام هم کاری با گروه باله‌ی روس با اوی آشنا شده بود. سال‌های اول زندگی مشترک‌شان برای هنرمند ثبات مادی و روانی بسیار ارزش مندی به همراه داشت آثار این دوره که کلاسیک به نظر می‌رسد حاکی از آرامشی است که پیکاسو پیش از آن تجربه نکرده بود. اما در سال ۱۹۲۷ سه سال بعد از تولد رُزان کوچلو و وضعیت خراب می‌شود. زن و شوهر با مشکل مواجه می‌شوند. گستستگی سیک‌گونه‌ی در کارش کشش زندگی زناشویی را

گرنیکا و زمینه‌های آفرینش آن

اسپانیایی در تبعید

پیکاسو از سال ۱۹۱۴ در فرانسه اقامت گرد. هر چند که پاریس مرکز جهانی هنرهای متنوع روزگار بوده و جوان اسپانیایی را تغییر به ترک کشورش می‌کنند اما او هرگز هویت اش را از دست نمی‌دهد. ولی پس از اعلام جنگ داخلی ۱۸ ازویه‌ی ۱۹۳۶ این انتخاب شکل تبعید به خود می‌گیرد. پیکاسو از فاشیسم نفرت دارد و این بار اختلاف عمیق اش با رژیم فرانکو، اورا مجبور می‌کند که دیگر به کشورش باز نگردد. دولت جمهوری اورابه مدیریت افتخاری موزه‌ی پرادو و منصب می‌کند، پستی که هنرمند نمی‌تواند آن را بدیرد.

در همین زمان (۱۹۳۷) پاریس برای برگزاری نمایشگاهی بین‌المللی آماده می‌شود. بار دیگر در رانویه‌ی ۱۹۳۷ دولت جمهوری با سفارش یک نقاشی دیواری برای غرفه‌ی اسپانیا که به وسیله‌ی وزیر لویی سر آرشیتکت طرح ریزی شده بود به تولد دوباره‌ی هنرمند شهادت می‌دهد. سفارش دهنده‌که از پیش نسبت به همکاری پیکاسو اطمینان نداشت دست اورادر مورد سوژه‌کاملاً بازگذاشته بود و کاملاً مطمئن بود که اثری سیاسی و متعهد خلق خواهد شد. این برای پیکاسو فرصتی بود تا وطن پرستی اش را به نمایش بگذارد. اما اولین طرح‌ها بازگوکننده‌ی هیچ اندیشه‌ی سیاسی نبودند. در عرض، در هفتم رانویه پیکاسو شروع به تهیه‌ی یک سری از گراوورهای کوچک آکواتینت می‌کند که با فرم دوکلیشه‌ی چاپی خانه خانه و

دگرگون می‌شود. از آن به بعد هیولا زخمی، کوروسپس روبه زوال می‌رود.

کوبیسم

در گنیکا به جز صورت کودک مرده که آن را فقط از رو به رومی بینیم بقیه‌ی صورت‌های طور هم‌زمان از رو به رومی هم‌زمان دیده می‌شوند. آیا این صورت‌ها از شکل افتاده‌اند؟

پیکاسو از زمان ابتدای کوبیسم که از ۱۹۰۷ شروع می‌شود ترجیح می‌دهد اشیاء و موجودات را آن طور که هستند نشان دهد و نه آن طور که دیده می‌شوند. او با آگاهی از این که چشم، واقعیت را تغییر یافته می‌بیند روش جدیدی برای نشان دادن دنیا پیدامی کند، روشی بی‌حقه و نینگکه می‌تواند بر ما بیاوراند که تابلو سه بعد دارد. اما بیش تراز دو بعد تابلوا نمی‌شود دید. چشم بدون چرخش در اطراف از درک کامل یک صورت ناتوان است. مادر هر موقعیتی که قرار داشته باشیم قادر به دیدن بخش مهمی از سوزه نخواهیم بود. پیکاسو تحت تأثیر آن چه که از نقاشی سزان و هم‌چنین از هنر افريقيانی کشف می‌کند، همراه با رژی برآک نقاش شروع به افرایی دادن زوایای دید می‌کند به طوری که یک صورت را زوایای مختلف طراحی می‌کند.

دوشیزگان آپینیون شاهکار اولین مرحله‌ی کوبیسم است. از ۱۹۱۰ پیکاسو به کارگیری فرم‌هارا ارجح می‌شمارد و رنگ تقریباً تا پایان دید می‌شود اما ماندو هارمونی‌های خاکستری و خرمایی: این کوبیسم «آتالیتیک» است. در ۱۹۱۲ به مدد تکنیک کولاز از رنگ به عنوان نشانه‌ی از واقعیت استفاده می‌کند. این دوره موسوم به سنتیک (ترکیبی) تا ۱۹۱۷ و فتن اش به ایتالیا به طول می‌انجامد. پیکاسو برای خلق گرفی از اول کولاز با گاذ نقاشی را در نظر گرفته بود.

دورا مار و عکاسی

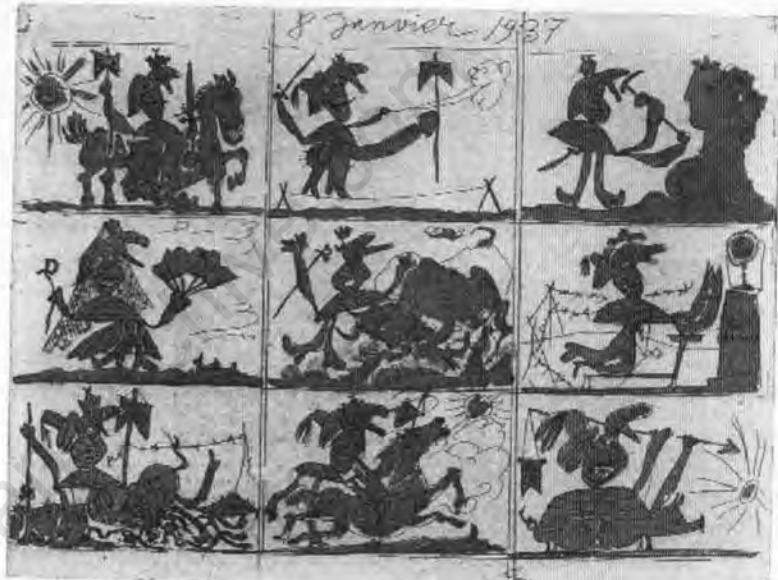
در ۱۹۳۷ هرج و مردج در اسپانیا و در زندگی پیکاسو. که سه زن هم‌زمان در آن حضور دارند. حاکم است: اولگا، عروس رهاسده، ماری - ترز الهه‌ی ده سال آخر و مادر جوان که از زمان حضور دورا مار نسبت به آینده خود نگران است. پیکاسو به آندره مالرو می‌گوید: «زن هماشین رنج کشیدن هستند». هر سه زن، حتاً دورا مار آرده خاطرند. پیکاسو می‌گوید: «دورا برای من همیشه زنی بوده که در حال گیر کردن بوده است». دورا مار هنرمند، خیلی خوب می‌تواند ضمیر خود را به اسپانیایی بیان کند، او بر عکس ماری - ترز، هم صحبتی واقعی برای پیکاسو است و تردیدهای هنرمند راه چون مسایل سیاسی درک می‌کند و در عین حال نسبت به کاروی گرنیکا تعهد خاصی از خود نشان می‌دهد. به مدد مجموعه عکس‌های اوست که امروز تمام مراحل کار نقاش شناخته شده هستند.

پیکاسو اعتراف می‌کند که عاشق هر کسی می‌شود که در اطراف اش باشد. اونمی تواند نسبت به کسی که از ۱۹۱۰ خودش از آن عکاسی می‌کند بی‌تفاوت بماند. او در عین حال مدل ایده‌آلی برای معروف‌ترین عکاسان دوره خودش است که با بعضی از آن‌ها (مثل: براسی، آندره ویلی، پر، ادوارکین، داوید دو گلاس، دنکن ولسین، کلرگ...) پیوند و سنتی برقرار می‌کند. همراه با این دوستان و هم‌کاری با دورا مارکه تا سال ۱۹۴۳ صمیمیت اش را نثارش می‌کند تحریره‌های جدیدی میان عکاسی و نقاشی با ترکیب تکنیک قدیمی کلیشه‌ی شیشه و رایوگرام یا

منعکس می‌کند، بی‌آن که آشکار آن را به تصویر کشیده باشد. در فرم‌ها گسیختگی ایجاد می‌شود و رنگ‌ها مآل آور می‌شوند. پیکاسو سعی می‌کند با افکار غریب‌منظره دنیا ناپخرداده را تفسیر کند.

در سال ۱۹۳۷ با ماری ترز والتر آشنا می‌شود که هفده سال از خودش کوچک‌تر است. این رابطه در آغاز مخفی نگه داشته می‌شود اما نقاشه این عشق حدید را می‌دهد. رنگ‌های شهوت‌انگیز، قرم‌های لطیف اندام دختر جوان را تجسم می‌بخشنده و نگه‌های روش و زنده، بوری و شادابی اش را.

اما ز ۱۹۲۸ به بعد تم جدید مینتور. در آثار پیکاسو متجلی می‌شود. او خودش را وقف استوره می‌کند و به طور کامل محموم مینتور می‌شود که نمی‌هیوان و نمی‌انسان است و با وضعیتی در هم و بر هم، به طور هم‌زمان هم هیولا و هم قربانی است. این دوگانگی به او فرصت می‌دهد تا مجرمیت اش را نسبت به اولگا و عشق اش را نسبت به دختر جوان بیان کند. هردو چهره‌ی خودش، میهم بودند و گفتار و کردار ناهنجارش، گاو و گاواز نهایتاً با هم مرتبط هستند. از سال ۱۹۳۵ وقتی ماری ترز، میلاراد نیامی آورد و وضعیت بدتر می‌شود. پیکاسو از اولگا که قاطع‌انه طلاق را رد می‌کرد. جدامی شود. تم مینتور ادامه می‌یابد اما



خیال و دروغ فرانکو، ۱۹۳۷ - گراور اکواتینت، کلیشه‌ی بالا، ۱۷ در ۴۲ میلیمتر، کلیشه‌ی پایین ۳۱۸ در ۴۲۰ میلیمتر. کتیبه روی این گراورهای عکس ظاهر می‌شود. پیکاسو به عمده‌ی از بر عکس چاپ شدن آن نداشته است. با اولین چاپ معکوس کلیشه، مادیانی باشکم در یده شده روبرت می‌شود و کلیشه‌ی دوم گاوی در مصاف با هیولا تا جذاب کرده‌است. قرار دارد که این هیچ تردیدی کنیده از فرانکو است. در ادامه، زنی که گویی مادر فرزندی است دسته‌های اش را زدن می‌کند با این روش.

فتوگرام خلق می‌شود.

پیکاسو و سورالیسم

پیکاسو قبل از آشنایی با دورا ماربه جنبش سورالیستی پیوسته بود که آندره بروتون سردمدار این جریان آن را چنین توصیف می‌کند: «اتوماتیسم نابی که قصد داریم به وسیله‌ی آن – چه از راه زبان و چه به هر روش دیگر – کاربرد واقعی اندیشه را بیان کنیم».

در سال ۱۹۲۵ پیکاسو در اولين نمایشگاه سورالیستی شرکت می‌کند. تمایل او به کنکاش ناخودآگاه، سلیقه‌ی فانتزی اش، حمله‌وری جنسی اش، نفرت اش از تجمل و علاقه‌اش به قراردادن اشیای پیش با افتاده در ردیف آثار هنری – از راه سواره کردن و کولاژ – دلایل نزدیکی اش را به این جنبش آشکار می‌کند. از آن جایی که پیکاسو به طور کامل در ردیف سورالیست‌ها قرار نمی‌گیرد هم چنان غیرقابل طبقه‌بندی باقی می‌ماند. با این حال یکی از کولاژهای اش روی جلد او لین شماره‌ی مجله‌ی مینوتور مورد استفاده قرار می‌گیرد که شامل مقاله‌یی درباره نقاشی پیکاسو است که آندره بروتون آن را نوشت و با عکس‌های براسایی مصور شده است.

گاو و گاو باز

اگر تم مینوتور که به طور تنگاتنگ به ماجراهی شخصی پیکاسو با ماری – ترز مربوط می‌شود بعد از گرینیکا ناپدید می‌شود، اما تم گاو و گاو باز تازمان مرگ هنرمند پر جای باقی می‌ماند. در ۱۹۳۲ رامون گومز دولا سرنا در مجله‌ی دفترهاین به پیکاسو لقب گاو باز نقاشی کلمه‌ی گاو، ۱۹۴۲.

می‌دهد. طبق گفته‌ی یک گاو باز معروف (لویی – میگل دومینگن)، دوست هنرمند، یک گاو باز بزرگ با تسلط باقتن بر گاوی که قدرت‌نمایی می‌کند خود را نشان می‌دهد. قدرت تصویری تابلویی مثل گرینیکا به طور کل آثار پیکاسو ناشی از کنش دیگری است که هرگز در بیرون سوژه باقی نمی‌ماند. پیکاسو هم چون گاو یا گاو باز، در نقاشی اش که عرصه‌ی مبارزه‌ی زندگی او است رها می‌شود. او می‌گوید: «نقاشی هر کاری که دل اش بخواهد بامن می‌کند».

اشتیاق مفرط

پیکاسو در طول زندگی هنری اش به ایزارهای بیان اش افزود. تمام فرم‌های دلخواه اش را در نقاشی و کنده‌کاری تجربه کرد اما مانع نمی‌شد. پیوسته با کنجه‌کاری پیان ناپذیری فرم‌های جدید هنری را مثل کولاژ، کنده‌کاری و سوار کردن اشیاروی هم امتحان کرد. سرمه‌ی دیگل، مدیر گروه‌های باله‌ی روس به او پیشنهاد می‌کند تا به عنوان دکوراتور تاترا آن‌ها هم کاری کند. پس پیکاسو شروع به طراحی دکور، لباس و پرده می‌کند. او وقتی یک تکنیک سنتی، مثلاً گراور، لیتوگرافی، فتوگرافی، سرامیک... را مورد استفاده قرار می‌دهد این کار را فقط به این دلیل انجام می‌دهد تا قواعد پایه را راحتتر بشه بربزید. پیکاسو نوآوری می‌کند. رابطه‌اش با نوشنی، دوباره اورا بادوستان پاریسی قدیمی اش پیوند می‌دهد. در زمان گرددهم آنی در باطن لا و آوار او لین دوستان اش شاعرانی چون ماکس زاکوب، آندره سالمون و گیوم آپولینر هستند. اما او اراضی نمی‌شود شعرهای دیگران را مصروف کند. بعد از ۱۹۳۴ متن هایی ملهم از سورالیسم خلق می‌شوند. پیکاسو حتا تأویشن نمایشنامه‌ی تاتره که معروف ترین آن‌ها آذویه که دم به تله داد است پیش می‌رود.

تعهد هنرمند

پذیرش پیکاسو در حزب کمونیست، در سال ۱۹۴۴ حرف و حدیث بسیاری به بار می‌آورد. چنان‌که در طی چهار سال اشغال، او عمل‌منفعل می‌شود. گرینیکا بعد از جنگ تبدیل به نماد مقاومت می‌شود. پیکاسو می‌گوید: «من جنگ را نقاشی نکردم چون از آن دسته نقاشانی نیستم که مثل یک عکاس در جست و جوی سوژه هستند. اما بی تردید در تابلوهایی که کشیده‌ام جنگ



جنگ و صلح، ۱۹۵۲

وجود دارد. شاید بعدها، یک تاریخ‌نویس نشان بدهد که نقاشی من تحت تاثیر جنگ تغییر یافته است. خودم این را نمی‌دانم. «تعهد پیکاسو بعد از جنگ پیان نمی‌گیرد. «کبوتر کنگره‌ی هواداران صلح» او واقعاً جهان را فتح می‌کند. با تابلوی گور دسته جمعی که ارد و گاه اسرار انشان می‌دهد، به افشاری جنون انسانی ادامه می‌دهد. در واکنشی به دوست اش ماتیس که در ژانویه ۱۹۶۴ از کلیسای روزر در وان پرده‌بنداری می‌کند، پیکاسو ساخت دکوراسیون یک کلیسای متربک را در والوی به عهده می‌گیرد. نقاشی جنگ و صلح که آن را در ۱۹۵۲ روی تخته سه‌لا اجر اکردا آخرین نشانه از نقاشی متعهد او است. اما گرینیکا به عنوان نمونه‌ی بی‌همتای از نقاشی تاریخی قرن بیستم بر جای باقی خواهد ماند. پیکاسو بعد از آن دیگر با اطرافیان اش در جدال قرار نگرفت. در ۱۹۴۵ زن جوانی به نام فرانسواز ژیلوشیک زندگی اش شد و با تولد کلود در ۱۹۴۷ فرست یافت تا دوباره پدر شود. در ۱۹۴۹ نیاز از پالوما صاحب فرزندی شد ■



نگاهی به کتاب سانسور و آزادی مطبوعات

نیماکوهنی



وسانجام فروتنی عام ذهن را خردمندی دارد: «همان آزادی عمومی اندیشه‌که به هر چیز مطابق با ماهیت ذاتی آن چیز واکنش نشان می‌دهد».

نکته پراهمیت مقاله، مساله‌ی جهت‌گیری فکر است. دستورالعمل میان جهت‌گیری مخرب و غیرآن تفاوت قلیل است اما تعريفی از جهت‌گیری ارایه نمی‌کند بنابراین نویسنده‌ی سرگشته، بی آن که معیاری درکف داشته باشد: «قریب‌ترین ارجاع می‌شود و تحت نظرات شک و تردید قارمه‌ی گیرد... قانونی که (داشتن) جهت‌گیری رامجازات می‌کند، نه تنها به خاطر آن چه انجام می‌دهم بلکه جدای اعمال مرابای آن چه می‌اندیشم مجازات می‌کند... قانونی که علیه عقیده‌ی شخصی است، قانون حکومت برای شهر و ندان نیست، قانون یک حزب بر ضد یک حزب دیگر است... دولت با صدور آن، دست به حمله بر ضد خود یعنی بر ضد عقیده‌ی ضدحکومتی می‌زند... مطبوعات از حق انتقاد کردن محروم می‌شوند اما انتقاد به وظیفه‌ی روانه‌ی متنقدان دولتی تبدیل می‌شود».

دیگر هیچ لیرالی با ارادی مضحك آزادی خواهی که آن را ملک طلق خود فرض می‌کند، نمی‌تواند مدعی شود در تاریخ تکرواندیشیدن، دفاعی جانانه‌تر از این آزادی عقیده و مطبوعات شده باشد. نقد مارکس به سانسور نه می‌بینی براحتی و هیجان رمانیک که بربایه‌ی تفسیر جدلی و دلایل خردکننده قرار دارد. همان نقد به مثابه ساتور قصایبی است. هنگامی که دستورالعمل از صلاحیت علمی سردبیران سخن گفته و سپردن وثیقه‌ی نقدی از جانب مدیر مسوول را در صورتی که سردبیر قابل اعتماد و صلاحیت نباشد، توصیه می‌کند، می‌نویسد: «آیا سانسورچی می‌تواند صاحب چنان صلاحیت علمی باشد که هر نوع صلاحیت علمی را مورد قضاوت قرار دهد؟ اگر چنین نوعی جهانی و شناخته شده‌ای در دولت پرسش یافت می‌شود، چون هر شهری دست کم یک سانسورچی دارد... آن گاه چه قدر باید نبود گریش‌گران این مردان ستگ باشد!... برای حکومتی که چنین پایه‌هایی از یک مطبوعات کامل و رادر اختیار دارد ایا ارزش دارد و شایسته است که چنین مردانی را به مقام پاسداران مطبوعاتی ناقص برگمارد؟»

مقاله‌ی دوم با عنوان «صورت جلسات دوره‌ی ششم مجلس ایالتی راین» در پی نشسته‌ای غیرعلنی در سال ۱۸۴۱ در دوسلدورف، نوشته شد. نمایندگان از انتشار صورت جلسات مجلس بدون سانسور خودداری و به جای قانون مطبوعات، قانون سانسور را تصویب کردند. مترجم خود در مقدمه‌ی کتاب می‌نویسد: «این محال اشغال شامل خانواده‌های شاهزادگان، نمایندگان طبقه‌ی شهسواران (اشراف)، شهرها و جوامع روسانی بودند... در واقع نمایندگان چنین مجلسی مشاورانی فاقد قدرت بودند که تهبا با تصمیم حکومت فراخوانده شدند و سپس جلسات خود را در خفارگزار می‌کردند». این مقاله نخستین بار در سال ۱۸۴۲ در راینیش تسلیت‌نگ متشترش و باقبال عمومی روپه رو شد. مارکس ابتدا سخنان نمایندگان مخالف از ازادی مطبوعات را نقد و سپس به تحلیل آرای موافقان می‌پردازد. موافقانی که دفاع سطحی شان از آزادی مطبوعات بی آن که مفهوم عمیق آن را درک کرده باشند در برابر مخالفان سرشست، اخلاص‌گرا، مذهبی و کاسه‌لیسان درباری را به جای نمی‌برد. زمانی که نمایندگان طبقه‌ی شهسواران (اشراف) شر سانسور از آزادی مطبوعات کمتری داشتند، مارکس بی درنگ این اعتقاد را برسوب دیدگاه‌های مکتب تاریخی حقوق نسبت می‌دهد و چندی بعد در راینیش تسلیت‌نگ به نقد این مکتب می‌پردازد آن هم زمانی که این مکتب در اوج شهرت و اقبال بود.

نمایندگان این مکتب چون هوغ و ساوینی معتقد بودند قوانین در طول تاریخ شکل می‌گیرد و رادی افراد، دولت‌ها و جنبش‌های اجتماعی نقشی در وضع و تغیر قوانین ندارد و بین طریق اشرافیت و نهادهای پوسیده‌ی فنودالی را توجیه کرده و جاودانی می‌شمرند. پس از گذشت سال‌های زندگان مارکس به این مکتب، که به‌زعم او فرمولیگی امروز را با فرمولیگی دیرور توجیه می‌کرد. اکنون حقوق دانان معاصر چون فیلیپ مالوری باور دارند که تأثیر منفی ساوینی و مکتب تاریخی، تدوین قانون مدنی نوین آلمان را یک‌صد سال به تأخیر انداخته است.

آزادی خواهی مارکس پس از جانب داری از اپیکور در برابر دموکریت در رساله‌ی دکترای فلسفه و دفاع از نظریه‌ی امکان انتزاعی و انحراف اتم از خط مستقیم، دیگر بار پس از به قدرت رسیدن فردیک ویلهلم چهارم در سال ۱۸۴۰ و وضع مقررات جدیدی برای سانسور در دو مقاله‌ی درباره‌ی سانسور و آزادی مطبوعات به روشنی آشکار می‌شود. آزادی خواهی تمام‌گرا و کمال‌گرا که چندی بعد در «درباره‌ی مساله‌ی یهود» تحولی بزرگ را در زمینه‌ی فلسفه‌ی سیاسی بینان می‌نمهد، که آزادی بیان، مذهب و دیگران نوع آن را تنها پیش شرط راهی آزادی کامل انسان و از میان رفتن تضاد میان جامعه‌ی مدنی و دولت می‌داند. آزادی خواهی او در این دو مقاله یکسره با نوع لیرالی قرن نوزدهمی که خود آن را مغشوش و بی‌محتوا می‌خواند متفاوت است: «استدلال‌های تیره و تاران دسته از لیرال‌های آلمانی، که گمان می‌کنند با قراردادن آزادی در گنبد میان اپتلال‌خیال به جای زمین سفت و سخت واقعیت به آن احترام گذاشته‌اند».

همان گونه که انسان انتزاعی فویریاخ نقد، و انسان باگوش و پوست و خون محور فلسفه‌ی شود، آزادی نیز در زمین سفت و سخت واقعیت جست و جو می‌گردد. نخستین مقاله‌ی کتاب سانسور و آزادی مطبوعات، تفسیرهای درباره‌ی آخرین دستورالعمل سانسور پرسش است. پس از نقل مکان آرنولد روگ، استاد اخراجی دانشگاه و دوست مارکس از هاله به درسدن و انتشار سالنامه‌ی آلمانی، مارکس این مقاله را در سال ۱۸۴۲ برای روحگاه می‌فرستد که البته به دلیل محدودیت سانسور تنهای در سال ۱۸۴۳ در یک مجله سویی م منتشر می‌شود. این مقاله با نقد مقدمه‌ی دستورالعمل و سپس تفسیر مواد آن آغاز می‌شود. تفسیری موشکافانه با وسوسی که مورالا ماست پیرون می‌کشد. سطربه سطر و کلمه به کلمه قانون کویده می‌شود تا مقصود قانون گذار روشن شود. این تدقیق از معنای کلمات گرفته تا احساس و هیجانی که هر واژه‌ی قانون در خوانندگان و مجریان برمی‌انگیزد را در برمی‌گیرد. کافی است نگاهی به آثار حقوق دانان هم عصر مارکس از شارل اولری تا حتامولوب و پرینگ بیان‌دازیم تا سطح بحث‌های حقوقی آن زمان را دریابیم. بحث‌هایی کسل کننده، بی پیوند با جهانی که در حال درگرگونی و نوشنده است و جویدن لقمه‌های هزار بار جویده. حتامولوب که اورا سلطان مفسران خوانده‌اند، به ویژه در تفسیر قانون مدنی ناپلئون، اندکی تنوانته است به تفسیری چنین درخشنان با استدلال‌هایی که هیچ منطقی را بیارای مقابله با آن نیست، نزدیک شود. مارکس در تفسیر ماده ۲ دستورالعمل که بیان می‌دارد سانسور نباید مانع پژوهش جدی و فروتنانه‌ی حقیقت شود، می‌نویسد: «حقیقت همان قدر فروتنانه است که نور، و تازه نسبت به چه کسی باید فروتن باشد؟ نسبت به خود؟ حقیقت سنگ پایه‌ی خود و دروغ است. بنابراین آیا حقیقت باید نسبت به دروغ فروتن باشد؟ علاوه بر این، حقیقت عام است و به من تعلق ندارد، به همگان تعلق دارد، من از آن حقیقت هستم، حقیقت از آن من نیست».

سپس در قیاس روح انسان با طبیعت، خطاب به قانون گذاران می‌گوید: «شما نوع لذت‌بخش و غذای پلان ناپذیر طبیعت را می‌ستایید. از گل سرخ نمی‌خواهید بی‌نفسه بدهد. پس جراوح انسان، این ارزش مندترین ثروت، باید تنها به یک شکل وجود داشته باشد؟... ذات روح همیشه خود حقیقت است اما شما این ذات را به چه تبدیل می‌کنید؟ به فروتنی... و اگر فروتنی از نوع نوابغ باشد که شیلر درباره‌ی آن هاسخن می‌گوید؟ پس ابتدا تمام شهر و ندان خود و به ویژه سانسورچی‌های خود را به نوعی تبدیل کنید».

نمایندگان مجلس ایالتی به جای تصویب قانون مطبوعات از قانون ساتسوردم می‌زندند. قانونی جدید که برخلاف قانون ساتسورم، ۱۸۹۱، این بار نظرت کامل بر مطبوعات را به سانسورچی ها و آگذاری می‌کرد (براساس قانون، ۱۸۹۱، قرار یابد خود نویسنده‌گان نکاتی را که به آن ها گوشزد شده بود رعایت کنند). تمایزی راکه میان قانون سانسور و قانون مطبوعات وجود دارد مارکس چنین بیان می‌کند: «در قانون مطبوعات آزادی مجازات می‌کند، در قانون سانسور آزادی مجازات می‌شود. قانون سانسور قانون بدگمانی علیه آزادی است. قانون مطبوعات رای اعتمادی است که آزادی به خود می‌دهد. قانون مطبوعات سواستفاده از آزادی را مجازات می‌کند، قانون سانسور آزادی را به عنوان سواستفاده مجازات می‌کند.» لبھی تیز نقد مارکس تنها متوجه مخالفان مطبوعات آزاد نیست بلکه موافقان ناآگاه و بی شور و علاقه راکه ناخدا دانه از آزادی دفعه می‌کنند نیز در برمی‌گیرد. یکی از نمایندگان مجلس ایالتی آزادی مطبوعات را بعنوان آزادی حرفه‌ها و مشاغل پرسی کرده و باقیاس اولویت به این نتیجه می‌رسد که چون صاحبان دیگر حرفه‌ها آزادند، به طریق اولاً مطبوعات به عنوان حرتفی که با مغازه‌نjam می‌شود، شایسته‌ی آزادی است اما مارکس به تقلیل آزادی مطبوعات به عنوان شاخه‌ی از آزادی حرفه‌هارضایت نمی‌دهد بلکه به عکس، آزادی مطبوعات را به مثابه جنس الاجناس همه‌ی انواع آزادی هادر نظر می‌گیرد: «تبديل آزادی مطبوعات به گونه‌ای از آزادی مشاغل، دفاعی است که به مرگ آن منجر می‌شود، زیرا آیا هنگامی که می‌خواهم شخصیت و پیزه‌ای به شکل و سیمای شخصیت دیگر آزاد باشد، آزادی او را از بین نبرده‌های؟ مطبوعات به اهل حرفه می‌گویند: آزادی شما آزادی من نیست. همان طورکه شما از قوانین قلمرو خود اطاعت می‌کنید من نیاز قوانین قلمرو خودم اطاعت می‌کنم.» این دو مقاله به فارسی شیوه‌ای حسن مرتضوی با نقل قول از تاریخ هروودت پایان می‌یابد، آن حاکم پولیس اسپارتی خطاب به هیدارنس والی مستبد ایران می‌گوید: «تمویی دانی برده بودن چه معنای دارد، اما هرگز آزادی را زمایش نکرد های که بدانی شیرین است یانه، زیرا اگر آن رامی آزمودی، به ما پند می دادی که برای آن نه تنها باینیزه‌هایمان بلکه با تبرمن مبارزه کنیم، و البته که پاداش چنین آزمایش و نبردی همانارستگاری و نیکبختی انسان است. ■

۱- مشخصات کتاب: کارل مارکس، سانسور آزادی مطبوعات، برگردان حسن مرتضوی، نشر اختران

دلایل مخالفان آزادی چه در مجلس ایالتی راین و چه در سراسر تاریخ تقریباً یکسان است: ناپاختگی مردم، ضرورت حفظ استقلال و امنیت در برابر دیسیسه خارجی، ناهمخوانی آزادی مطبوعات با شایسته تاریخی سرزمینی خاص و ابرادهای ملانقطی نظری این که چرا در مثل، آزادی مطبوعات نتوانست مانع انقلاب بلژیک شود و کشور را از بدهی ملی رهایی بخشد؟! پاسخ مارکس مجالی برای چون و چرا باقی نمی‌گذارد. او در برابر استناد مخالفان به ناپاختگی و عدم بلوغ مردم می‌نویسد: «هر آن چه در حال تکامل است، ناقص است. تکامل تنها با مرگ به پایان می‌رسد. از این رو منطقی است که برای آزاد کردن از این حالت نقص او را بگشیم. دستک این همان نتیجه‌گیری سخنران از آزادی مطبوعات است... انسان چه فردی و چه جمعی، بنابر ماهیت خود ناقص است. بخشی درباره اصول نمی‌تواند داشته باشد! از این چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ استدلال های سخنران ما ناقص است، دولت‌ها ناقص هستند، مجالس ناقص هستند، آزادی مطبوعات ناقص است، هر قلمرو زندگی انسانی ناقص است... ناقص نیاز به تعلیم و تربیت دارد. آیا تعلیم و تربیت نیز انسانی و در نتیجه ناقص نیست؟ آیا خود تعلیم و تربیت نیاز به تعلیم و تربیت ندارد؟» مارکس چند سال بعد در بروکسل هنگامی که ترسوم درباره فویریاخ رامی نویسد دوباره این مساله را مطرح می‌کند: «این اصل ماتریالیستی که انسان‌ها محصول شایسته محیط و تربیت اند و بنابراین انسان‌های تغییر یافته محصول شایسته دیگر و تربیت دیگرند، فراموش می‌کند که همین انسان‌ها هستند که شرایط محیط را تغییر می‌دهند و این که مردی خود به تربیت نیاز دارد.» در این تز، مکانیسمی که فرآیند خودسازی و نفی نخبگانی را ممکن می‌کند، پرکسیس اندکلایی است. آزادی مطبوعات نیز در عرصه‌ی عمل، آموزش دهنده بی است که در این رابطه دو سویه، آموزش می‌بیند و آموزش می‌دهد.

این نظر مارکس در سرزمینی که سانسور وجود دارد، حکومت و مدافعانش از آزادی کامل برخوردارند: «هیچ‌کس با آزادی مبارزه نمی‌کند حد اکثر با آزادی دیگران مبارزه می‌کند.» پس از انقلاب روسیه رزا لوگزامبورگ هنگام انتقاد از رفاقت روسی همین مضمون را با عبارتی دیگر بیان می‌کند: «آزادی برای هوخواهان حکومت یا اعضای یک حزب هر قدر پرشمار نیز باشدند به هیچ‌روی به معنای آزادی نیست. آزادی همواره به معنای آزادی دگراندیش است.»



کتاب‌های رسیده

- ۱- بزرگداشت باشکوه، حسن اصغری، انتشارات آوای کلار، ۱۳۸۵، ۱۱۱ صفحه، ۱۰۰ تومان (مجموعه داستان)
- ۲- وقتی کلاعه‌ها عشق می‌خورند، فحیمه محفوظ، انتشارات اختران، ۱۳۸۵، ۳۰۳ صفحه، ۲۳۰۰ تومان، (رمان)
- ۳- تیر طلا عاطفه منجزی، انتشارات اختران، ۱۳۵۸، ۲۸۱، ۱۳۵۸ صفحه، ۲۶۰۰ تومان (رمان)

۴- او دیگر تو نبود، سعیده شکوری، نشریشات ۱۳۸۴، ۷۶ صفحه، ۶۰۰ تومان (مجموعه شعر)

۵- مقابله و بروزی آثار ترجمه شده، کتابخان شهپرزاد، آذین حسین‌زاده، نشر سازمان مطالعه و تدوین مکتب علوم انسانی دانشگاه ۱۳۸۴، ۱۵۱ صفحه، ۸۰۰ تومان

۶- عین القضاة همدانی، هاشم بنایور، دفتر پژوهش‌های فرهنگی ۱۳۸۴، ۱۰۹ صفحه، ۹۵۰ تومان

انتشار ماهنامه‌ی راه آینده را به
جامعه‌ی مطبوعاتی کشور
تبریک می‌گوییم.

از خوانندگان . با خوانندگان

آقای حسن پایدار: شعرتان رسید. نتوانسته اید آن چه رامی خواسته اید بگوید از طریق شعرتان منتقل کنید. کلریس ترا لازم است، خیال پردازی صرف بدون آموختن طرایف کلامی به سروین چین شعری صرف بدون منتهی می شود که کسی از آن سرد نمی آورد:

خدای را، شرمیست
که چنین نیمهشان
دزدانه
فوارةهای خون را
بر جوییاران
کودکان را ز آغوش مادران
و یافارسیدگان را
بردار خداهایشان می آویزند...

آقای حنفی، بیچار: از مقاله‌تان سیاس گذاریم، دست‌تنان رامی فشاریم.

آقای سعید گلکار، تهران: مقاله‌تان خوب است اما ما را ز چاپ آن معنوی بردارید. با سپاس.

آقای علیزاده، تبریز: بیش از هر چیز از شمامادرت می خواهیم، این اشتباههای تو جه به شرایط فعلی مجله بالای بیوه کارهای دست‌تنان ما پیش می آید. اسم شمارا از آن لیست حذف می کنیم و از لطف شما سیاس گذاریم.

آقای حامد موسوی: قاعده‌تا پاید پاسخ نامه‌ی شمارا خود ایشان بدهند اما از آن جاکه نامه‌ی شما حاوی مطالب ارزشمندی است بخش هایی از آن راکه در نقد سخنان یکی از شرکت‌کنندگان در «میزگرد آزادی» اندیشه و بیان است «در این جامی آوریم: «قبل از هر چیز اشاره‌ای به کاربرد کلیدی و موثر مطبوعات در جهت رسیدن به اهداف والا آزادی و دموکراسی درین جامعه می کنم که این سیستم چگونه

می تواند جامعه‌ای را ز تاریکی مطلق به روشنی روز هدایت نماید تا جامعه و افراد آن از زیریوغ اسارت و برگی سریاز نند و ارزش آگاهی بخش این

سیستم به قدرت می باشد که می تواند جایگاه رجالان و سفاکان را بخط پیندازد و چه بسادر آن وقت آرزوی خاموش نمودن آن را داردند. ناپلئون

بنیارت هنگامی که به امپراتوری فرانسه ناپل گردید قبل از هر چند دستور تعطیلی روزنامه‌ها و نشریات را صادر نمود، به جز چند روزنامه که با سانسور شدیدی

رو بودند و وقتی علت این امر را زوی جویاشدند با صراحت ابراز نمود: سه روزنامه مخالف از هزار

شمیشی خطرناک ترمی باشد... «ویه راستی یک

روشنفکر مطالب و تجربیات خود را با وجود چنین نشریاتی چگونه و از چه راهی برای آگاهی بخشیدن

به عوام در اختیار آنان بگذارد البته یک راه به تعبیر این نوع نشریات برای ارایه دادن مطالب و نظرات

یک روش فکر و حود دارد و آن تطبیق دادن افکار و عقایدش با معاشرها و ضوابط غیر انسانی (حکومت رای‌کارانه) این نوع نشریات می باشد. ■■■

می باشدند. در کشورهای پیش‌رفته از هر ۱۰۰ جوان حدود ۸۰ درصدشان آموزش فنی و حرفه‌ی می بینند و ۲۰ درصد جذب آموزش‌های آکادمیک و نظری می شوند. این ۸۰ درصد در ۳ سطح کارگر فنی و حرفه‌ی، تکنسین و مهندس عملی فعال هستند و ۲۰ درصد دارای تحصیلات آکادمیک و نظری برای بخش‌های تحقیق و توسعه‌ی صنعت و سلیر رشته‌های ضروری اند. مشکل نظم آموزشی کشور این است که دیبرستان‌ها و دانشگاه‌ها با صرف بهترین سال‌های عمر جوانان کشور و صرف هزینه‌های هنگفت یک مدرک دیپلم یا لیسانس به دست جوانان می دهند که کوچک‌ترین کاری ندارد. و خیلی ساختن آموزش‌گاه‌های فنی و حرفه‌ی، دیبرستان می سازیم. بیش از ۹۴ درصد فارغ‌التحصیلان آموزش‌گاه‌های فنی و حرفه‌ی بعد از تحصیل استخدام می شوند در صورتی که درصد استخدام دیپلم‌ها زیر ۲۰ درصد است.

آقای سهرا باغی، تهران: دوست‌گرامی و پرکار مجله، مقاله‌ی مفید و موجز درباره دموکراسی وجود دارد تنها راه به پود و دفع اقتصادی مملکت گسترش برای ملن فرستاده اند که از شان نزول این دو مقاله‌ی آخر برای مجله کوچک‌ترین از هر زمانی دارد و به عبارتی صنعت موتور گسترش اقتصاد کشور است و تنهایه از پیشرفت صنعت نیز گسترش صادرات است.

آیشان بدين صورت خاتمه می یابد: «دموکراسی واقعی دشمن شماره یک و تام و تمام طبقات پهلوکش می باشد. در صورت بودن آن، دیگر ۲ میلیون بیکار در کشورهای اتحادیه ای اروپا خواهد بود (برخلاف وزیر انگلیس، آفتاب یزد ۸۵/۴/۲)، دیگر جنگ‌های مانند جنگ جهانی اول و دوم با ۷ میلیون کشته و چندین باربر خشمی و میلیارد ها دلار خسارت تاسیسات صنعتی و تولیدی و... وجود خواهد داشت.»

آقای حسین ولی‌زاده، همدان: نامه‌ی شما به دست‌مان رسید. از اظهار لطف شمامونیم، آقای پیروز بهارمس است: پیشنهادهای خوبی مطرح کرده اید درباره نظام شورایی و پرسی و نقد آن از منظر سویی ایسم که نیاز به بررسی بیش تر دارد، در واقع منوط به تایید از طرف شورای تویستگان مجله است. دست شمارا می فشاریم.

آقای بهروز باقرپور، میانه: دو مقاله بی‌لندشما درباره دموکراسی و گفتمان دموکراتیک عصر مدرن به دست‌مان رسید که در هر دو مقاله از لحاظ دستوری اشتباهی دیده می شود. هر چند به موضوع هایی پرداخته اید که بسیار از شمندان ام ابا شکل و شمایل فعلی امکان چاپ ندارند. خسته نباشید.

آقای شکیب، میانه: دوست‌گرامی، مقاله‌تان در نقد کتاب مشروطه ای این به دست‌مان رسید.

آقای محمد رضا باقری فتح‌خانی، صومعه‌سرا: مقاله‌ی شمار رسید. در موقع مناسب در آن مورد اقدام خواهد شد.

آقای سید حجت‌الله سیدی، مسجدسلیمان: نوشتۀ اید: «قلب‌های تینده زیاد شده‌اند»، «اندیشه به عاریت گرفتن کار متفکران نیست» و «عمل گرایانه نه توریسین خاطره‌ها» و... از شماکه دل سوانه این روزها و انتقادهای تان را به مأکثه اید سپاس گذاریم، اما از آن جاکه در نقدهای تان به مورد مشخصی اشاره نکردید، مصادق این جمله‌ها خیلی هم برای ما روشن نشد: همین قدر گوییم که تقدیم قرار است بلندگویی کسانی باشد که بلندگویی در اختیار قدرند.

آقای رضا حمیدی، تهران: مقاله‌ی بی دفتر ماهنامه رسیده به نام ایشان که ایشان را یکی از صنعت‌گران موفق کشور «معرفی کرد» است، بخشی از این مقاله را بخوانیم: «صنعت نساجی کشور پیش از هزاره مانی سیر قهقهای خود را می‌پماید و در وضعیت بعزمی چیز گرفتار آمده است که نمی توان متولی این صنعت را به تمامی بی تقصیر دانست. از آن جایی که به دلیل کمبود مقاله‌ی مفید و موجز درباره دموکراسی وجود دارد تنها راه به پود و دفع اقتصادی مملکت گسترش صنعت در زمینه‌هایی است که مزیت نسبی دارد و به عبارتی صنعت موتور گسترش اقتصاد کشور است و تنهایه از پیشرفت صنعت نیز گسترش صادرات است.

متاسفانه وزارت صنایع با صدور موافقنامه‌های اصولی بی رویه به کشور خیانت کرده است. در واقع خواسته‌اند با چنین کاری آمار تاسیس و اشتغال و تولید را بالا نشان دهند. حتا ۱۰ برابر ظرفیت داخلی، موافقن اصولی در کشور صادر شده است... سازمان تامین اجتماعی امروز تبدیل به یک غول شده است و هرچه صنعتگر سکایت و اعتراض می کند هیچ مقامی به شکایتش را رسیدگی نمی کند. یکی از بالاترین نرخ‌های تامین اجتماعی را در دنیا همین سازمان تامین اجتماعی ایران می گیرد و یکی از بدترین خدمات تامین اجتماعی را به کارگران ایران می دهد.

در خصوص قانون کار باید اذعان کرد، هر وقت درباره‌ی قانون کار از زبان صنعتگر صحبت می شود عده‌ای سواستفاده می کنند که صنعتگر می خواهد برخلاف مصالح کارگر عمل کند، در صورتی که اگر کارگر نباشد، انسانی یکی از عوامل مهم گیرمی شوند کارگر و نیروی انسانی یکی از بزرگ‌ترین چهارگانه‌ی تویستگان دارد و نمی توانیم کاری کنیم که از یک طرف به سود رکارگر و از طرف دیگر به سود خودمان باشد، پس منظور از اصلاح قانون کار، مشابه سازی قانون کار با قوانین کار کشورهایی پیش‌رفته‌ی صنعتی است. نه تجاوز به حقوق کارگر، کارگر باید در مقابل بیکاری بیمه باشد...

سیستم آموزش و پرورش در ایران موجب گسترش فراوان بیکاری است و هر سال حدود ۵۰۰ هزار نفر به افراد بیکار کشور افزوده می شود. و درصد بالای از این بیکاران فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و دیلمه‌ها

کتاب فروشی‌های تهران

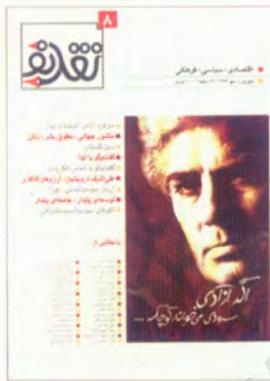
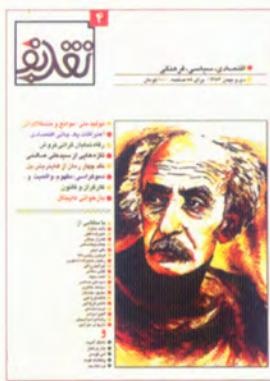
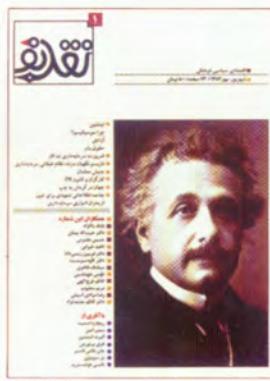
- تلفن: ۰۹۱۷.۰۲۲۲۱۱۳ · امیر خیابان امام خمینی – جنب راهنمایی و رانندگی کتابفروشی فردوسی تلفن: ۰۹۱۷۳۷۵۰۹۵ ·
- پالی خیابان شریعتی رو به روی دانشکده فنی کتابفروشی واژه تلفن: ۰۹۱۷۳۳۶۸۰۲ ·
- پندار افزایی خیابان سپه – کد: ۴۲۱۴۵-۰۹۲ · کتابفروشی گوهری تلفن: ۰۹۸۴۴۲۲۴۲۲ ·
- بندار افزایی خیابان آیت‌الله سعیدی مطبوعاتی بوعلی سینا تلفن: ۰۹۱۶۳۷۳۱۹ ·
- بندرباغ تلفن: ۰۹۱۲-۳۵۰۲۷ ·
- بروجرد خیابان شهداد کتابفروشی شهرام تلفن: ۰۶۶۲-۲۶۲۶۰۲ ·
- بهبهان کتابسرای مهدی تلفن: ۰۶۷۱-۳۳۵۸۴۸ ·
- تبریز خیابان طالقانی بالاتر از مصلی روزنامه همشهری سپورستی مطبوعات تلفن: ۰۹۱۳۳۳۴۰۷ ·
- تبریز میدان ساعت اول ازش شماری پلاک ۱۴ کتابفروشی سپهر تلفن: ۰۹۱۴۰۶۵۵۰ ·
- رشت اول بلوار نامجو نرسیده به زمین ورزش رو به روی کلینیک امام سجاد کتابفروشی مرغ سعر تلفن: ۰۹۱۳۳۲۷۲۸ ·
- رشت خیابان امام خمینی رو به روی پاساز سالار کتاب فرازمند تلفن: ۰۹۱۳۷۳۳۶ ·
- ساری خیابان قارون رو به روی پانک ملی نشر و ارش تلفن: ۰۹۸۷۳۳۱۵ ·
- سپرچان خیابان امام کوچه حیدریزاده جنب چهارراه آسیا فروشگاه گنجینه تلفن: ۰۳۸۵۳۳۴۸۴ ·
- سنندج خیابان پاسداران مجتمع تجاری گردستان طبقه همکف کتابفروشی آرنا تلفن: ۰۹۷۳۷۵۷۸ ·
- شهریار خیابان زند کوچه سابق شهرداری سپرستی مطبوعات تلفن: ۰۷۱۵۳۵۱۰ ·
- شهرگرد - خیابان سعدی شرقی سپرستی مطبوعات تلفن: ۰۹۸۷۳۳۲۴۴ ·
- کهگیلویه و بویراحمد - دهدشت مطبوعاتی تباری تلفن: ۰۷۷۴-۳۳۲۵۷۷ ·
- کرمانشاه علمیزاده تلفن: ۰۸۷۳۸۳۷۰-۰۶ ·
- کرمانشاه - دبیراعظم پاساز سروش طبقه کتابفروشی پویان دوم تلفن: ۰۷۳۰-۴۲۲ ·
- کرج - میدان امام حسین کیوسک سالمانی کرمان - چهارراه خواجه جنب پانک مسکن طبقه دوم مطبوعاتی نوین تلفن: ۰۳۷۲۲۳۴۸۴ ·
- گرگان - جنب کلیسا سپرستی مطبوعات تلفن: ۰۹۱۷۲۲۰-۰۳ ·
- گرگان - بلوار جانبازان کتابسرای داشبوران تلفن: ۰۹۱۷۲۵۵۱۳ ·
- لاهیجان - خیابان امام خمینی رو به روی پاساز سبز شهر کتابفروشی فرازمند تلفن: ۰۹۱۳۲۲۸۶۱ ·
- مشهد - چهارراه دسترا به طرف سدرا ادبیات بین این سینا ۱۰ و ۱۲ کتابفروشی قلم تلفن: ۰۹۱۱-۰۸۰۷۷۸ ·
- مهاباد - اول بازار مطبوعاتی پرنیان تلفن: ۰۹۳۲۷۷۹۸۳۹ ·
- مسجدسلیمان - خیابان آزادی رو به روی تبلیغات اسلامی کیوسک مطبوعاتی رستمی تلفن: ۰۹۱۶-۰۸۷۳۹ ·
- همدان - خیابان بوعلی پاساز شهر شب کتاب فانوس تلفن: ۰۹۱۷۵۲۹۴۲ ·
- پاسوج - فلکه‌ی ساخت پخش مطبوعات پرهام تلفن: ۰۹۷۴۳۳۱۴۵ ·
- کتابفروشی اختزان - میدان انقلاب خیابان اردبیلیست بازارچه کتاب تلفن: ۰۹۳۳۶۳۷۸۲ ·
- نشر چاپخانه میدان انقلاب خیابان اردبیلیست بازارچه کتاب پلاک ۱۱ تلفن: ۰۹۰۰-۰۹۱۰-۰۹ ·
- فروشگاه انتشارات آگاه - خیابان انقلاب بین فرودین و اردبیلیست رو به روی دبیرخانه داششگاه پلاک ۱۴۸ ·
- انتشارات توی - خیابان انقلاب خیابان داششگاه پلاک ۱۰ (الن) ۰۶۴۹۱-۰۷ ·
- نشر پاکا - خیابان انقلاب خیابان فلسطین شمالی تلفن: ۰۶۶۰-۷۷۲۵ ·
- نشر دیگر - خیابان حافظ پهلوی قریب به از کریم خان کوچه رامین پلاک ۵۷۲ تلفن: ۰۸۸۹۹۷۷۸ ·
- نشر چشممه - زیر پل گریم خان نیش میرزا زی شیرازی جنب نشر چشممه تلفن: ۰۸۸۹-۱۰۵۶ ·
- نشر مرکز - خیابان دکتر طاطمی رو به روی هتل لاله خیابان بنا طاهر کتابفروشی تلفن: ۰۸۸۷-۰۶ ·
- نشر ثالث - خیابان کریم خان بین ابرانشهر و ماهشهر پلاک ۱۶ تلفن: ۰۸۸۷۳۷۶ ·
- نشر ویستار - میدان هفت تیر ابتدایی کریم خان کتابفروشی ابتدایی لرستان پلاک ۱۳۲ تلفن: ۰۸۸۹-۰۹۸۲ ·
- شهر کتاب پارک ساعی - جنب پارک ساعی شیراز سازه راه پاسرو به روی پانک صادرات تلفن: ۰۷۷۴۵۵۶۹ ·
- کیوسک مطبوعاتی واد - خیابان شریعتی نیش خیابان ظفر ساختمان پزشکان ظفر تلفن: ۰۷۷۶-۰۵۱ ·
- نهايندگی‌های فروش در شهرستان‌ها**
- اصفهان خیابان شیخ بهایی پاساز ملدم سرپرستی مطبوعات تلفن: ۰۳۱۶۲۴۰۱۱ ·
- اصفهان خیابان آبدانگاه جمجمع عباس طبلقی سوم کتابفروشی گمند تلفن: ۰۳۱۶۲۲۲۷۵ ·
- اصفهان خیابان چهارباغ دروازه دولت فرهنگسرای اصفهان تلفن: ۰۳۱۶۲۰۴۰۹ ·
- اصفهان - شاهین شهر بلوار امام مجتمع تجاری معین - گدیستی: ۰۳۱۶۲۷۷۷۹ ·
- اهواز - خیابان نادری نیش حافظ کتابفروشی اشرف تلفن: ۰۹۱۱-۰۸۸۸ ·
- اندیمشک پاساز البال طبقه سوم کتابخانه ناشran ایران تلفن: ۰۹۲۲-۰۲-۳۳۲۲۵ ·
- ازوهه تلفن: ۰۲۳۶۲۲۸۶۷ ·
- ازار خیابان ۳۷ بهمن دهکده کتاب تلفن: ۰۸۹۱۶۲۱۱۶ ·
- ایلام شهرستان آبدانان میدان ولی عصر مطبوعاتی کسری تلفن: ۰۸۲۰-۰۹۲۲۹ ·
- آذربایجان غربی - بوگان تلفن: ۰۹۸۲-۰۹۲۷۷۲ ·
- آذربایجان غربی - مهاباد چهارراه آزادی، اول صلاح الدین غربی، کتاب مهرگان تلفن: ۰۹۲۲-۰۲-۳۳۲۲۷ ·
- آذربایجان شرقی - شبستر بازار، پاساز شیخ محمود کتابفروشی مطبوعاتی نمازی

برگه‌ی اشتراک

- اينجا به... خواهان در يافت نقدنو از شماره‌ی تخفیف تحمیلات
- نشانی: به مدت هستم.
- صندوق پستی: تلفن تعاس: تلفن
- از تعامی دولستان و علاقه‌مندان درخواست می‌شود برای گمک به تداوم انتشار و دریافت مستمر و مطمئن ماهنامه‌ی «نقدنو» آن را از طریق اشتراک دریافت کنند.
- مبلغ اشتراک داخل کشور: شامل هزینه‌ی پست برای دوازده شماره ۱۱۰۰ تومان
- مبلغ اشتراک خارج از کشور: قیمت تک شماره برای کانادا و آمریکا: ۸ دلار(آمریکا) و اروپا: ۶ بورو
- مبلغ اشتراک برای آمریکا و کانادا: شامل هزینه‌ی پست پک ساله (دوازده شماره) ۱۰۰ دلار آمریکا
- مبلغ اشتراک برای اروپا: شامل هزینه‌ی پست پک ساله (دوازده شماره) ۶ بورو
- لطفاً مبلغ موردنظر را به حساب جاری الکترونیک پانک ملت شعبه سازمان گسترش کد ۰۵۰-۷/۰۶۰-۰۷ (تهران) به شماره ۰۹۱۷-۰۱۹ به نام مدیر مسوول ماهنامه رحیم رحیم زاده اسکویی (نقدنو) و ارزی نموده و اصل فیش را به همراه فرم پوشده‌ی بالا پست سفارشی به نشانی:
- تهران - میدان هفت تیر، کوچه بختیار، پلاک ۲، طبله همکف، دفتر ماهنامه نقدنو یا ۰۹۱۷-۰۹۸-۰۷۵ - تهران - صندوق پستی: ۰۹۱۷-۰۹۸-۰۷۵



گرنیکا
بابلو پیکاسو
می ۱۹۲۷



برای تهیه شماره های پیشین می توانید با نمایندگی های فروش و یا دفتر مجله تماس بگیرید.

دوره های صحافی شده در دفتر مجله موجود است.

www.naghdeno.com

نقدنو - مجله



کتاب اخت ۱۱